**[سرگذشت پرونده‏ هسته‏اى ايران‏تاامروز](http://mokatebe.net/index.php/21/1157-2013-05-22-09-36-05)**

    سرگذشت پرونده‏  
    هسته‏اي ايران‏تاامروز  
   در گفت‏وگو با سيروس ناصري‏  
   براي ما نقشه‏ها داشتند  
    قسمت اول‏  
 اشاره:  
 گفت وگو با سيروس ناصري براي فهم جزئيات پرونده هسته‏اي ايران ، فرصتي مغتنم است. ناصري از «متن كار» گزارش مي‏دهد. او از نخستين روزهاي آغاز مذاكرات هسته‏اي نقشي ويژه در آن به عهده داشته و از آن زمان هرچه جلوتر آمده تاريخ اين پرونده را نيز - با جزئيات كامل - در ذهن خود انباشته است. ويژگي سخن گفتن با كسي مثل سيروس ناصري اين است كه با او مي‏توان به تفصيل، با دقت بالا و درباره جزئي‏ترين مسائل به چالش پرداخت. به علاوه او از منظر خود، بعضي رويدادهاي پرونده هسته‏اي ايران را به نحوي خاص توصيف و سپس تحليل مي‏كند. آنچه او در مواردي از اين دست مي‏گويد به خوبي مي‏تواند زوايايي مهم -   اما كم و بيش پنهان - آنچه را كه تا امروز گذشته، روشن سازد.اين گفت و گو ناچار به گذشته بازمي‏گردد و تلاش مي‏كند روايتي انتقادي از پروسه حدود 2 ساله پرونده هسته‏اي‏ايران به دست دهد و ضمناً اگرچه صحبت با ناصري  مي‏توانست حاشيه‏هاي بسياري داشته باشد، امااين بحث،به موضوع هسته‏اي منحصرشده است.   
  اوت 2002، يعني زماني كه اطلاعات مربوط به تاسيسات نطنز افشا شد، آغاز بحران هسته‏اي ايران است. پرسشي كه مي‏توان با آن بحث درباره ديپلماسي هسته‏اي ايران را آغاز كرد، اين است كه پرونده ما در مقطع آغاز بحران، به لحاظ حقوقي دقيقاً در چه وضعي قرار داشت؟ آژانس بر مبناي معاهده پادمان چه اشكالاتي بر ما وارد مي‏كرد؛ ما چه مواردي را مي‏پذيرفتيم چه مواردي را رد مي‏كرديم و دقيقاً چرا؟  
  از زماني كه بحث‏ها درباره فعاليت هسته‏اي ايران شروع شد، مدتي طول كشيد تا اين موضوع تبديل به يك بحران بين المللي شود. در آن مراحل نخست، هنوز يك موضع تند و اجماع واحدي در صحنه بين المللي در اين باره وجود نداشت و ابهامات و سؤالات زيادي مطرح بود. روندي هم كه آژانس در پيش گرفت، در آغاز روند ملايمي بود. صرفا بازرسي‏ها بيشتر و سؤالات عميق‏تر شد اما اينطور نبود كه بخواهند موضعگيري خيلي شديدي بكنند. آن موقع در داخل، بحثي مطرح شد كه به دنبال افشاي اين خبر، همه آنچه كه درباره فعاليت‏هاي انجام شده توسط ايران وجود دارد به آژانس اظهار شود، يا اينكه فقط تلاش شود به نحوي موضوع جمع و جور شود، بدون اينكه همه مطالب اعلام گردد.   
 نگراني هم اين نبود كه كار خلافي انجام شده و بخواهيم آن را مخفي نگهداريم، به هيچ وجه اين نبود. اصلاً از روز اول كه سازمان انرژي اتمي اين پروژه‏ها را آغاز كرد تصميمش اين بود كه آنها را روزي به آژانس اعلام كند. تنها دليلي كه باعث شد سازمان انرژي اتمي بخشي از كارهايش را اعلام نكند، اين بود كه نگران بود مبادا با اعلام اين فعاليت‏ها، غرب با بسيج امكاناتش و بستن راه‏ها جلو آنها را سد كند. اين يك نگراني واقعي بود و اگر ما فعاليت‏هايمان را اعلام مي‏كرديم، همينطور هم مي‏شد. بنابراين وقتي‏اين فعاليت‏ها زودتر از موعد افشا شد هيچ نگراني  به جز همين مورد، از بابت اعلام همه موارد به آژانس وجود نداشت؛ به اين دليل كه برنامه كشور اصولاً يك برنامه صلح آميز براي توليد سوخت بود و تمامي‏تاسيسات ما قرار بود بعد از تكميل طبق مقررات و زيرنظر آژانس صرفاً به توليد سوخت براي نيروگاه‏ها بپردازند.   
 در ابتداي كار از آنجا كه آژانس چيز زيادي در مورد برنامه‏هاي ما نمي‏دانست، صرفاً يك مقدار بازرسي‏ها موشكافانه‏تر شد. در واقع مي‏خواستند بدانند دامنه كار ما تا چه حدودي است و بعد بتوانند تمام مطلب را طي يك گزارش كامل به شوراي حكام اعلام كنند. در اين وضعيت، مشكلي كه در داخل كشور وجود داشت اين بود كه تعبيري از پادمان شده بود كه مي‏گفتند اگر ما اعلام كنيم غني سازي انجام داده‏ايم، طبق ماده C21 پادمان، شوراي حكام حتما پرونده ما را به شوراي‏امنيت ارجاع خواهد داد و در آن صورت بسياري مشكلات سياسي براي ما حتمي الوقوع خواهد بود. لذا عقيده اين بود كه بهتر است ما هرچه كمتر فعاليت‏هايمان را به آژانس اعلام كنيم تا احتمال ارجاع پرونده به شوراي امنيت پايين‏تر بيايد.  
   
  شما به اين تفسير از پادمان اشكالي داريد؟  
  ببينيد، اگر غربي‏ها بخواهند در ارجاع پرونده ما به شوراي امنيت سياسي برخورد كنند كه مي‏روند با رايزني سياسي رأي جمع مي‏كنند و كاري هم به مقررات پادمان و ديگر قوانين بين المللي ندارند. اما از نظر حقوقي ماده C21 اگر به طور دقيق فهميده شود در واقع اين را مي‏گويد كه شوراي حكام براي ارجاع پرونده يك كشور به شوراي امنيت، بايد احراز كند؛ يعني رأي بدهد كه عملاً انحراف به جانب تسليحات رخ داده است. «انحراف» هم در خود پادمان تعريف شده است. انحراف ربطي به غني سازي در حد صلح آميز ندارد، بلكه مقصود دقيقاً تلاش براي ساخت سلاح هسته‏اي است. اگر چه عبارت «مقاصد نظامي» در پادمان به گونه‏اي آورده شده كه كمي جاي تفسير دارد. حتي در جايي از پادمان آمده است: «مقاصد ديگر»، يعني جاهايي براي تعبير و تفسير باقي گذاشته‏اند.   
 اين امكان وجود داشت كه شوراي حكام بتواند با استناد به همين مواد از پادمان، پرونده را به شوراي امنيت بفرستد؛ منتها قبل از آن بايد اعلام مي‏كرد انحراف رخ داده است و اين كار ساده‏اي نيست. خيلي بعيد بود كه شوراي حكام بتواند درباره ما چنين اعلامي بكند؛ چرا كه اين رأي بايد مبتني بر گزارش بازرسان و بخش پادمان مي‏بود و گزارش بخش پادمان امكان نداشت چنين چيزي اعلام كند، چون چنين چيزي اصلاً وجود نداشت.  
   
  پس تنها قصوري كه در پرونده ما وجود دارد و مبناي همه اين جنجال‏ها بوده «عدم اظهار» بعضي فعاليت‏ها بوده و نه هيچ چيز ديگر از قبيل انحراف و...  
   بله، ما به دليل نگراني از اينكه برنامه كاملاً صلح آميزمان را متوقف بكنند - كه مي‏كردند مواردي را اعلام نكرديم. وقتي هم موضوع برملا شد بر مبناي تعبيري كه در داخل، از پادمان وجود داشت بهتر اين دانسته شد كه حتي‏المقدور موارد كمتري اعلام شود. اما آنچه در پادمان آمده كه مي‏تواند به عنوان تهديد صلح و امنيت بين المللي دانسته شود، فقط انحراف به جانب مقاصد نظامي‏است و لاغير. به همين دليل هم ارجاع پرونده يك كشور از شوراي حكام به شوراي امنيت به لحاظ حقوقي اصلا كار آساني نيست. اگر شما به مذاكرات تدوين پادمان مراجعه كنيد، خيلي روشن است كه بحث ارجاع به شوراي‏امنيت فقط مربوط به زماني  است كه انحراف به جانب تسليحات صورت گرفته باشد.  
   
  پس غير از انحراف به سمت سلاح، هر قصور يا تخلف ديگري لاجرم در خود آژانس بايد حل و فصل شود.  
   بالاتر از اين، در خود پادمان آمده كه حتي اگر فعاليت‏هاي كشوري به سمت كار نظامي‏منحرف شده باشد - يعني بزرگترين جرمي‏كه مي‏تواند مرتكب شود  تا آنجا كه به آژانس مربوط مي‏شود مجازات آن اين است كه اگر آن كشور مواد يا تجهيزاتي از خود آژانس يا كشورهاي عضو آژانس دريافت كرده باشد، بايد آنها را برگرداند. اين حداكثر مجازات آن كشور است. البته اين به آن معنا نيست كه شوراي امنيت از باب آنكه آن كشور تسليحاتي شده اقدامات ديگري هم انجام دهد.  
 اين نشان مي‏دهد كه در خود پادمان هم موضوع اينقدرها كه غربي‏ها آن را بزرگ جلوه داده‏اند، بزرگ و مهم نيست. اساساً زماني كه در اواخر دهه 60 و اوايل دهه 70 معاهده  NPTو توافقنامه پادمان در حال تدوين بود، از آنجا كه اين امتياز بسيار بزرگي بود كه به كشورهاي دارنده سلاح هسته‏اي داده مي‏شد، مجبور بودند خود معاهده منع اشاعه و سپس پادمان را بسيار با احتياط تنظيم كنند تا به كشورهاي ديگر بر نخورد و حاضر به امضاي آن شوند. آن روز اگر مي‏خواستند به اين شكلي كه امروز با كشوري مثل ايران برخورد مي‏كنند، با دنيا برخورد كنند نه معاهده‏اي باقي مي‏ماند و نه پادماني. به همين دليل در هنگام تنظيم پادمان در فضاي آن روز احتياط بسياري ورزيده شد و هيچ جايي كه بشود به سادگي كشوري را متهم كرد و تحت فشار گذاشت، در پادمان وجود ندارد.  
   
  اين تعبير از پادمان كه گفتيد در داخل وجود داشت، آيا تنها بحث حقوقي در آغاز ماجرا بود؟  
  نه، بحث ديگري هم وجود داشت و آن اينكه در داخل عقيده بر مبناي تفسيري از پادمان بر اين بود كه آژانس بايد اثبات كند كه كشور مطالبي را اظهار نكرده است. گفته مي‏شد كه چون از يك طرف آژانس موظف به اثبات اين امر است و معلوم نيست كه به سادگي بتواند چنين چيزي را اثبات كند و از سوي ديگر اگر خودمان در اعلام فعاليت‏ها پيش قدم شويم، احتمال ارجاع پرونده به شوراي امنيت بالاست، پس بهتر اين است كه موارد كمتري اعلام شود. من گمان مي‏كنم اين برداشت صحيح نبود. بر مبناي آنچه در مقررات آژانس آمده در اينجا دست آژانس خيلي باز است. آژانس موظف به اثبات نيست بلكه اين كشور است كه بايد اثبات كند حقيقت را گفته و چيزي را ناگفته نگذاشته و صرف اينكه آژانس قانع نشود، به منزله اين است كه انحراف انجام شده است.  
   
  ماده 21 Cمي‏گويد: اگر صرفاً آژانس اعلام كند كه قادر به تعيين ماهيت برنامه‏هاي يك كشور نيست، پرونده مي‏تواند از جانب شوراي حكام به شوراي امنيت ارجاع شود.  
  دقيقاً. اين برداشت ديگري از پادمان بود كه در داخل وجود داشت. در حالي كه طبعاً اگر برداشتي كه من عرض كردم از ابتدا وجود داشت مبنا اين مي‏شد كه ما خودمان همه فعاليت‏هايمان را اعلام كنيم قبل از آنكه آژانس يكي يكي به آنها پي ببرد.  
   
  البته گويا علاوه بر اين دو راه كه گفتيد، راه خروج از معاهده هم در آن ابتدا به طور جدي مورد بحث بوده است.  
  بله، اين هم مورد بحث بود كه اصلاً برويم و قدم در راه «برخورد» بگذاريم.  
   
  پس اگر صرفا از نظر حقوقي به موضوع نگاه كنيم، وضع تخلفات ما خيلي مهم و جدي نبوده است.   
  از نظر حقوقي تنها مسئله، يك سلسله قصورهايي است كه ما در اعلام بعضي موارد داشته‏ايم و روش جبران اين قصورها هم در خود پادمان آمده است.ما داريم «اقدامات اصلاحي» را براي جبران اين قصورها با سرعت بسيار بالا انجام مي‏دهيم و الان در مراحل نهايي آن قرار داريم. اگر اين اقدامات اصلاحي انجام بشود، ما كمترين مانع حقوقي براي ادامه برنامه‏مان در زمينه توليد سوخت، پيش رو نخواهيم داشت و آژانس نه تنها نمي‏تواند با آن برخورد بكند بلكه موظف به همكاري و كمك نيز هست، فقط با يك ملاحظه. آژانس يك نهاد دوبخشي است. يك بخش آن، بخش پادمان است كه عهده دار مسائل فني -  حقوقي است.   
 بخش ديگر آژانس، شوراي حكام است كه كاملاً سياسي است و اينطور نيست كه همواره برخورد فني  حقوقي كند. اولين قطعنامه‏اي كه از ايران خواست فعاليت‏هايش را معلق كند، در سپتامبر 2003 بود. البته پيش از آن در ژوئن، رئيس شوراي حكام بيانيه‏اي صادر كرده و ايران راترغيب كرده بود تا زماني كه مسائل باقي مانده حل نشده از تزريق گاز خودداري كند. در ادامه آن، گزارش سپتامبر مديركل منتشر شد كه گزارش بسيار منفي بود و در آن گفته شده بود ايران هنوز هم در حال كتمان بعضي مسائل است. بر مبناي گزارش مديركل به اجلاس سپتامبر، شوراي حكام قطعنامه‏اي صادر كرد و در آن از ايران خواست فعاليت‏هايش را به حال تعليق درآورد. اين بخش از قطعنامه كه مربوط به تعليق است از نظر حقوقي هنوز هم قابل بحث است كه آيا شوراي حكام حق دارد يك كشور را -  ولو به طور موقت -  از اعمال حقش محروم كند يا نه؟ اين بحثي دوطرفه است و من صادقانه خدمت شما بگويم: پاسخ حقوقي آن قطعي و روشن نيست. ما استدلال‏هاي خيلي قوي داريم كه شوراي حكام نمي‏تواند چنين كاري بكند اما دست طرف مقابل هم خالي نيست. لذا از نظر حقوقي و بر مبناي پادمان، مسير ما به سمتي است كه همه مسائلمان در حال حل است و هيچ كس منّتي بر ما ندارد. اما درباره جنبه حقوقي مسئله تعليق، موضوع هنوز باز است.  
   
  ماه آگوست 2002 مقطعي است كه بحران فعاليت‏هاي هسته‏اي ايران با افشاي تأسيسات نطنز، آغاز مي‏شود. پرونده ما از اين تاريخ به بعد آرام آرام حالت بحراني پيدا مي‏كند. پرونده در دستور كار شوراي حكام ماه مارس 2003 است، ولي اتفاق خاصي نمي‏افتد اما پيداست كه اين آرامش قبل از طوفان است. در ژوئن 2003 پرونده در دستور كار شوراي حكام هست ولي شوراي حكام فقط به صدور يك بيانيه بسنده مي‏كند كه در آن از ايران درخواست شده با آژانس بيشتر همكاري كند و درباره برنامه‏هايش شفاف سازي كند و ابراز نگراني و... اما قطعنامه‏اي صادر نمي‏شود. تا مي‏رسيم به سپتامبر 2003 كه قطعنامه شديداللحني عليه ما صادر مي‏شود و گزارش البرادعي به شوراي حكام هم فوق العاده منفي است. البته نه در قطعنامه شوراي حكام و نه در گزارش مديركل در سپتامبر 2003 اصطلاح  Breach(نقض تعهد) وجود ندارد. فقط  Failure(قصور) هست. Breach در قطعنامه شوراي حكام نوامبر 2003 مي‏آيد و در گزارش البرادعي به اين شورا كه در واقع اين اولين ارمغان اروپاست به ما. چون اروپايي‏ها بعد از سپتامبر، در اكتبر وارد مي‏شوند و قطعنامه ماه نوامبر  مثل همه قطعنامه‏هاي ديگر  پيشنهاد آنهاست. حالا كاري به اين موضوع نداريم چون به زودي به آن برخواهيم گشت.   
 بالاخره ما در مقابل قطعنامه سپتامبر واكنشي اتخاذ كرديم كه حالا وقتي آدمي‏به عقب بازمي‏گردد و دوباره به آن مي‏نگرد مي‏بيند كه خيلي واقع گرايانه و مبتني بر تحليل صحيح نبوده است. ما آمديم به نامه‏اي كه اروپايي‏ها در ژوئن 2003 به ما نوشته بودند و در آن خواستار ايفاي نقش در پرونده ما شده بودند جواب داديم و سه وزير در اكتبر به تهران آمدند و بيانيه تهران در سعدآباد امضا شد. درواقع آنچه ما را در آن مقطع واداشت پاي اروپايي‏ها را به اين پرونده بگشاييم اين بود كه گمان مي‏كرديم با وجود قطعنامه و گزارش سپتامبر، رفتن پرونده به شوراي امنيت در نوامبر حتمي است و ما به كمك يك جناح قوي در شوراي‏حكام احتياج داريم تا اين اتفاق نيفتد. درحالي كه الان تحليل قابل دفاعي وجود دارد كه مي‏گويد اگر ما درخواست‏هاي  essential urgentرا كه شوراي حكام در قطعنامه سپتامبر طبق مواد 18 و 19 پادمان از ما خواسته بود انجام مي‏داديم  كه داديم  در نوامبر قطعاً به شوراي امنيت نمي‏رفتيم. حالا چه اروپا باشد چه نباشد. مي‏خواهم اولاً شما مجموعه استدلال‏هايي كه در مقطع منتهي به اكتبر در ذهن مسئولان ما وجود داشت و باعث شد به نامه ژوئن سه وزير اروپايي پاسخ مثبت بدهند را يك بار با تمركز بر ناگفته‏ها مرور كنيد و ثانياً عقيده‏تان را درباره انتقادي كه الان توضيح دادم، بفرماييد.  
  از آنجايي كه بناي مسيري كه ما الآن طي مي‏كنيم بر اساس قطعنامه سپتامبر 2003 است، در اينكه بدترين قطعنامه براي ما قطعنامه سپتامبر است،ترديدي نيست و قطعنامه نوامبر را بايد در فضاي‏ديگري ديد. در آن زمان، يعني بعد از قطعنامه سپتامبر 2003 ما چند انتخاب داشتيم:   
 انتخاب اول اين بود كه اصلاً به اين بحراني كه درحال شكل گيري بود كاملاً بي اعتنايي كنيم و راه خودمان را برويم. در اينصورت پرونده ما به شوراي امنيت مي‏رفت. ما مي‏توانستيم در صورت چنين اقدامي‏برخي كاستي‏ها در برنامه‏مان را مرتفع كنيم و طبعاً به اقدامات شوراي امنيت هم نبايد اعتناي چنداني مي‏كرديم. اين راه مي‏توانست ادامه پيدا كند تا برنامه ما به نقطه روشني برسد و همينطور جلو برود تا اينكه يا آنها كوتاه بيايند و خواستار مذاكره با ما بشوند يا اتفاق ديگري بيفتد. اين يك مسير بود كه درباره آن خيلي فكر و بحث شد و اصلاً اينطور نبود كه بدون بررسي كنار گذاشته شود. تا روزي كه تصميم به كار با اروپايي‏ها گرفته شد، اين به عنوان يك انتخاب باقي بود. انتخاب دوم پيش روي ما اين بود كه صرفاً با آژانس همكاري كنيم و هرچه مي‏گويد بپذيريم و انجام بدهيم. اين مسير دوم به ما توصيه مي كرد كه وارد كار سياسي با هيچ مجموعه‏اي از كشورها نشويم و خودمان را وامدار كسي نكنيم.   
 راه سوم هم اين بود كه چون تصميم گيري شوراي‏حكام به هرحال سياسي است، بياييم با يك مجموعه سياسي در شوراي حكام ارتباطي برقرار كنيم و تلاش كنيم معامله‏اي انجام دهيم. درمورد راه حل اول گمان مي‏كنم همه متفق القول بودند تا زماني كه راه حل‏هاي با ريسك پايين‏تر وجود دارد، نبايد سراغ آن رفت و به آن فقط بايد به عنوان راه حل آخرانديشيد. مشكل راه حل دوم اين بود كه ما يك سري مطالب اظهار نشده داشتيم كه معلوم نبود بدنه سياسي شوراي حكام در قبال اظهار آنها چه واكنشي از خود نشان خواهد داد.   
 درست است كه ما مي‏توانستيم مطالبمان را اظهار كنيم و بعد از لحاظ حقوقي به روشني نشان دهيم كه هيچ كدام از آنها به معناي «انحراف» نيست. اما از آنجا كه اساس تصميم گيري‏ها در شوراي حكام، سياسي است هيچ تضميني وجود نداشت كه انجام اقدامات درخواست شده در قطعنامه خطر ارجاع پرونده به شوراي امنيت را به طور كامل مرتفع كند. بدون كار سياسي اين احتمال بسيار بالا بود كه ما همه اقدامات خواسته شده در قطعنامه را هم انجام دهيم و باز پرونده به شوراي امنيت برود. ما اصلاً نمي‏خواستيم چنين اتفاقي بيفتد. اين بدترين اتفاق براي ما بود كه تعليق را اجرا كنيم، پروتكل را اجرايي كنيم، اظهارنامه كامل بدهيم، بازرسي‏ها را هم بپذيريم و پرونده‏مان هم در شوراي امنيت جايي كه آمريكا قدرت مانور بسيار بالايي‏دارد درحال بررسي باشد.   
 بنابراين راه دوم هم خيلي معقول نبود. پس ما ناچار از پيمودن راه سوم بوديم. منتها مسئله آن روز اين بود كه ما براي فعاليت سياسي به سراغ كدام كشور يا كشورها بايد برويم؛ چون به هرحال به همراهي يك جناح سياسي در شوراي حكام نياز داشتيم. يك گزينه پيش روي ما اين بود كه با غيرمتعهدها، چين و تاحدودي روسيه كار كنيم. گزينه ديگر هم كار كردن با ديگر كشورها بود. گزينه اول، حداقل در آن مقطع با وجود تبليغات بسيار سنگيني كه غربي‏ها عليه ايران به راه‏انداخته بودند، انتخاب واقع بينانه‏اي نبود. يعني اين امكان كه كشورهاي غيرمتعهد به اضافه چين و روسيه در آن وضعيت به نفع ما بسيج شوند و پشتيباني قاطعي از ما به عمل بياورند، وجود نداشت.  
   
  يعني درباره توانايي اين مجموعه براي حمايت مؤثر از ايران‏ترديد وجود داشت؟  
  هم درباره توانايي آنهاترديدهايي بود و هم اينكه بالاخره معلوم بود در شوراي حكام كه رأي گيري انجام مي‏شود و نظر اكثريت مبناي كار است، اين كشورها رأي قابل اتكايي ندارند. از زماني كه اتحاديه اروپا تشكيل شده و بعضي كشورهاي بلوك شرق را هم به عضويت خود پذيرفته است، در بسياري از مجامع بين المللي اكثريت كشورهاي صاحب حق رأي در اختيار اروپايي‏هاست. پس يك دليل روشن ما براي‏كار با اروپا اين بود كه آنها در آن مقطع در شوراي حكام اكثريت داشتند. اين هم البته براي ما از همان ابتدا روشن بود كه كار كردن با اتحاديه اروپا كه خودش در پرونده هسته‏اي موضعي خصمانه عليه ما دارد، بسيار دشوار است و در مقابل، با غيرمتعهدها خيلي راحت‏تر مي‏شود كار كرد. اما هم مسئله وزن و توانايي وجود داشت و هم اينكه مثلاً كشوري مثل روسيه در آن زمان موضعي بسيار منفي  حتي تندتر از اروپايي‏ها داشت و اصلاً معلوم نبود حاضر به همراهي  با ما بشود. حتي درمورد غيرمتعهدها هم اين نگراني وجود داشت كه آيا با وجود آن حجم سنگين از تبليغات منفي، آنها حاضر خواهند شد در حمايت از ما به ميدان بيايند.  
   
  البته به زودي معلوم شد كه آنها اين آمادگي را دارند...  
  در آن مقطع اوليه اين برداشت ايجاد شده بود كه حرف‏هاي آمريكايي‏ها واقعيت دارد و ايران واقعاً به سمت تسليحات رفته است. به همين دليل اين احتمال خيلي بالا بود كه حتي ميان غيرمتعهدها هم در حمايت از ايران تفرقه پديد آيد و بعضي از آنها به طرف مقابل بپيوندند. درمورد اروپايي‏ها هم همانطور كه خودتان اشاره كرديد، ما پيش قدم نبوديم بلكه ابتدا آنها در ژوئن نامه دادند و ما فقط به نامه آنها پاسخ مثبت داديم. تحليل آن موقع اين بود كه اگرچه اروپايي‏ها نسبت به فعاليت‏هاي ما موضع منفي دارند اما از اين هم كه پرونده ما به شوراي امنيت برود و موضوع به سمت برخورد كشيده شود، به شدت مي‏ترسند. لااقل فرانسه و آلمان اينطور بودند. اين يك واقعيت بود. در آن مقطع شرايط به گونه‏اي  بود كه آمريكايي‏ها سرمست غرور بودند و مثل يك غداره بند بين المللي نفس كش مي‏طلبيدند.   
 احساس آمريكايي‏ها آن موقع اين بود كه در افغانستان به طور قطعي پيروز شده‏اند و مسئله عراق را هم به زودي جمع و جور خواهند كرد. به نظر ما برنامه ريزي آمريكا اين بود كه با كشاندن پرونده ايران به شوراي‏امنيت، ماجراي عراق را اين بار با تكيه بر مستندات حقوقي و تأييد شوراي امنيت تكرار كند. اما از سوي ديگر ما مي‏دانستيم اروپايي‏ها با وجود اينكه با برنامه هسته‏اي ما شديداً مشكل دارند، از آن طرف به هيچ وجه مايل نيستند آمريكا امكان و فرصت تكرار دوباره ماجراي عراق را پيدا كند. بنابراين انتخاب اروپا براي مذاكره به گمان ما انتخاب معقولي بود. ضمن اينكه ما از همان روز اول مي‏دانستيم كار با اروپا چه دشواري هايي دارد و برنامه ريزي اينگونه شده بود كه اروپا را امتحان مي‏كنيم. اگر جواب داد ادامه مي‏دهيم وگرنه برمي‏گرديم به نقطه اول.  
   
  آنچه من عرض كردم درواقع بر اين مبنا بود كه ارزيابي قطعنامه سپتامبر به عنوان تهديد فوري ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت كه موجب درخواست ما از سه كشور اروپايي براي نقش آفريني در اين پرونده شد، الآن كه به آن نگاه مي‏كنيم، تا حدودي سؤال برانگيز است. طبعاً اگر ما تهديد ارجاع پرونده‏مان به شوراي امنيت را درحالي كه درخواست‏هاي قطعنامه را انجام داده بوديم، تا اين حد «فوري» برآورد نمي‏كرديم، شايد فرصت بيشتر و دست بازتري داشتيم، براي اينكه بينديشيم مشكل سياسي اين پرونده را به چه نحو با هزينه كمتري مي‏توان حل كرد.   
 اينجا بحث اصلي در واقع باز مي‏گردد به شناخت ما از مناسبات ميان دو بخش فني حقوقي و شوراي حكام در آژانس. وقتي بخش پادمان يعني بخش فني  حقوقي آژانس اعلام كند كه كشوري به رغم آنكه ابهامات بسياري در پرونده‏اش وجود دارد اما همكاري فعالانه‏اي را با آژانس آغاز كرده و درخواست‏هاي شوراي حكام را هم عملي نموده است چيزي كه درمورد ايران اتفاق افتاد  ارجاع پرونده به شوراي امنيت توسط شوراي حكام مبناي‏حقوقي خودش را كاملاً از دست مي‏دهد و در چنين شرايطي احتمال آن، چيزي درحد صفر است.   
 اگر شما مي‏خواهيد بفرماييد كه در شوراي حكام كار سياسي مي‏كردند و با توافق پشت پرده سياسي‏رأي جمع مي‏كردند و بدون توجه به همكاري ما با آژانس، پرونده را مي‏بردند به شوراي امنيت، در اينصورت اشكال خيلي روشني كه به ذهن مي‏رسد اين است كه پس ديگر چه دليلي براي همكاري‏ومذاكره وجود دارد؟ اگر موضوع صددرصد سياسي  است آنها كارخودشان را مي‏كردند، ما هم راه خودمان را مي‏رفتيم. نهايتا مي‏خواهم عرض كنم درباره شدت تهديد ارجاع پرونده ايران به شوراي‏امنيت با وجود همكاري‏هاي ما با آژانس به طور كلي در تمام طول اين 18 ماه غلو شده است.  
  چرا؟  
   
  به همين دليل كه عرض كردم. در شرايطي كه شما در حال همكاري فعالانه و فراتر از تعهداتتان با آژانس هستيد و آژانس هم تاييد مي‏كند كه موضوع در حال پيشرفت است، احتمال ارجاع پرونده به شوراي امنيت وجود ندارد، صرف نظر از حضور يا عدم حضور اروپا.  
  شمادر استدلالتان دو مورد را فرض مي‏گيريد كه هر دو قابل خدشه است. مورد اول اينكه شما فرض مي‏گيريد صرف همكاري حقوقي براي اينكه شوراي حكام تصميم سختي اتخاد نكند، كفايت مي‏كرد و فرض دومتان هم ا ين است كه با وجود اين همكاري بخش پادمان «حتما» گزارش مثبتي به شوراي حكام ارائه مي‏كرد. به علاوه اين هم جزو فروض شماست كه اگر موضوع سياسي است پس همكاري اثر چنداني ندارد و همه چيز به اراده آنها بستگي دارد كه بخواهند پرونده را به شوراي امنيت بفرستند يا نه. اين هم مطلق نيست.   
 ببينيد قطعنامه سپتامبر اساسا طوري طراحي شده بود كه پرونده حتما به شوراي‏امنيت برود. در اين قطعنامه هيچ منفذي  براي ما بازگذاشته نشده بود. در داخل هم ديد ما اين بود كه پرونده حتما به شوراي امنيت خواهد رفت. قطعنامه سپتامبرتمام زمينه‏هاي لازم را براي ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت فراهم آورده بود. بنابراين بحث ما در داخل اين نبود كه قطعنامه را اجرا نكنيم. تصميم اين بود كه فعلاً به مقابله نپردازيم لذا ما قصد داشتيم قطعنامه را اجرا كنيم. اما ضمناً نكته مهم براي ما اين بود كه در عين حال كه قطعنامه را اجرا مي‏كنيم، يك تدبير سياسي هم اتخاذ كنيم كه لااقل پرونده به شوراي امنيت نرود و ما فرصتي براي جبران قصورها بيابيم. آنچه مايه نگراني فراوان ما بود اين بود كه هم درخواست‏هاي قطعنامه را اجرا كنيم و هم پرونده به شوراي امنيت برود. لذا تلاش كرديم در عين همكاري با آژانس، آراء سياسي را هم كه يكپارچه عليه ما بود بشكنيم.   
 من فكر مي‏كنم ترديدي در اين نيست كه اين براي ما بهتر بود. ضمن اينكه توجه كنيد ما بيش از آنچه كه در قطعنامه سپتامبر آمده، تعهد اضافي به اروپايي‏ها نداديم. همه آنچه با اروپا برسر آنها توافق كرديم، همان درخواست‏هاي قطعنامه بود. بنابراين ما امتيازي به اروپا نداديم اما در مقابل چيزهايي از آنها گرفتيم كه بزرگترين آنها تضمين ماندن پرونده ما در آژانس بود. روشن است كه اين راه معقول‏تري است كه فقط قطعنامه را در قالب توافق سياسي اجرا كرديم اماچند امتياز سياسي هم گرفتيم.  
   
  ولي توجه كنيد كه ما بدون اروپا از دو شوراي حكام ژوئن و سپتامبر 2003، به سلامت بيرون آمديم. در آن دو شوراي حكام هيچ حمايتي از ناحيه اروپا پشت سرما وجود نداشت و ما صرفا با تكيه بر كار سياسي با غير متعهدها و مهم‏تر از آن فعاليت مستدل و منطقي و به كارگيري هوشمندانه زبان فني حقوقي در شوراي حكام توانستيم تلاش غرب و خصوصا آمريكا را در ارجاع پرونده به شوراي امنيت ناكام بگذاريم. به علاوه همانطور كه عرض كردم گزارش مديركل به اجلاس سپتامبر و قطعنامه سپتامبر اينقدر هم كه مي‏فرماييد تند نيست. گزارش و قطعنامه نوامبر - كه اروپايي‏ها باني آن بودند -  قطعا از آن تندتر است در حالي كه اولين دستاورد همكاري ما با اروپاست و فاصله زيادي با زمان امضاي بيانيه تهران در اكتبر ندارد.  
  ببينيد در دو شوراي حكام ژوئن و سپتامبر 2003 خيلي وضعيت حاد نبود. تازه قطعنامه سپتامبر كه درآمد زمينه براي اعمال فشار به ايران مهيا شد و غرب خودش را آماده كرد تا در شوراي حكام بعدي - يعني نوامبر 2003-  پرونده را بدون زحمت به شوراي امنيت بفرستد. قطعنامه سپتامبر در واقع يك ضرب الاجل به ما بود كه تا نوامبر مسائلمان را حل كنيم.  
   
  ولي زماني كه ما به سپتامبر 2003 رسيديم، حدود 6 ماه بود كه پرونده ما در دستور كار آژانس و شوراي حكام قرار داشت. اينطور نبود كه همه چيز از سپتامبر شروع شود.  
  تا قبل از سپتامبر واقعا وضعيت چندان حاد نبود. در سپتامبر بود كه بخش پادمان آژانس گزارش داد ايران همچنان طفره مي‏رود و از بيان حقايق عمدا خودداري مي‏كند. اين قطعنامه بود كه مي‏توانست مبناي‏يك تصميم گيري  سنگين را عليه ما فراهم آورد. در واقع قطعنامه سپتامبر نمايانگر شكل گيري يك اجماع كامل بين المللي عليه ما بود و اتحاديه اروپا و به طور مشخص سه كشوري كه ما بعدا با آنها وارد مذاكره شديم، به شدت و فعالانه از آن حمايت مي‏كردند. بنابراين در اينكه قطعنامه سپتامبر زمينه را براي يك تصميم گيري تند و تيز عليه ما به خوبي فراهم آورده بود،ترديدي نيست. در ادامه اگر به گزارشي‏كه بخش پادمان آژانس براي  اجلاس نوامبر تهيه كرد دقت كنيم، خصوصا آن چند صفحه‏اي كه بيانگر مسائل سياسي است و معمولا به گزارش مديركل اضافه مي‏شود، كاملا آشكار است كه جهت گيري جامعه بين المللي در مورد پرونده ما به چه سمتي است. در آن بخش از گزارش نوامبر چند نكته وجود دارد كه من توجه شما را به آنها جلب مي‏كنم. اول اينكه به عمد از كلمات و عباراتي استفاده شده بودكه قبلا براي عراق استفاده كرده بودند.   
 در اين گزارش براي اولين بار ادعا شده بودكه ايران مرتكب نقص  )Breach(تعهدات خود شده و حتي به نوعي آن جمله كليدي «عدم پاي بندي به مفاد معاهده» راهم آورده بودند منتها به نحوي آن را پيچانده بودند كه خيلي شفاف و صريح نباشد. دوم اينكه از ايران شفاف سازي كامل خواسته شده بود و نوع دسترسي كه براي رسيدن به اين شفاف سازي از ايران درخواست شده بود رنگ و بوي همان «دسترسي نامحدود» شبيه مورد عراق را داشت و سوم اينكه خواستار استقرار يك «سيستم بازرسي محكم» شده بود. وقتي اين اصطلاح به كار مي‏رود در واقع به اين معناست كه بازرسي‏هاي آژانس كافي نيست و درست شبيه عراق بايد يك سيستم بارزسي ويژه ايران طراحي و اعمال شود. اصولا غربي‏ها تمام صحنه را در فاصله سپتامبر تا نوامبر به گونه‏اي آراسته بودند كه بتوانند مورد عراق را بازسازي و پياده كنند. لذا من شك ندارم كه اگر ما كار سياسي با اروپا را آغاز نمي‏كرديم، پرونده حتما به شوراي امنيت ارجاع مي‏شد و مقدمات را هم براي اقدامات تند در آنجا فراهم آورده بودند. حتي من مي‏خواهم اين نكته را خدمت شما بگويم كه با وجود توافقي كه ما اكتبر با اروپا كرديم هم باز نزديك بود پرونده به شوراي امنيت برود. دليلش هم اين بود كه در آغاز يكي از اين سه كشور - به طور مشخص انگلستان -  به دليل فشاري كه آمريكا به آن وارد مي‏كرد، نتوانست پاي تعهدش بايستد. بوش و بلر در آن مقطع ملاقاتي با يكديگر كردند و بعد از آن موضع انگلستان به اين سمت چرخيد كه موضوع ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت را حتي در چارچوب بيانيه تهران پيش ببرد.   
 من به خاطر دارم كه اين حركت انگلستان منجر به يك دعواي بسيار شديد ما با هيئت اروپايي شد كه در نهايت ما به آنها اعلام كرديم ديگر به توافقنامه سعدآباد پاي بند نخواهيم بود و آماده بشويد براي مقابله؛ كه البته خيلي زود آنها كوتاه آمدند و موضوع در شوراي حكام باقي ماند. عملاً آنچه در گزارش و بعد قطعنامه نوامبر آمده بود، دو تكه كاملا مجزا داشت. يك تكه و بخش آن يعني بخش مقدماتي تلاش مي‏كرد آنچه را كه مطلوب و مورد نظر آمريكا بود در خود داشته باشد و نمايندگي كند، اما بخش اجرايي قطعنامه مي‏گفت كه موضوع در دستور كار شوراي حكام باقي مي‏ماند.  
   
  در قطعنامه‏هاي شوراي حكام، بخش اجرايي مهم‏تر است؟  
  بله، در واقع اصل كار بخش اجرايي است. مثل يك قانوني كه مجلس تصويب مي‏كند؛ اين قانون ممكن است مقدماتي داشته باشد اما بخش تعيين كننده و عملياتي آن همان بندهاي اجرايي است . بخش مقدماتي را اغلب اصلا نگاه هم نمي‏كنند مگر وقتي كه اختلافي در تفسير بندهاي اجرايي پيش بيايد. بنابراين قطعنامه نوامبر، قطعنامه‏اي بود كه باقي ماندن موضوع در شوراي حكام را تثبيت كرد. لذا من عقيده دارم قطعنامه نوامبر خصوصا با توجه به لحن به شدت منفي گزارش مديركل به اجلاس ماه نوامبر، قطعنامه شديد اللحني نبود و لااقل موضوع را در آژانس نگهداشت.  
   
  پس شما بدون كار سياسي، ارجاع پرونده در نوامبر 2003 به شوراي امنيت را قطعي مي‏دانيد؟  
  من در اين باره مطمئنم. منتها حالا گمان مي‏كنم جلسات آن موقع ما ضبط شده باشد؛ ما همان موقع هم حرفمان اين بود كه اين پرونده براي ما يك بحران و تهديد است اما اگر آن را درست مديريت كنيم، مي‏تواند تبديل به فرصت شود. يعني اينطور نبود كه ما با حالت نيازمندي به سراغ اروپا برويم. يك طرف قضيه اين بود كه دستيابي ايران به فناوري چرخه سوخت يك بحران بين المللي عليه كشور به وجود آورده اما طرف ديگر قضيه هم اين بود كه حالا ديگر دنيا فهميده بود ايران بسيار قدرتمندتر از گذشته است. ما از همان موقع عقيده داشتيم اگر بتوانيم بحران را مرحله به مرحله و به خوبي مديريت كنيم، آنوقت مي‏توانيم با استفاده از اين اهرم قدرت جديدي كه براي خودمان فراهم آورده‏ايم، جايگاه بين المللي وخصوصا منطقه‏اي بسيار ممتازي كسب كنيم. ضمن اينكه يكي دو كشور از كشورهايي كه ما با آنها مذاكره مي‏كرديم واقعا به دنبال حل مسائل خودشان با ما هستند و صرفا به دنبال اينكه براي ما درد سر درست كنند، نيستند.  
   
  اينكه آنها براي تعامل با ايران انگيزه دارند از همان نامه ژوئن به خوبي پيداست.  
  بله، ببينيد مثلا فرانسه كه مبتكر اين كار بود يك جايگاهي در منطقه خاورميانه داشت كه عمدتا متمركز در عراق بود اما با حمله آمريكا و اشغال عراق كاملا آن را از دست داد. شما ديديد فرانسه خيلي تلاش كرد تا قضيه عراق به آن شكل پيش نرود اما بعد كه موفق نشد گرفتار احساس خلا بسيار آزاردهنده در منطقه شد. اگر وضع ايران هم شبيه وضع عراق مي‏شد حتما فرانسه و آلمان ضرر بسيارزيادي مي‏كردند. حتي انگليس هم حاضر نبود به همان شكلي كه در رويارويي با عراق كنار آمريكا ايستاد، درباره ايران هم با آمريكا همراهي كند.  
 بنابراين ما از همان روز اول فضايي براي يك تعامل سازنده در پيش روي خودمان مي‏ديديم. به هر حال بعد از شروع كار با اروپا سه اتفاق جديد روي داد. اول اينكه توافق شد ما آنچه را كه تا آن موقع اظهار نكرده بوديم، اظهار كنيم و موضوع همچنان در شوراي حكام باقي بماند. يعني آن نگراني ما كه اگر فعاليت‏هاي اظهارنشده‏مان را اعلام كنيم در شوراي حكام چه اتفاقي خواهد افتاد، مرتفع شد و پرونده در آژانس باقي ماند. اتفاق دوم اين بود كه ما حرفمان و نگراني‏مان اين بود كه اگر مثلاً پروتكل الحاقي را داوطلبانه اجرايي كنيم چه تضميني وجود دارد كه اين مستمسكي نشود براي اينكه بخواهند بيايند به همه جا سرك بكشند و هيچ جاي امني باقي نماند.  
 خود شما آن موقع در كيهان نگراني‏هاي به حقي  دراين مورد داشتيد. يكي از اطمينان‏هايي كه ما مي‏خواستيم اروپا با جايگاه سياسي خودش به ما بدهد همين بود كه مطمئن شويم اين اتفاق نمي‏افتد و پروتكل صرفاً به عنوان ابزاري براي حل و فصل ابهامات هسته‏اي و اعتمادسازي بيشتر باقي خواهد ماند و براي مقاصد ديگر مورد استفاده قرار نخواهد گرفت. و سوم اينكه ما مي‏خواستيم از همان ابتدا روشن باشد كه تعليق يك اقدام داوطلبانه، موقت و به قصد اعتمادسازي است و به هيچ وجه حالت اجباري و تكليفي ندارد. ما اصرار داشتيم به اين موضوع تصريح شود تا راه براي شكستن تعليق درآينده مسدود نشود و فضا براي دستيابي به راه حل باقي بماند، چون اگر تعليق حالت الزامي‏پيدا مي‏كرد بعداً نمي‏توانستيم براي عبور از آن به راه حلي دست پيدا كنيم و چاره‏اي جز برخورد باقي نمي‏ماند.   
   
  شما استدلال كرديد كه ما به دلايل متعدد به گشودن يك جبهه فعاليت سياسي در كنار فعاليت فني  حقوقي نياز داشتيم، اجازه بدهيد با فرض صحت اين استدلال به بحث ادامه دهيم. اينجا باز هم اشكالي وجود دارد و آن باز مي‏گردد به طرف‏هايي كه ما براي كار سياسي انتخاب كرديم، يعني سه كشور اروپايي فرانسه، آلمان و انگلستان.چرا ما مشخصاً به سراغ اين سه كشور رفتيم؟ اين سه كشور در مقابل ما و در كنار امريكا مواضع بسيار نزديكي به هم دارند و تقريباً هيچ اختلاف نظري بين آنها وجود ندارد يا لااقل مي‏توانيم بگوييم تا مدت زيادي وجود نداشت.   
 انتخاب سه كشور با موضع تقريباً واحد به عنوان طرف‏هاي مذاكره كار را براي ما بسيار دشوار كرد چراكه همواره با حاصل جمع نيروي آنها كه نيروي بزرگي هم بود مواجه بوديم، درحالي كه مي‏شد طرفين مذاكره سياسي را به گونه ديگري انتخاب كرد تا فشار بسيار كمتري به ما وارد شود، به اين‏ترتيب كه به جاي اين مجموعه همگون سياسي، يك مجموعه ناهمگون سياسي را به عنوان طرف مذاكره خود انتخاب مي‏كرديم. مثلاً همان موقع پيشنهادي‏وجود داشت كه به جاي سه كشور اروپايي،تركيبي از نماينده (يا رئيس) جنبش عدم تعهد، نماينده روسيه، نماينده چين، نماينده كل اتحاديه اروپا و خود آقاي البرادعي را به تهران دعوت كنيم و با آنها وارد مذاكره شويم. حداقل حسن انتخاب يك مجموعه ناهمگون سياسي به عنوان طرف مذاكره اين است كه اختلاف نظرهاي گاه حاد و تضاد منافع موجود ميان اعضاي اين مجموعه، باعث مي‏شود بخشي از نيروهاي آنها صرف جنگ و دعوا با يكديگر شود و احتمال توافق و اعمال فشار برما از جانب آنها تقليل پيدا كند. اين كاري است كه كره شمالي در طراحي مذاكرات شش جانبه خود به خوبي انجام داد. شش طرفي كه در مورد موضوع كره شمالي با يكديگر به بحث مي‏نشينند خودشان به شدت باهم درگير هستند و همين تقابل‏هاي استراتژيك باعث مي‏شود نتوانند به موضعي واحد كه حاصل آن فشار بيشتر به كره شمالي‏است، دست پيدا كنند. درحالي كه كره خودش رسماً اعلام مي‏كند به جانب سلاح منحرف شده است. البته من گمان مي‏كنم مسئولين ديپلماسي هسته‏اي، بعد از توافقنامه پاريس به اين موضوع پي‏بردند و ازطريق تأكيد بر مذاكره با مجموعه اتحاديه اروپا و نه مشخصاً سه كشور تاحدودي  براي رفع آن تلاش كردند.  
  فكر مي‏كنم جواب اشكال شما خيلي روشن است. شما واقعاً فكر مي‏كنيد آن زمان امكان پذير بود كه ما نمايندگان چين، روسيه، اتحاديه اروپا و جنبش عدم تعهد را دورهم جمع كنيم و ازطريق اين جمع بخواهيم بحران را مديريت كنيم؟!  
   
  چرا نبود؟ اتفاقاً اين كار از مذاكره با سه كشور اروپايي خيلي مؤثرتر به نظر مي‏رسد.  
  شما فرضتان براين است كه جنبش عدم تعهد حتماً يك موضع واحد، قاطع و روشن به نفع ما اتخاذ مي‏كرد.  
   
  نه، چنين فرضي نمي‏كنم.  
  شما مي‏دانيد كه همه اينها مي‏توانند به سرعت در مواضعشان بچرخند.  
   
  بله و در مواقعي هم چرخيدند.  
  يا شما فرضتان براين است كه چين و روسيه حتماً به نفع ما موضع مي‏گرفتند يا اتحاديه اروپا حاضر مي‏شد نماينده‏اي به چنين جمعي بفرستد و اگر اين كار را مي‏كرد بهتر از سه كشور بود. همه اين فرض هاي شما قابل خدشه است.  
   
  نه، من هيچ كدام از اين فرض‏ها را ندارم. من نمي‏گويم اينها حتماً موضعي قاطع به سود ما اتخاذ مي‏كردند، اتفاقاً برعكس، مي‏دانم كه مثلاً چين و روسيه در آن مقطع مواضع گاه تندي عليه ما داشتند. آنچه من مي‏گويم فقط اين است كه اگر اين مجموعه ناهمگون و داراي تضاد منافع دور هم جمع مي‏شدند ،- كه به دليل اينكه همه آنها مايل به ايفاي نقش در اين بحران بودند، اين كار شدني هم بود كار براي ما بسيار ساده‏تر مي‏شد تا اينكه با سه كشور هم رأي به بحث بنشينيم درعين حال كه جبهه سياسي مطلوبمان هم به نحو گسترده‏تري تشكيل شده بود.  
  بسيار خوب. اولاً معلوم نبود درست كردن اين‏تركيب در آن مقطع عملي باشد.  
   
  بسياري عقيده دارند عملي بود.  
  معلوم نيست يا لااقل قطعي نيست. به علاوه درصورت تشكيل چنين جمعي خيلي از اعضا حتماً مي‏گفتند امريكا هم بايد حضور داشته باشد و اين اصلاً به صلاح ما نبود. ما اگر مي‏خواستيم كار كره شمالي را تكرار كنيم، حتماً لازم بود امريكا را هم به عنوان يك طرف در مذاكره بپذيريم.  
   
  من نمونه كره شمالي را صرفاً به عنوان يك الگو مطرح كردم و مقصودم اين نبود كه عيناً اينجا پياده شود.  
  به هرحال خيلي از اين كشورها حتماً مي‏گفتند امريكا هم بايد حضور داشته باشد ولي اين نه درست بود و نه به مصلحت ما چه آن روز و چه امروز. خود اين يك معضلي بود. به علاوه شما بايد توجه كنيد كه معلوم نيست ما با نماينده اتحاديه اروپا درآن جمع مي‏توانستيم مذاكرات آسان‏تري داشته باشيم به نسبت آنچه كه با 3كشور انجام داديم. نماينده جنبش عدم تعهدها هم همينطور ؛ نكته مهم‏تر اين است كه بله، اگر مقصود شما صرفاً اين است كه ما جمعي تشكيل مي‏داديم كه بين اعضاي آن اختلافاتي وجود داشته باشد، حرف شما درست است. اما سؤال اين است كه آيا ما از چنين جمعي مي‏توانستيم نتيجه هم بگيريم؟ آن هم يك نتيجه عاجل درجهت عدم ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت در اجلاس نوامبر2003؟ من گمان مي‏كنم هم اصل تشكيل چنين مجموعه‏اي سخت بود و هم اينكه ما بتوانيم از آن نتيجه دلخواه و مطلوب خودمان را بگيريم.   
   
  اين درباره 3 كشور هم صادق است. آن روز كه ما در اكتبر سراغ 3 كشور اروپايي رفتيم آيا تضميني وجود داشت كه بتوانيم از كار با آنها نتيجه بگيريم؟  
  قبول دارم، اما 3كشور آسان‏تر بود. بالاخره آنها خودشان پيش قدم شده بودند و كار ما فقط اين بود كه صحبت با آنها را شروع كنيم. اما به وجود آوردن تركيبي كه شما از آن حرف مي‏زنيد درآن مقطع پيچيدگي‏هاي بسياري داشت و ضمناً معلوم نبود كه حتي اگر ما مي‏توانستيم با آن‏تركيب به راه حلي برسيم، آنها توان تصميم گيري به نفع ما را داشته باشند.  
   
  حتماً توان اين مجموعه براي عملي كردن توافقشان با ما از توان 3 كشور بيشتر بود. ضمن اينكه لااقل ازحيث منافع ملي ما اختلافات موجود ميان اعضاي آن باعث مي‏شد فشار كمتري برروي ما قرار بگيرد و بخشي از نيروهاي آنها صرف همديگر بشود.  
  اين مبتني بر اين فرض است كه گويي آنها ديگر اصلاً وجود ندارند. ما دو راه داشتيم، يا اينها را دورهم جمع كنيم و با آنها يك جا حرف بزنيم يا اينكه در همان حال كه با تعدادي از آنها توافق مي‏كنيم، كار سياسي‏مان را با ديگر كشورها هم به طور مستقل پيش ببريم.  
   
  اين مورد اخيري كه شما مي‏فرماييد يكي از الگوهايي است كه اتفاقا الآن به طور جدي مطرح است. عده‏اي مي‏گويند ما بايد به جاي كاركردن با مجموعه 3 كشور، با تك تك آنها و ديگر كشورها مانند چين و روسيه و غيرمتعهدها به طور مجزا و مستقل از يكديگر وارد بحث مي‏شديم.  
  اينكه اصلاً جواب نمي‏دهد. راهي كه ما رفتيم اين بود كه گفتيم طرف ما اروپا باشد، در كنار آن با بقيه  كه همه آن مواردي را كه شما مي‏گوييد شامل مي‏شد  به طور جداگانه كار مي‏كنيم. ما بقيه را فراموش نكرديم و با آنها كار كامل و تمام عياري را طراحي كرديم. ضمناً چون شما به ماجراي كره شمالي اشاره كرديد اجازه دهيد من مورد كره شمالي را مختصري تشريح كنم تا معلوم شود چه تفاوت‏هايي ميان ما و كره وجود دارد. درمورد كره شمالي دو نكته اساسي هست: اولاً كره شمالي خيلي زود توافق كرد كه تمام امكانات و توان هسته‏اي‏اش را در مقابل يك نيروگاه آب سبك واگذار كند. اين را نوشت و امضا كرد. مشكل آنجايي پيش آمد كه كره شمالي اعتراض كرد كه امريكايي‏ها زير قولشان زده‏اند و نيروگاهي را كه بايد مي‏دادند، ندادند. ثانياً روشن است كه كره شمالي بيشتر از آنكه دنبال نيروگاه يا به طوركلي توان هسته‏اي باشد، به دنبال دريافت تضمين‏هاي امنيتي از امريكا بود. هنوز هم مسئله‏اش همين است. من به شما اطمينان مي‏دهم اگر همين امروز امريكا تضمين امنيتي روشني درباره عدم فعاليت براي براندازي رژيم كره شمالي به اين كشور بدهد، بسيار بعيد است كه اين كشور روي حفظ توان هسته‏اي‏اش اصرار كند. درواقع تفاوت اصلي ميان ما و كره شمالي اين است كه ما روي حفظ توان هسته‏اي‏مان اصرار داريم اما آنها به دنبال چيز ديگري  هستند.  
 اجازه دهيد اينجا يك نكته ديگر را هم بگويم. اين امكان هنوز هم براي ما وجود دارد كه ما به دنبال تشكيل و كاركردن با مجموعه سياسي ديگري به جز 3كشور اروپايي برويم. فعلاً به آن نقطه نرسيده‏ايم كه چنين نيازي احساس كنيم؛ چون كارمان با 3كشور پيش مي‏رود. اما اگر روزي لازم باشد، آمادگي اين كار را هم داريم.  
   
   
    اروپا بايد از بن‏بست بترسد  
    قسمت دوم‏  
 اشاره:  
 آنچه اين گفت وگو برعهده گرفته درواقع نوعي «تاريخ نگاري انتقادي» پرونده هسته‏اي است. پس از ماه‏ها اكنون اين پرونده در مراحل نهايي خود قرار دارد و دراين مدت هرچه جلوتر آمده‏ايم اطلاعات دقيق تري درباره وقايع گذشته به دست آمده و تصوير آنها واقعي‏تر شده است، به طوري كه براي بسياري از آنچه درگذشته توجيه ناپذير مي‏نمود، اكنون توضيحاتي روشن و قابل اعتنا در دست است. اين گفت و گو تلاش مي‏كند شرايطي فراهم آورد كه حقايق امروز، همين امروز به صورت واقعي خود جلوه كنند و ديگر حاجت به اين نباشد كه زماني دراز بگذرد تا حقيقت پديدار شود. بخش دوم گفت وگو با رئيس كارگروه هسته‏اي مذاكرات ايران و اروپا، بحث درباره تاريخ اين پرونده را با تمركز بر بعضي ابهامات تا آستانه توافقنامه پاريس پي مي‏گيرد و سپس به وقايع پس از امضاي اين موافقتنامه در نوامبر گذشته مي‏پردازد تا وضع فعلي اين پرونده به صورت بهتري فهم پذير شود.   
   
  يكي از بحث‏هاي قابل طرح درباره ديپلماسي هسته‏اي ايران اين است كه يك نگاه كلان و از بالا نشان مي‏دهد نوعي خوش بيني گاه افراطي و فاقد توجيه كافي نسبت به اروپا دربين مسئولان پرونده هسته‏اي ما وجود دارد. ما از روز اول مي‏دانستيم كه اتحادي استراتژيك در موضوع ايران ميان آمريكا و اروپا وجود دارد و اختلافي هم اگر هست تاكتيكي است. اين هم به خوبي برايمان روشن بود كه در مورد پرونده هسته‏اي موضع اين دو، تا حد بسيار زيادي برهم منطبق است. علاوه براين سابقه اروپايي‏ها در كينه ورزي عليه جمهوري اسلامي‏را هم جلوي چشم داشتيم. در واقع براين مبنا هيچ دليلي براي خوش بيني به اروپا وجود نداشت. اما مي‏بينيم كه اين خوش بيني دربين گردانندگان پرونده ما وجود دارد و مهم‏ترين تجلي گاه آن هم آنجاست كه با سرسختي در مقابل دست شستن از اروپا مقاومت مي‏كنند.   
 اين موضوع آنقدر جدي است كه من مي‏توانم بگويم يكي از نام‏هايي كه براي ديپلماسي ما كاملا مناسب است اين است كه بگوييم اين ديپلماسي، ديپلماسي «اعطاي فرصت‏هاي پي درپي به اروپا» است. جاي‏جاي ديپلماسي  ما پراست از فرصت‏هاي مكرري كه ما به اروپا داده‏ايم و اروپايي‏ها تقريبا در همه آنها  بدون استثنا  به ما خيانت كرده‏اند. من قبل از اينكه بخواهم اين بحث را بسط بيشتري بدهم و نمونه‏هايي ذكر كنم، مي‏خواهم عقيده شما را دراين باره بدانم. اروپا دراين مدت چگونه درچشم شما جلوه مي‏كرد؟ به عنوان يك دشمن، يك بازيگر سودجوي ماهر كه به دنبال حداكثر كردن سود خودش است يا به عنوان يك دوست كه دارد تلاش مي‏كند مشكل ما حل شود؟  
  ببينيد وقتي شما با مخالفتان مذاكره مي‏كنيد روشن است كه كار سخت‏تر است. اما حسن آن اين است كه اگر به نتيجه برسيد لااقل مشكلي را حل كرده ايد. ما مي‏دانستيم كه موضع اروپا مخالف ما است اما از اينكه با اين موضع مخالف رويارو شويم و آن را به چالش بكشيم، واهمه‏اي نداشتيم. اما در مورد سؤال شما من هرگز درهيچ كدام از صحبت‏ها و بحث‏ها حتي نشانه‏اي نديده ام كه دربين مسئولين پرونده هسته اي، اثري از خوش بيني غيرمنطقي و حتي خوش بيني نسبت به اروپا وجود داشته باشد. خود من هم كه به هيچ وجه خوش بين نيستم. اصولا من عادت دارم به مسائل با وسواس فوق العاده نگاه كنم و همواره تلاش مي‏كنم براي بدترين وضعيت آماده باشم. گمان مي‏كنم دربين مسئولين هم تا آنجا كه به تصميم گيري‏ها منجر مي‏شد، همين ديد و رويه وجود داشت.  
   
  ولي ما كه به عنوان ناظر اين پروسه (يا شايد هم پروژه) را از بيرون تماشا مي‏كرديم برداشتمان لااقل در بعضي مواقع اين نبود. اگر اجازه بدهيد به چند مورد اشاره كنم.  
  اشكال از اطلاع رساني ما است. من اين را قبول دارم. اين يك مقدار به خاطر محدوديت‏هايي است كه ما به دليل حضور در مذاكرات براي سخن گفتن و اطلاع رساني با آن روبه رو بوديم و نمي‏توانستيم صريح حرف بزنيم؛ يك مقدار هم، بازمي‏گردد به اينكه ما اساساً فرصتي براي يك طرح ريزي رسانه‏اي و تبليغاتي براي اين پرونده نداشته‏ايم. ديگران هم به جز شما اين اشكال را به ما وارد كرده‏اند و اين ناشي از ضعف اطلاع رساني ما است. ما نتوانستيم يا امكانش را نداشتيم كه حقيقت را براي رسانه‏ها و افكار عمومي‏بازگو كنيم و لذا اين شبهه به وجود آمده كه ما به اروپا خوش بين هستيم. اين مطلقاً حقيقت ندارد و با آنچه واقعا بوده صددرصد مغايرت دارد.  
  حالا اجازه دهيد من يك نمونه از روندهاي حاكم بر ديپلماسي هسته‏اي ايران را كه موجب شده اين گمان پديد آيد كه مسئولان اين ديپلماسي زياده از حد به اروپا خوش بين هستند تشريح كنم تا شما درباره آن توضيح دهيد. در طول اين 18 ماه كه از محوريت اروپا در ديپلماسي هسته‏اي ما مي‏گذرد (از زمان امضاي بيانيه تهران در اكتبر 2003 تاكنون)، تقريبا مي‏شود گفت اروپا به هيچ يك از تعهداتش در مقابل ما به درستي عمل نكرده است.   
  موارد را بگوييد.  
   
  عرض مي‏كنم. اما در مقابل اين عهدشكني‏هاي پي درپي اروپا كاري كه عملا ما كرده‏ايم اين بوده كه برويم عهد ديگري با اروپا ببنديم تا آن را هم بشكند! تعهدات متقابل ايران و اروپا در توافقنامه تهران را درنظر بگيريد. دراين بيانيه ما به سه مورد متعهد شديم و اروپايي‏ها هم به سه مورد. تعهدات ما شامل تعليق، پروتكل و شفاف سازي و اظهاركردن مطالب اظهار نشده بود و تعهدات اروپا بستن پرونده ما در آژانس، همكاري در زمينه فناوري صلح آميز هسته‏اي و تلاش در جهت عاري‏سازي خاورميانه از سلاح‏هاي هسته‏اي. ما به هر سه تعهد خودمان -  كه موارد كاملا مشخصي بود  به طور كامل عمل كرديم و اروپا به هيچ كدام از تعهداتش  كه مواردي مبهم و كلي است عمل نكرد.   
 در چندماه بعد از امضاي بيانيه تهران، تحركات اروپا نشان مي‏داد تقريباً هيچ ارزشي براي آنچه در قالب آن بيانيه به آن متعهد شده قائل نيست و اراده‏اي برانجام آن ندارد. جلوتر كه مي‏آييم در فوريه 2004 به جاي آنكه پيمان شكني اروپا و عمل نكردن به تعهداتش در چهارچوب توافقنامه سعدآباد ما را محتاطتر كرده باشد، توافقنامه ديگري در بروكسل با اروپا امضا مي‏كنيم كه طبق آن ايران مي‏پذيرد ساخت و مونتاژ قطعات ماشين‏هاي سانتريفيوژ را متوقف كند و در مقابل اروپا متعهد مي‏شود پرونده ايران را در اجلاس ژوئن 2004 ببندد. اروپا در ژوئن نه فقط به اين تعهد خودش عمل نكرد بلكه به تعبير آقاي موسويان يك گروگان گيري سياسي هم انجام داد. يعني با وجود اينكه بخش فني  حقوقي آژانس آماده اعلام رفع كامل ابهامات موجود در پرونده ما بود، به آژانس فشار آوردند كه اين كار را نكند و چند ابهام را به گروگان گرفتند تا شايد بتوانند بر سر غني سازي با ما معامله كنند. باز اگر جلوتر بياييم و در نوامبر 2004 به توافقنامه پاريس برسيم موارد متعددي در قالب اين توافقنامه وجود دارد كه اروپا آنها را زير پاگذاشته است، از مورد مربوط به منافقين تا  WTOو بعد تحريف عمدي مفاد توافقنامه (كه درباره آن بحث خواهيم كرد) و نهايتاً عدم جديت اروپا در زمينه به نتيجه رسيدن بحث تضمين‏هاي متقابل كه بارها اعتراض مسئولان پرونده هسته‏اي را هم برانگيخته است. من بدون آنكه بخواهم روي جزئيات بيش از حد تكيه كنم مي‏خواهم استدلال كنم كه «عهدشكني» يك رويه در رفتار اروپايي‏ها بوده و هرگز از جانب ما با واكنش تندي روبه رو نشده است. رفتار ما طوري بوده كه گويي تحت هيچ شرايطي دست از دامن اروپا نخواهيم كشيد و آنها هرچه بدعهدي كنند، تحمل خواهيم كرد.  
  شما به نمونه‏هاي خيلي روشن و مشخصي اشاره نكرديد و مقداري از آنچه هم كه گفتيد درست نيست. منتها من دراين بحثي كه مي‏كنيم يك مقدار با احتياط حركت مي‏كنم چون خود ما خيلي بيش از شما به اروپايي‏ها انتقاد داريم و انتقادها را هم خيلي بي رودربايستي با آنها مطرح مي‏كنيم و لحنمان هم خيلي تندتر است از آن چيزي كه ممكن است شما فكر كنيد. ما تا امروز بيش از چند بار براي اروپايي‏ها كاملا روشن كرده‏ايم كه مطلقاً هيچ ابايي و واهمه‏اي از اين بابت كه مذاكرات را در هر مقطعي‏ترك كنيم نداريم و در آن صورت قطعا اين اروپايي‏ها هستند كه ضرر مي‏كنند. بارها خيلي جدي اين بحث را با آنها مطرح كرده‏ايم و هربار آنها بوده‏اند كه آمده‏اند و از ما خواسته‏اند كه كوتاه بياييم و ادامه دهيم. فضاي مذاكرات به هيچ وجه اينگونه نيست كه ما حتي لحظه‏اي به اروپا اجازه داده باشيم فكر كند كه احتياج به مذاكره با آن داريم. دليلش هم اين است كه واقعيت اين نيست و آنچه در دل ما است و عقيده ما است اين نيست. ما با اين اعتقاد مذاكره مي‏كنيم كه هيچ اهميتي ندارد با اروپا به نتيجه برسيم يا نه و مذاكرات به بن بست برسد يا نه. فقط مي‏خواهيم اگر روزي به بن بست خورديم، كشور و مردم به‏اندازه كافي توجيه باشند كه ايران تمام تلاش خودش را كرد كه با روش‏هاي مسالمت آميز از حقوق خودش پاسداري كند و اگر بن بستي پديد آمده به اين دليل است كه طرف مقابل لجاجت مي‏كند يا قصد زورگويي دارد يا اراده‏اش چيز ديگري است يا... آنوقت مي‏توانيم به دنبال اعمال حقوق خودمان برويم و مردم هم قطعاً اگر مقابله‏اي لازم باشد از آن حمايت خواهند كرد. اين در مذاكرات كاملا براي اروپايي‏ها روشن است. بله، گاهي البته اين توهم به دليل خبرهايي كه از اين طرف و آن طرف به گوش آنها مي‏رسد، برايشان پديد آمده كه ايران نهايتا اهل معامله است و كوتاه خواهد آمد، ولي آنچه در مذاكرات مي‏بينند صددرصد خلاف اين است.   
 ما در موضعمان كاملا جدي هستيم، تعارف هم نداريم. كاش من مي‏توانستم مواردي از محتواي مذاكرات را اينجا تشريح كنم. كم نبوده مواردي كه ما به اروپايي‏ها اعلام كرده‏ايم ديگر مذاكره‏اي نداريم و همه چيز تمام شد اما باز آنها بوده‏اند كه رفته‏اند از مافوق‏هايشان اجازه گرفته‏اند و از ما خواهش كرده اند كه ادامه دهيم و بعد هم به تدريج از مواضع غيرمنطقي شان كوتاه آمده و آن را اصلاح كرده‏اند. اساس تعهد تهران اين بود كه پرونده ما به شوراي امنيت نرود و در شوراي حكام حل شود. اما نيامده بود كه پرونده ما بايد از دستوركار شوراي حكام خارج شود.  
   
  اين دو تقريباً يكي است. وقتي حل شد خود به خود از دستور كار هم خارج مي‏شود. اما ما اراده‏اي براي حل هم از ناحيه اروپا نمي‏بينيم.  
  به هرحال در آن زمان بحث بستن پرونده نبود. بقيه مسائل هم مانند همكاري‏هاي تكنولوژيك يا خاورميانه عاري از سلاح هسته‏اي، انتظارات و بحث‏هاي دراز مدت ما بود و توقع هم نداشتيم كه فوري محقق شود. در نوامبر 2003ما اعتراضاتي  به متن و لحن قطعنامه داشتيم اما اينكه بگوييم آنها اساس تعهدشان را در قالب بيانيه تهران زيرپا گذاشتند، مشكل بود. چون اساس تعهد آنها همانطور كه عرض كردم اين بود كه پرونده به شوراي امنيت نرود و نرفت. توافقنامه بروكسل هم خيلي مقدمات داشت. آن موقع بحث بر سر دامنه تعليق بود. ما بعداز امضاي بيانيه تهران فقط گازدهي را معلق كرديم و قبول نداشتيم كه بايد ديگر فعاليت‏هاي مربوط به چرخه سوخت را هم معلق كنيم، اما اروپايي‏ها اصرار داشتند كه چون در بيانيه تهران تعيين گستره تعليق به عهده آژانس نهاده شده و عقيده آژانس دراين باره بيش از آن مقداري است كه ما معلق كرده‏ايم، بايد موارد باقي مانده را هم معلق كنيم. راجع به اين خيلي صحبت‏ها شد. نهايتا اروپايي‏ها پيشنهادي آوردند كه شما ساخت و مونتاژ قطعات را معلق كنيد ما پرونده را در ژوئن از دستور كار شوراي حكام خارج مي‏كنيم.   
 ما اين را خيلي روشن در توافقنامه بروكسل نوشتيم اما در ژوئن اين اتفاق نيفتاد، ما هم برگشتيم به وضع سابق و از آن بخش از تعليق كه در قالب توافقنامه بروكسل انجام داده بوديم، بيرون آمديم. اين اتفاقا از اين بابت خوب بود كه ميزان توان اروپايي‏ها را هم به ما و هم به خود آنها نشان داد و از آن به بعد ديگر نمي‏توانستند خيلي از موضع قدرت در مذاكرات حرف بزنند. البته گزارشي كه در ژوئن 2004 از آژانس درآمد هم بسيار شيطنت آميز بود. من اطمينان دارم درون آژانس كساني بودند كه گرايش آمريكايي داشتند و از توافق ما با اروپا هم مطلع شده بودند و به همين دليل گزارش را طوري‏نوشتند كه امكان عمل اروپا به تعهدش فراهم نشود.  
   
  يعني  شما گمان مي‏كنيد اروپا در ژوئن آماده خارج كردن پرونده ما از دستور كار شوراي حكام بود؟  
  من فكر مي‏كنم اروپا در آن مقطع از اين بابت كه موضوع را از دستور كار شوراي حكام خارج كند مشكلي نداشت؛ چرا كه نگران بود اگر اين كار را نكند، ايران مطابق توافق بروكسل تعليق قطعه سازي و مونتاژ را بشكند و كارش را ازسر بگيرد. نه اينكه اروپا دلش بخواهد به ما امتياز بدهد بلكه نگران عواقب عدم اجراي تعهداتش بود.  
   
  ببينيد آقاي دكتر! بحث من چيز ديگري بود. اينكه شما مي‏فرماييد مربوط مي‏شود به اينكه اروپا مثلا توافقنامه بروكسل را نقض كرد، ما هم برگشتيم به ماقبل توافق. اينكه حداقل كاري است كه ما بايد مي‏كرديم. بحث بر سر اين است كه معناي  اينكه ما توافقي بكنيم، طرف مقابل توافق را نقض كند و ما دوباره برويم با او توافق ديگر بكنيم چيست؟ آيا اين رفتار اروپا نبايد ما را به اين نتيجه مي‏رساند كه اروپا يا نمي‏خواهد به تعهداتش عمل كند و دارد ما را بازي مي‏دهد، يا توان عمل به تعهداتش را ندارد و هركدام كه باشد بايد در ادامه اين روند تجديدنظر مي‏كرديم. تجديدكردن عهدها با اروپا، درحالي كه آنها عهدهاي قبلي را زير پا گذاشته‏اند؛ اين است كه محل اشكال است.  
  اين حرف شما درست است. بعداز ژوئن خيلي ما بحث داشتيم كه با اروپايي‏ها ادامه بدهيم يا نه. خيلي هم طول كشيد تا ما دوباره به اين نتيجه برسيم كه چگونه مذاكرات را ادامه بدهيم. از آن به بعد بود كه ما تلاش كرديم به سمت قطعي شدن امكان وجود راه حل برويم و امروز آنچه مي‏بينيم نتايج همان تدبير است. برداشت‏هاي مختلف مي‏تواند وجود داشته باشد، اما ما همواره با اروپايي‏ها باترديد نسبت به نيات و توانايي‏هاشان برخورد كرده‏ايم، دليلش هم اين بوده كه واقعيت اين است، هنوز هم ما نسبت به اراده و خصوصا توانايي اروپا در زمينه دستيابي به يك توافق محكم‏ترديد داريم.  
   
  سياسي كردن موضوع پرونده هسته‏اي يك اشكال ديگر هم دارد. ببينيد وقتي ما مي‏آييم و وجه سياسي اين موضوع را تا اين حد بزرگ مي‏كنيم بايد توجه داشته باشيم كه انبوهي از مشكلات واقعي و سوءتفاهمات سياسي بزرگ و كوچك و فراتر از آنها بسياري اختلاف نظرهاي حاد ايدئولوژيك ميان ما و غرب وجود دارد كه به اين سادگي قابل حل و فصل نيست. وقتي ما پرونده هسته‏اي را از اين زاويه نگاه مي‏كنيم كه اين بايد مبدئي باشد براي حل مسائل ما با غرب و ارتقاي فوق العاده مناسبات ما و اروپا، خب آنها مي‏آيند اين همه مسئله سياسي ايدئولوژيك را يك جا پيش مي‏كشند و كار آنقدر سخت مي‏شود كه پرونده هسته‏اي  كه روز اول يك فرصت براي امتيازگيري ما از غرب بود، مي‏شود يك تهديد. ما الان اصلا داريم سرچه چيز مذاكره مي‏كنيم؟ حل مسئله هسته‏اي يا ارتقاي همه جانبه روابط با اروپا؟  
  اين بحثي است كه ما هم به آن توجه داشته‏ايم. شايد قضاوت قطعي دراين باره اين موارد سطح مناسبات ايران و اروپا آنقدر ارتقا پيدا كند و روابط چنان گسترده و مستحكم شود، كه به هم زدن آن براي هيچ كدام از دوطرف نصرفد. آقاي ظريف هم جايي گفته‏اند: تضمين‏هاي عيني ما اساساً چيزي جز تضمين‏هاي قطعي‏اروپا نيست. حالا بحث سر اين است كه وقتي ما مي‏گوييم بهترين تضمين عيني از جانب ما ارتقاي فوق العاده سطح روابط است، در واقع داريم كار را براي خودمان بسيار سخت مي‏كنيم. اين بسيار سخت است كه ما بتوانيم مجموعه بزرگي از مسايلمان را با اروپا (و غرب) حل كنيم تا اين بشود تضمين عيني. چرا ما زير يك چنين بار سنگيني رفتيم؟  
  بحث‏هاي سياسي  امنيتي و اقتصادي -  فناوري انجام شده، بحث‏هاي خيلي پيچيده‏اي نيست. يعني بحث‏ها مديريت شده كه وارد آن بخش‏هايي كه مي‏تواند براي هريك ازطرفين حساسيت برانگيز باشد و چالش‏هاي جديد به وجود بياورد، نشود. اما اين را هم شما در نظر بگيريد كه بالاخره ما به توان هسته‏اي‏مان چگونه بايد نگاه بكنيم؟ آيا صرفاً نگاهمان بايد رفع تهديد باشد يا اينكه بايد به آن به عنوان يك فرصت نگاه كنيم. ما هرچه جلوتر مي‏رويم مي‏بينيم از دل اين بحران فرصتي براي ارتقاي روابط پديد آمده است. اروپا هم ازطريق حل بحران هسته‏اي به دنبال ارتقاي روابط است. اين چيزي است كه ما به وضوح مي‏بينيم. هريك از سه كشور هم با الفاظ و تعابير خاص خودشان اين را به ما گفته‏اند.   
 شما مي‏دانيد كه بحث ارتقاي روابط با اروپا مدت‏هاست در كشور ما مطرح است. ما پيش از اين، سال‏ها با اروپا ديالوگ انتقادي داشته‏ايم و پس از آن ديالوگ سازنده، اما هيچ وقت بحث به جايي نرسيده بود كه به طور جدي درباره ارتقاي روابط صحبت شود. اگر شما به متن آن مذاكرات مراجعه كنيد مي‏بينيد هردوطرف اذعان دارند كه فاصله تا جايي كه بشود درباره ارتقاي روابط صحبت كرد، خيلي زياد است. اصلا در آن متون بحثي درباره ارتقاي روابط به ميان نيامده است.  
   
  مي‏خواهيد بگوييد مسئله هسته‏اي ما روند ارتقاي روابط با اروپا را تسريع كرد؟  
 بله، الان اروپا به دنبال ارتقاي روابط است و ما هم مشكلي نداريم.  
   
  اما آيا نبايد ابتدا مسئله هسته‏اي حل بشود تا بعد زمينه براي ارتقاي روابط فراهم شود؟  
  مقصود ما اين بود كه بحث‏ها در دو كار گروه غيرهسته‏اي منجر به حل زودتر بحث هسته‏اي بشود نه اينكه آن را پيچيده‏تر كند.  
  فكر مي‏كنيد درعمل اين اتفاق افتاده؟  
  درعمل به اينجا رسيديم كه در مقطع فعلي ديگر بحث در دو كار گروه غيرهسته‏اي كافي است و الان بحث در آن دوكار گروه تعطيل شده تا ببينيم بحث هسته‏اي به نتيجه مي‏رسد يا نه.  
   
  بسيار خوب. به موضوع چرايي گسترش بحث به مسائل غيرهسته‏اي با اروپا باز خواهيم گشت. اگر اجازه دهيد بحث را از مقطع امضاي توافقنامه پاريس پي بگيريم. ايران اكنون در حال انجام مذاكراتي با اروپا در قالب سه كار گروه هسته‏اي، سياسي امنيتي و اقتصادي  فناوري است. اين مذاكرات بر مبناي توافقنامه‏اي انجام مي‏شود كه در 15 نوامبر 2004 در پاريس، ميان ايران و سه كشور اتحاديه اروپايي به امضا رسيد. مشكل اساسي از روزي كه اين توافقنامه امضا شده تا امروز، اين بوده كه دوطرف ايراني و اروپايي دو برداشت كاملا متفاوت از متن توافقنامه و از مذاكرات عرضه مي‏كنند. طرف ايراني مي‏گويد با اروپا بر سر اين موضوع توافق كرده است كه تضمين بدهد فناوري غني سازي‏اش هرگز به جانب مقاصد غير صلح آميز منحرف نخواهدشد و در ازاي واگذاري اين تضمين‏ها انتظار دارد بتواند درفضايي آرام و به دور از بحران توليد سوخت خود را آغاز نمايد.   
 اما اروپايي‏ها توافقنامه پاريس را طور ديگري تفسير مي‏كنند. آنها مي‏گويند دراين توافقنامه يك «تعليق محدود» را به ايران تحميل كرده‏اند و اميدوارند در ادامه روند مذاكرات بتوانند آن را تبديل به يك «تعليق نامحدود» يا «توقف» بكنند. يعني  Suspentionرا تبديل كنند به .Secession در واقع ايران و اروپا در فهم توافقنامه پاريس به دو راه كاملا مخالف مي‏روند. ايران اين توافق را مقدمه آغاز غني سازي خود مي‏داند و اروپا آن را مقدمه توقف كامل غني سازي در ايران. اروپا اخيرا با مشاركت آمريكا درصدد ارائه بسته‏اي از مشوق‏هاي اقتصادي، سياسي، امنيتي و... به ايران است تا ايران را به صرف نظر كردن از غني سازي اورانيوم راضي كند اما مقامات ايراني بارها گفته‏اند كه ايران غني سازي را حق مسلم خود در چارچوب NPT مي‏داند و حتي به قيمت تقابل از آن نمي‏گذرد. خلاصه اينكه به نظر مي‏رسد لااقل يكي از دو طرف در فهم توافقنامه پاريس دچار سوءتفاهم است.  
  من فكر مي‏كنم سوءتفاهمي وجود ندارد.  
   
  حتي براي اروپايي‏ها؟  
  به هيچ وجه. سوءتفاهمي در كار نيست. بحث خيلي روشن است. در اكتبر 2003 وقتي سه وزير اروپايي مي‏خواستند به تهران بيايند، اروپايي‏ها اصرار داشتند كه معلوم شود بر سر چه چيزي مي‏خواهيم مذاكره كنيم. بالاخره وقتي كه شب آمدن وزرا شد، بحث اصلي اروپايي‏ها اين بود كه تمام اين اقدامات به هدف «توقف غني سازي» انجام مي‏شود. اروپايي‏ها از روز اول كه به تهران آمدند حرفشان اين بود كه ما بايد يك ديد روشني از شما داشته باشيم كه مي‏توانيم با شما بر روي توقف به نتيجه برسيم. خب اين به طور قطعي رد شد.   
 همان موقع به آنها گفتيم كه اگر بناي شما اين است ديگر اصلا با هم صحبتي‏نداريم. نهايتا بحث‏ها به اين منجر شد كه كلمه «توقف» از مكتوبات درآمد اما اين به اين معنا نيست كه از اذهان اروپايي ها هم درآمد. توقف هنوز براي آنها يك آرزو يا بهتر بگويم يك «ديد» بود. ببينيد، عقيده‏اي از ابتدا وجود داشت كه طرف اصلي دعواي ما كه اروپا نيست. ما هميشه بر سر اين موضوع حرف داشته‏ايم. حتي آن زماني كه ديالوگ انتقادي با اروپا مطرح شد، ما مي‏گفتيم در اين ديالوگ فقط بايد بياييم بر سر مسائل معمولي و عادي روابط دو جانبه حرف بزنيم؛ چون در دعواهاي اصلي سياسي، طرف ما اروپا نيست.   
 مثلا اگر اروپايي‏ها آمدند گفتند بياييد درباره سلاح‏هاي كشتارجمعي بحث كنيم، حرف ما اين بود كه به آنها بگوييم به شما چه مربوط است؟! اين كه اصلا دعواي شما نيست. اصلا فرض كنيد كه ما بنشينيم با اروپا به يك راه حلي برسيم. آيا اروپا مي‏تواند با ما توافق كند؟ معلوم است كه نمي‏تواند. اصلا جايگاهش را ندارد. چون اروپايي ها هميشه مي‏گويند ما خيلي به ضوابط و قواعد بين المللي متعهد هستيم و تصميماتمان را بر آن مبنا مي‏گيريم، در اين چارچوب، نگراني‏هايي داريم و مي‏خواهيم حل كنيم. اما آنچه بين ما و آمريكا وجود دارد اين است كه آمريكا اصلا اعتنايي  به معاهدات و قوانين بين المللي ندارد، صرفا يك سري اتهاماتي را عليه ما مطرح مي‏كند، ما هم صدجور دعوا سر آن داريم. اين‏ها هم مانده است تا حالا روزي ببينيم به كجا مي‏رسد. لذا اروپا جايگاهش هيچ وقت اين نبوده كه در اين موضوعات طرف دعواي ما باشد. اروپا مي‏داند هيچ مبناي حقوقي ندارد ولي‏براي آمريكا تعارض يا خلأ حقوقي  اصلا موضوعيت ندارد. ديدگاه توقف براي اروپا ديدگاهي بسيار سست و شكننده است.  
   
  پس اروپايي‏ها گفتند ذهنيت ما توقف است و عوض هم نمي‏شود؟  
  نه، نگفتند كه «عوض نمي‏شود». اين را ديگر نگفتند. گفتند ديد ما اين است. يعني آن موضع سخت و قاطعي كه در ابتدا داشتند به تدريج تبديل شد به يك اميد. ممكن است در رسانه‏ها توقف را به عنوان موضع خودشان ابراز كنند، اما پاي ميز مذاكره كه مي‏آيند مي‏دانند اين دست نيافتني است.  
  ملاحظه كنيد آقاي دكتر، من درباره مدلول متني به نام توافقنامه پاريس صحبت مي‏كنم. اين متن به دو صورت متفاوت از جانب ما و اروپايي‏ها تفسير مي‏شود. قبول نداريد كه اين اختلاف تفسير وجود دارد؟  
  واقعيت اين است كه براي ما روشن بود اينكه اروپا بر روي توقف اصرار مي‏كند، به اين دليل نيست كه اين موضع قطعي آن است. تحليل ما اين بود كه اروپايي‏ها با خودشان فكر مي‏كنند حالا كه به عنوان يك مجموعه سياسي وارد اين بازي شده‏اند، برايشان بسيار شيرين و عالي خواهد بود اگر بتوانند توقف غني سازي را از ايران بگيرند. آن وقت مي‏توانند بروند اين را به آمريكا بفروشند و بگويند ما رفتيم با مذاكره از ايران توقف گرفتيم در حالي كه شما مي‏خواستيد با دعوا و درگيري به اين هدف برسيد و تازه آخرش هم نمي‏توانستيد. بنابراين اينكه اروپا آرزو داشته باشد كه بتواند ايران را راضي به توقف غني سازي كند، اصلا براي  ما عجيب نيست، البته آرزو بر جوانان عيب نيست اما براي اين اروپايي‏هايي كه بالاخره بايد آنقدر به بلوغ رسيده باشند كه بتوانند امور واقعي را از امور فانتزي تفكيك كنند، همين مقدار هم عيب است. اما به هر حال اروپايي‏ها ذهنيتشان اين است كه حالا كه وارد اين صحنه سياسي بزرگ بين المللي شده‏ايم و آمريكا هم دائم دارد آن را بزرگ مي‏كند، اگر بتوانيم توقف را از ايران بگيريم، خب چه چيزي از اين بهتر؟!  
   
  پس اين موضع حداكثري اروپاست.  
  بله، آنها مي‏پندارند كه اگر بتوانند از ايران توقف بگيرند اين سه كشور در چارچوب اروپا و اروپا در دنيا در اوج سياسي قرار مي‏گيرد و از آن به بعد در هر موضوع سياسي مي‏توانند ادعا كنند، حرف اول را در دنيا مي‏زنند. بنابراين اروپايي‏ها براي اين مقصود تلاش مي‏كنند و هر راهي به روي آنها بسته شود، از راه ديگري وارد مي‏شوند.  
   
  سؤال من درباره الزامات حقوقي بود كه توافقنامه پاريس براي طرفين امضا كننده آن ايجاد مي‏كند. اين در واقع يك بحث تفسيري است. اروپا وقتي از توافقنامه پاريس حرف مي‏زند مي‏گويد: ايران در اين توافقنامه متعهد شده «تضمين‏هاي عيني» بدهد كه فناوري‏اش به جانب مقصد غيرصلح آميز منحرف نشود، اما جايي در توافقنامه نوشته نشده كه اين تضمين‏هاي عيني حتما مساوي «توقف» نيست. در حالي كه ايران مي‏گويد اين پيش فرض توافقنامه است.  
  ببينيد، همانطور كه قبلا بحث كرديم اروپا در فوريه سال گذشته متعهد شده بود كه در ژوئن پرونده ما را از دستور كار شوراي حكام خارج كند. اما اين كار را نكرد. حالا يا نخواست يا نتوانست، كه من فكر مي‏كنم نتوانست. به هر حال فرقي  نمي‏كند و آنها نتوانستند به تعهدشان عمل كنند. ما بعد از آن مقطع جلساتي داشتيم كه در آن جلسات آنها مي‏گفتند به تعليق برگرديد، ما هم مي‏گفتيم شما خراب كرديد. يعني‏جلساتي  بود كه فقط از همديگر ايراد مي‏گرفتيم و هر كسي تقصير را به گردن طرف مقابل مي‏انداخت. در كنار اين جلسات رسمي به تدريج صحبت‏هاي غيررسمي شكل گرفت، بر اين مبنا كه اروپايي‏ها مي‏گفتند: ما در اين شرايط و فضا و با اين تبليغات سهمگيني كه آمريكايي‏ها به راه‏انداخته‏اند، امكان ندارد بتوانيم درباره غني سازي با شما با آرامش صحبت كنيم و راهي براي رسيدن به نتيجه بيابيم. شما بياييد تعليق كنيد تا فضا آرام شود و بتوانيم حرف بزنيم. متقابلا ما هم گفتيم: شما هم بايد وضعيت پرونده ما را در شوراي حكام عادي كنيد. بر اين مبنا توافقي شكل گرفت. منتها ما به اروپايي‏ها گفتيم اگر قرار است وارد مذاكره شويم، ما از همين حالا بايد انتهاي كار را بدانيم. اگر قرار است آخر كار توقف باشد، مذاكره معنا ندارد. اين بحث‏ها خيلي طول كشيد تا اينكه نهايتا آنها اين عبارت «تضمين‏هاي عيني» را خلق كردند. وقتي اين عبارت را خلق كردند حرفشان اين بود كه ببينيد شرايط سياسي اصلا به ما اجازه نمي‏دهد بياييم بگوييم ما از توقف صرف نظر كرده‏ايم. لذا ما به جاي «توقف» اصطلاح ديگري به كار مي‏بريم، شما در مقابل، راه تعبير را براي  ما باز بگذاريد. ولي بناي ما بر اين مي‏شود كه اگر شما (ايراني‏ها) توانستيد تضمين‏هايي ارائه كنيد كه اطمينان بدهد انحراف به جانب تسليحات نخواهد بود، ما آن را مبناي توافق قرار مي‏دهيم.  
   
  پس وقتي عبارت «تضمين‏هاي عيني» از جانب اروپايي‏ها خلق شد و بعد در متن توافقنامه پاريس آمد، ما مي‏دانستيم و برايمان اصلا غيرمنتظره نبود كه اروپايي‏ها بعدا آن را «توقف» معنا خواهند كرد؟  
  منتها يك مرحله بعد طي كرديم كه آنها از اين موضع برگشتند و اينجاست كه ما ادعا داريم. من هنوز به توافقنامه پاريس نرسيده ام. اينهايي كه دارم مي‏گويم مربوط به همان بحث‏هاي غيررسمي است كه بعد از ژوئن 2004 بين ما و اروپايي‏ها بود. ما حرف اروپايي‏ها را قبول نكرديم و گفتيم اين كافي نيست. ولي آنها اصرار كردند اين عبارت تضمين‏هاي عيني ابزاري است براي اينكه ما بتوانيم بر سر اصلي‏ترين موضوع كه همان سيكل سوخت ايران است به تفاهم برسيم. در ادامه، اصرار آنها اين بود كه چون تفاهم كردن درباره موضوع هسته‏اي سخت است، ما بياييم مسائل ديگري مانند بحث‏هاي اقتصادي و سياسي‏را هم كنار آن بگذاريم تا فضايي  براي گفت وگو و رسيدن به نتيجه، به وجود بيايد. اين هم كه مي‏گفتند اين بحث سخت است، براي اين بود كه مي‏گفتند ما بالاخره بايد ببينيم چگونه مي‏توانيم بزرگترمان يعني‏آمريكا را راضي كنيم. لذا از ما خواستند اجازه دهيم اين، ظرف مذاكرات براي آنها باقي بماند. اين بحث‏ها بالاخره رسيد به آنجا كه اروپايي‏ها آمدند در حدود اول نوامبر 2004 يك طرحي به ما دادند. اگر خاطرتان باشد ما ابتدا در وين يك جلسه‏اي داشتيم، بعد به پاريس رسيديم. در وين بحث ما بر سر همين طرح اروپايي‏ها بود. طرحي كه اسمش بود: «راه آينده». در جلسه وين ما تكليف دو موضوع را با اينها روشن كرديم. اول اينكه آنها در طرحي كه به ما دادند نوشته بودند: تضمين‏هاي عيني مساوي است با توقف. ما همان جا به اروپايي‏ها گفتيم شما واقعا عقيده‏تان همين است؟ اگر اين است مذاكره‏اي‏نداريم. بالاخره اين جمله از متن طرح پيشنهادي  آنها برداشته شد. شما مي‏دانيد وقتي در مذاكرات يك چيزي در يك متن رسمي نوشته مي‏شود، ديگر جزو سوابق مذاكراتي خواهد بود و وقتي آن را برمي‏دارند درست مثل اين است كه حرفي بزنند و بعد آن را پس بگيرند. شما ديديد در توافقنامه پاريس اين ديگر نيامد.  
 اينجا يك بحث حاشيه‏اي هم هست و چون به صحبتي كه الان داريم مي‏كنيم مربوط است، من آن را همين جا بگويم. چيز ديگري هم آنها در طرحشان نوشته بودند و آن اين بود كه هر زمان ايران نخواهد تن به تعليق بدهد، پرونده ايران به شوراي امنيت ارجاع داده خواهد شد. مورد دوم همين بود كه به اروپايي‏ها گفتيم اگر مي‏خواهيد تهديد كنيد، خداحافظ! ما به آنها گفتيم اين جزو مواردي است كه از همين حالا خوب است با هم طي كنيم تا بعدا دردسرساز نشود. دعواي اول بهتر از جنگ آخر است.   
 براي اروپايي‏ها شمرديم كه اگر پرونده به شوراي امنيت برود چه كارهايي خواهيم كرد. گفتيم مي‏دانيد كه دست ما در منطقه خيلي باز است. اگر پرونده به شوراي امنيت برود نمي‏گوييم ما آسيب نمي‏بينيم اما شما خصوصاً دوستانتان در آن سوي آتلانتيك خيلي بيشتر آسيب خواهند ديد. آنها گفتند باشد تهديد نمي‏كنيم. پس ما از ابتدا روشن كرديم كه 1-  اگر روي  توقف اصرار كنيد مذاكره نداريم، 2-  اگر مي‏خواهيد تهديد كنيد خداحافظ! برويم همين كار را بكنيم.  
   
  و آنها چه كردند كه ما پذيرفتيم به مذاكره ادامه دهيم؟  
  هر دو مورد را پذيرفتند. اگر يادتان باشد من اولين باري كه با رسانه‏ها حرف زدم، همان جا در وين بود. چون مي‏خواستم اين ثبت بشود، آمدم بيرون و گفتم به درخواست اروپا قرار شده است همديگر را تهديد نكنيم.  
   
  ولي در اين باره توافقي نكرديد كه سران كشورهاي اروپايي تهران را تهديد نكنند.   
  ببينيد ما اين را مكتوب نكرديم. آنها تهديد را در مكتوباتشان آورده بودند و حذف شد.  
   
  ببينيد آقاي ناصري، مسئولين ديپلماسي هسته‏اي ما هميشه مي‏گويند اين حرف‏هايي كه رسانه‏هاي اروپايي از قول مقاماتشان منتشر مي‏كنند، بيشتر جنگ رواني است و آنچه در مذاكرات مي‏گذرد غير از اين است. مي‏خواهم بگويم چرا در همان مذاكرات توافقي در اين باره نمي‏كنيد كه وقتي بيرون مي‏آيند درست حرف بزنند؟  
  اتفاقاً اين هم انجام شد و درخواست خود آنها هم بود. ما به آنها گفتيم اگر مي‏خواهيد تهديد كنيد عيبي ندارد. ولي هر دو طرف تهديد مي‏كنيم. شما برويد شوراي امنيت من هم از همين جلسه بروم بيرون به رسانه‏ها خواهم گفت كه چه اقداماتي عليه شما و آمريكا مي‏كنيم. آنها گفتند باشد تهديد نمي‏كنيم.  
   
  ولي از آن به بعد بارها اين كار را كرده‏اند.  
  مدتي نكردند. اگر مي‏كردند كه همان جلسه بعدي به هم مي‏ريختيم. به علاوه آنها خواهش كردند كه در مطبوعات چيز زيادي گفته نشود. به پاريس كه رسيديم ما يك قدم آنطرف‏تر هم رفتيم. قدم اول اين بود كه «توقف» را برداشتند ولي قدم مهم‏تر اين بود كه ما در كنار تضمين‏هاي عيني، تضمين‏هاي قطعي را براي اروپا آورديم. حالا شما هر عقيده‏اي درباره توافقنامه پاريس داشته باشيد، نكته اصلي اين است كه هر توافقي يا قراردادي دو بخش دارد: يكي آنكه زمينه‏ها و مقدمات را مي‏گويد و ديگري بخش‏هاي كليدي و عملياتي. اين بخش دوم است كه تعهدات واقعي طرفين را روشن مي‏كند. آن چيزي كه براي ما خيلي‏مهم بود و شايد اروپايي ها كمتر به آن توجه كردند اين بود كه تضمين در مقابل تضمين باشد و توافقنامه طوري باشد كه جاي مذاكره دوطرفه داشته باشد. وقتي در توافقنامه آمد كه تضمين‏هاي قطعي اروپا بايد در مقابل تضمين‏هاي عيني ايران وجود داشته باشد، مبنا براي بحث‏هاي بعدي ما در راه دستيابي به يك توافق نهايي فراهم شد.  
   
  مشكل توافقنامه پاريس از يك منظر اين است كه طرف اروپايي، اين توافقنامه را به نحو تحريف شده‏اي تفسير مي‏كند و چون اينگونه است عمل خودش را كه از ديد ما ناقض اين توافقنامه است، ناقض آن محسوب نمي‏كند. نمونه‏هاي متعددي وجود دارد كه با استناد به آنها مي‏توان استدلال كرد اروپا توافقنامه پاريس را از زمان امضاي آن تاكنون بارها نقض كرده است. ولي به هر حال آنها هر توافقي با ما كرده باشند دو مسئله هست كه تغييري در آنها حاصل نشد: اول اينكه اروپا موضع خودش را درباره لزوم توقف غني سازي در ايران هرگز تغيير نداد و دوم لحن اروپايي‏ها در مقابل ايران عوض نشد. اروپايي‏ها همچنان در رسانه‏هاي خودشان مي‏گويند تلاش مي‏كنيم ايران را به توقف راضي كنيم و تا يك جاهايي هم پيش رفته‏ايم! در اينگونه موارد متأسفانه برخورد هيئت ايراني آنچنان كه بايد قاطع نيست. فكر نمي‏كنيد هيئت ايراني در بيان قاطع و روشن فهم خود از توافقنامه پاريس، طوري كه به گوش افكار عمومي‏جهان برسد و اروپايي‏ها هم حساب كار دستشان بيايد، كوتاهي كرده است؟ گاهي‏آدمي با خود فكر مي‏كند شما دوست نداريد خيلي به اين اروپايي‏ها سخت بگيريد.  
  در مذاكرات اينطور نيست.  
   
  در رسانه‏ها و مقابل افكار عمومي‏چطور؟  
  اين را قبول دارم. اجازه دهيد من مقداري اين موضوع را توضيح دهم. ببينيد، اروپايي‏ها در همان اول نوامبر گذشته در وين در مذاكرات از توقف كوتاه آمدند. اما اينكه بتوانند بيايند بيرون بگويند كه در اين باره كوتاه آمده‏اند، خب خود ما هم مي‏دانستيم كه برايشان امكان پذير نيست. از آن به بعد اروپايي‏ها دنبال اين بودند كه با فرصتي كه توافقنامه پاريس فراهم كرده و ظرفيتي كه براي مذاكره فراهم آمده، از يك طرف به ما بگويند كه صبر كنيد، ما اين مسئله را با شما بر روي تضمينات عيني به توافق مي‏رسيم. به طرق مختلف به ما پيغام مي‏دادند كه غير از توقف راه حل ديگري هم وجود دارد، اما شما بايد صبر كنيد. منتها چون ناچارند دوستان بزرگترشان را آن طرف آب هم راضي كنند، مجبورند از ما زمان بگيرند. درواقع اروپايي‏ها الآن دارند به عنوان يك حائل ميان ما و آمريكا عمل مي‏كنند. از يك طرف، قاعدتاً مي‏روند به آمريكايي‏ها مي‏گويند شما يك قدم برداريد ما داريم ايران را به توقف راضي مي‏كنيم. از طرف ديگر به ما مي‏گويند تحمل داشته باشيد، با شما به نتيجه مي‏رسيم. اميدشان هم اين است كه بالاخره در اين رفت و آمد، يك طرف در موضع خودش تعديلي صورت بدهد يا لااقل انعطاف نشان دهد و فضا براي رسيدن به توافق گشوده شود. به همين دليل مي‏خواهند اين ظرف مذاكرات را برپا نگهدارند تا از خلال آن بتوانند بالاخره به راه حلي برسند.  
   
  اين وضع اروپا معلوم نيست چندان هم به نفع ما باشد. اينكه اروپا بخواهد دائماً در برزخ ميان ايران و آمريكا شناور باشد و نتواند به طور مستقل و اصولي براي رسيدن به يك توافق با ما وارد عمل شود، سود چنداني عايد ما نمي‏كند.  
  بله، براي همين است كه به خوبي براي اروپايي‏ها اين موضوع را روشن كرده‏ايم كه بدانيد، زمان زيادي دراختيار نداريد. زمان كوتاه است. اين دقيقاً به همين دليل بود كه نمي‏خواستيم اينها تبديل به واسطه‏اي شوند كه دائم بخواهند ميان ما و آمريكا رفت و آمد كنند و چيزي هم جلو نرود. ضمناً مي‏دانيم اروپايي‏ها ولو بخواهند نقش واسطه را ايفا كنند، واسطه بي طرفي نيستند و ته ذهنشان درباره «توقف» با آمريكا هم موضع هستند. به همين دليل كار براي ما خيلي سخت است. براي ما هميشه عامل زمان، عامل بسيار حساسي بوده است. ما به اروپا بارها يادآوري كرديم كه متوجه باشد زمان طولاني‏دراختيار ندارد. حتي شايد گاهي يك علامت‏هايي هم به آنها داديم كه حداكثر زمان قابل قبول براي ما چقدر است. البته ما هيچ وقت اصراري نداشته‏ايم درباره موضوع سقف زماني مذاكرات با اينها به توافق نهايي و قاطع برسيم. علت اين موضوع هم اين است كه اين كار به نفع ما نيست. زمان دست ماست. ما نبايد هيچ اطميناني به اروپا بدهيم كه تا فلان تاريخ مشخص مذاكره مي‏كنيم. اروپا بايد هر لحظه احتمال دهد كه ايران از مذاكرات خارج خواهد شد و همه چيز به هم خواهد خورد. ما الآن رسيده‏ايم به جايي كه مسائل در گروه‏هاي كاري به‏اندازه كافي مشخص شده است. الآن ما كاملاً نسبت به آنچه كه اروپايي‏ها مي‏توانند در اين مذاكرات مطرح كنند و درباره آنها به ما تضمين دهند، آگاه هستيم و در اين باره هيچ ابهامي‏نداريم. در بحث‏هاي اقتصادي و سياسي اين موضوع روشن و در بحث هسته‏اي كاملاً روشن شده است. اينكه ما الآن با قاطعيت به اروپايي‏ها مي‏گوييم ديگر وقت آن است كه تكليف بحث هسته‏اي روشن شود، اصلاً به اين معنا نيست كه داريم يك موضع سياسي به اروپايي‏ها اعلام مي‏كنيم، بلكه دقيقاً به اين دليل است كه آنچه در مذاكرات گذشته، تمام تصوير را به طور كامل براي ما روشن كرده است. اين حرف ما محصول منطقي مذاكرات است نه يك موضع صرف سياسي. به چه معنا؟ به اين معنا كه آنچه در توافقنامه پاريس آمده اين است كه تضمين‏هاي عيني ما در مقابل تضمين‏هاي قطعي اروپاست. الآن آنهامي‏گويند تضمين‏هاي قطعي در مقابل تضمين‏هاي عيني است. اين مقدار را پذيرفته‏اند.  
   
  به طور مساوي؟  
  بله، صفت (equally) در توافقنامه پاريس براي توصيف تضمين‏هاي متقابل ما و اروپا آمده است. منتها ما همواره به اروپايي‏ها مي‏گوييم كه تضمين قطعي 1 )Firm(محكم‏تر از تضمين عيني )objective(است. ولي  ما حالا همان «مساوي» را هم قبول داريم. آنچه الآن كاملاً روشن شده اين است كه اروپايي‏ها در چارچوب تضمين‏هاي قطعي، چيز زيادي نمي‏توانند به ما بدهند و در نتيجه متقابلاً چيز زيادي هم نبايد به عنوان تضمين عيني انتظار داشته باشند. انتظارات آنها بايد متناسب با آن چيزهايي باشد كه مي‏توانند در چارچوب تضمين‏هاي قطعي ارائه بدهند و چون در اين چارچوب چيز زيادي نمي‏توانند بدهند، سطح توقعاتشان را بايد پايين بياورند. اين در كار گروه‏ها و بعد در كميته راهبري، اساس بحث بوده است. ما الآن به اروپايي‏ها مي‏گوييم شما در هيچ زمينه‏اي نمي‏توانيد تعهدات محكمي به ما بدهيد و چون نمي‏توانيد تعهد محكم بدهيد، حتماً تضمين محكم هم نمي‏توانيد بدهيد. در كار گروه سياسي  امنيتي يك سري بحث‏هاي كلي صورت گرفته است كه البته اگر يك روزي ايران و اروپا بخواهند روابط خودشان را ارتقا دهند مي‏تواند به عنوان مباني مفيد باشد اما اصلاً به شكلي نيست كه حالت «تضمين محكم» داشته باشد.  
 اجازه دهيد من در اينجا نكته‏اي خدمت شما بگويم كه مهم است. اولاً ما از روز اول به اروپايي‏ها گفته‏ايم حالا درست است كه ما با شما (به تقاضاي خودتان) در قالب سه كار گروه مذاكره مي‏كنيم اما بدانيد بحث اصلي ما با شما بحث هسته‏اي است يا درواقع هسته بحث‏ها، بحث هسته‏اي است. ثانياً نكته مهم‏تري هم هست. شما به ياد بياوريد كه از روز اول آمريكايي‏ها و اروپايي‏ها چه مي‏گفتند. مي‏گفتند شما چرخه توليد را تعطيل كنيد، ما به شما هم نيروگاه مي‏دهيم و هم سوخت. اما الآن كاملاً روشن شده است كه در مورد همين موضعشان كه مي‏گفتند ما سوخت به شما مي‏دهيم، نه تعهد روشن مي‏توانند بدهند و تضمين محكم و چون اينگونه است بنيان اين موضعشان شكسته است. اين موضوع الآن كاملاً روشن شده است.   
 اينها تا امروز وقتي با ما وارد بحث مي‏شدند بحث‏هاي كلي مي‏كردند. مثلاً مي‏گفتند: ما از اينكه شما دسترسي به بازار سوخت داشته باشيد، حمايت مي‏كنيم. جواب ما در مقابل اين بود كه اين كه تضمين نمي‏شود. شما در پاريس متعهد شده ايد كه تضمين بدهيد. اگر همه آنچه شما مي‏توانيد بدهيد، همين است، عيبي ندارد. ما كه چيزي از شما نمي‏خواهيم، فقط مي‏خواهيم حد شما روشن بشود و آنچه كه روشن شده اين است كه حد شما همين مقدار است. ما به اروپايي‏ها گفته بوديم تا جلسه كميته راهبري روز سوم فروردين وقت دارند. گفتيم اگر مي‏توانيد تضمين مستحكم‏تري بياوريد، عيبي ندارد و اگر نمي‏توانيد پس الان سقف آنچه شما مي‏توانيد به عنوان تضمين‏هاي قطعي بدهيد، روشن شده است. وقتي سقف توانايي اروپا روشن شده است، دليلي ندارد كه صحبت بخواهد ادامه پيدا كند و نوبت به تصميم گيري مي‏رسد.   
 در واقع از آنجايي كه سقف تضمين‏هاي قطعي اروپا مشخص شده، جلسه سوم فروردين الان زمان مناسبي است كه بياييم و بر روي تضمين‏هاي عيني بحث كنيم. آنچه ما درباره دستور جلسه كميته راهبري به اروپايي‏ها گفتيم همين بود كه بياييم و بر روي سقف تضمين‏هاي عيني خودمان به تناسب تضمين‏هاي قطعي اروپا، صحبت كنيم.   
 من نمي‏خواهم بگويم روز سوم فروردين روز سرنوشت بود، اما آنچه كه روشن است اين است كه فرآيندي كه روز سوم فروردين آغاز شد، فرآيند سرنوشت ساز است. اين هم همانطور كه عرض كردم موضع سياسي ما نيست بلكه وضعيتي است كه مذاكرات به آن انجاميده است. تكليف تضمين‏هاي قطعي اروپا قبل از جلسه سوم فروردين روشن شده بود، آنچه مانده بود اين بود كه روي تضمين‏هاي عيني بحث كنيم. اروپايي ها از روز اول به ما مي‏گفتند: شما پيشنهادتان را درباره تضمين‏هاي عيني ارائه بدهيد. ما اين كار را نكرديم. چون مي‏دانستيم هر چيزي ارائه دهيم، آنها خواهند گفت كم است. صبر كرديم تا سقف توانايي آنها براي ارائه تضمين قطعي روشن شود. چون اين اتفاق افتاده، فرصت خوبي است براي اينكه ما بتوانيم با يك منطق صحيح و بر مبناي آنچه كه مذاكره شده، ايده‏مان را درباره تضمين‏هاي عيني به بحث بگذاريم.   
 ما سعي كرديم تا آنجا كه ممكن است با اروپايي‏ها بنشينيم و موضوع تضمين‏هاي عيني را به صورت دوطرفه پيش ببريم. خيلي بهتر بود كه بتوانيم با هم و قدم به قدم تضمين‏هاي‏عيني  را تدوين كنيم. اگر اين كار را مي‏كردند، چه بهتر. وگرنه ما فرصتي به آنها خواهيم داد كه خودشان پيشنهاد روشني روي ميز بگذارند، اگر هيچ كدام از اين دو مورد انجام نمي‏شد، خودمان پيشنهادي ارائه مي‏كرديم. اما اين را برايشان روشن خواهيم كرد كه اگر ما پيشنهادي روي ميز بگذاريم، پيشنهاد آخر است و بنابراين از آن به بعد شمارش معكوس آغاز خواهد شد.  
   
   
    اينجا آخر بازي است‏  
    بخش پاياني‏  
 اشاره:  
 پرونده هسته‏اي ايران در مراحل نهايي خود قرار دارد. همگان در اين باره اتفاق نظر دارند اين روند به آن صورت كه تا به حال پيش رفته، نمي‏تواند ادامه پيدا كند اما البته هنوز معلوم نيست، راه آينده دقيقا چگونه‏ترسيم خواهد شد. اين بخش از گفت وگوي كيهان با سيروس ناصري در بردارنده بحثي در باب «راه آينده» است.  
 ناصري به شيوه خود و به زباني صريح استدلال مي‏كند كه ايران در آينده نه چندان دور بازيگر مهم عرصه انرژي در اشل جهاني خواهد بود؛ زيرا دارنده دومين ذخاير بزرگ نفت و گاز در دنياست و اكنون در زمينه انرژي‏هاي نو چون انرژي هسته‏اي نيز در زمره 10 كشور اول جهان قرار دارد، از ديد ناصري موقعيتي اينچنين با هيچ امتيازي قابل معامله نيست و لذا امكان هرگونه مصالحه بر روي سيكل سوخت صددرصد منتفي است.   
   
  زمان اين مذاكرات حداكثر چقدر خواهد بود؟   
  من اصلا زمان مذاكرات را تعيين نمي‏كنم.   
   
  ما الي الابد كه مذاكره نخواهيم كرد؟   
  صددرصد نه. ببينيد عرض كردم كه تكليف تضمين‏هاي قطعي اروپا روشن شده است. آنچه باقي مانده تضمين‏هاي عيني ماست كه آن هم در جلسه كميته راهبري سوم فروردين و ادامه آن جلسه، روشن شد. وقتي اينطور شد ديگر تمام تصوير روشن است و فقط مي‏ماند تصميم.  
  تا ژوئن 2005 (قبل از انتخابات) اين مذاكرات تمام شده است؟   
  بايد زودتر از آن باشد.   
  آيا بعد از ژوئن ما وارد يك سري مذاكرات ديگر خواهيم شد؟ تا حالا اينطور بوده كه ما مي‏نشسته‏ايم و با اروپا مذاكره مي‏كرده‏ايم و بعد اعلام مي‏شده نتيجه مذاكرات اين شد كه ما يك سري مذاكره ديگر بكنيم! آن مذاكره آخر كي خواهد بود؟   
  ببينيد، قبل از اين، بحث بر سر اين بود كه موضع هر طرف چيست. الان به اين بحث رسيده‏ايم كه عملا توافقمان چه مي‏تواند باشد. اگر ما ببينيم مجموعه بحث‏ها دارد به سمت يك راه حل مي‏رود، عيبي‏ندارد، صبر مي كنيم. در واقع شما بايد بين دوجور توافق تفكيك كنيد. يك نوع توافق هست كه به آن Agreement in Principle مي‏گويند يعني توافق بر سر اصول. نوع ديگري از توافق هم هست كه ادامه منطقي توافق بر سر اصول است و به آن   agreementDeatailedمي‏گويند يعني توافق روي جزئيات. چيزي كه بايد براي ما روشن بشود اين است كه ببينيم روي اصل موضوع با اروپا توافق داريم يا نه.   
   
  و اصل موضوع هم اين است كه چرخه سوخت ما حفظ شود؟   
  بله، قطعا. اگر اين توافق اصولي حاصل شد آنچه مي‏ماند ديگر بحث روي جزئيات فني - حقوقي است.   
   
  اين چقدر زمان مي‏برد؟   
  زمان خودش را دارد كه زمان منطقي هم هست. فرض كنيد كسي مي‏خواهد از يك نفر ديگر خانه‏اي بخرد. مدت‏ها با هم روي مسائل كلي نوع خانه، قيمت و ... بحث مي‏كنند. وقتي اين بحث‏ها به سرانجام رسيد آنوقت مثلا مي‏خواهند بروند قولنامه بنويسند. اين ديگر مسير تعريف شده‏اي است. ممكن است طول بكشد اما كسي نمي‏تواند بيهوده آن را كش بدهد.   
   
  آنچه بايد اتفاق بيفتد تا ما مذاكرات را ادامه دهيم آيا دقيقا اين است كه اروپا بايد بپذيرد با ما به توافقي برسد كه در آن سيكل سوخت ما ديده شده باشد؟   
  صددرصد. زماني ممكن بود ما بگوييم اين موضع ما است. اما الان مي‏توانيم بگوييم مذاكرات به اين منجر شده است. مذاكرات بر مبناي توافقنامه پاريس الان به اين منجر شده كه حتما ما بايد چرخه سوخت داشته باشيم. اما وقتي ما شروع مي‏كنيم به بحث بر سر جزئيات با اروپا، خيالمان به اين سادگي‏ها راحت نمي‏شود. روي دقايق، كار سنگيني انجام خواهيم داد. به خصوص چون مي‏دانيم كه اروپايي‏ها ممكن است هنوز به دنبال راه‏هايي بگردند كه بخواهند قضيه را به نحو دلخواه خودشان بچرخانند؛ ما تلاش خواهيم كرد همه آن راه‏ها را ببنديم. به علاوه ما مي‏دانيم كه اروپايي‏ها اگر بخواهند توافقي با ما بكنند كه در آن غني سازي، حفظ شود، تحت يك فشار سياسي از جانب آمريكا قرار خواهند گرفت. لذا بايد مطمئن شويم كه بر مبناي صحيح و غير قابل خدشه‏اي حركت مي‏كنيم. حتي اگر قرار باشد اروپايي‏ها چنين توافقي  را نپذيرند و همه چيز به هم بخورد، بايد دقيقا معلوم باشد كه مذاكرات در چه شرايطي به پايان مي‏رسد و هر طرف كجاي كار بوده است. يعني حداقل چيزي كه بايد روشن باشد اين است كه اروپايي‏ها حتي در حدي كه خودشان فكر مي‏كردند، نتوانستند تضمين‏هاي قطعي بدهند، پس نبايد چيز زيادي از ما توقع داشته باشند. ما بر روي تضمين‏هاي عيني كه هم وزن تضمين‏هاي قطعي‏آنهاست با آنها وارد بحث شده‏ايم. اگر پذيرفتند بايد به نحوي خيال ما را راحت كنند كه در آينده اراده شان براي اجراي اين توافق تغيير نخواهد كرد و اگر به بن بست رسيديم، قدم‏هاي بعدي را كاملا براي همديگر روشن خواهيم كرد.  
   
  آقاي موسويان عقيده داشتند كه ما حداكثر 6 ماه (دو دوره 3 ماهه) بيشتر مذاكره نخواهيم كرد.   
  الان كار خيلي سريع پيش رفته و حتي نيازي به 3 ماهه دوم هم نيست. اما من عرض كردم كه زمان دست ما است و به اروپا مربوط نيست. به اروپا هيچ ارتباطي ندارد كه من تا كي حاضر به مذاكره خواهم بود. زمان اهرم ما است. هر لحظه اين احتمال وجود دارد كه مذاكرات به پايان برسد.   
   
  ولي اين حرف شما اين اشكال را هم دارد كه ما وقتي سقف زماني براي مذاكرات تعيين نمي‏كنيم، اين ممكن است نوعي پيغام به اروپا باشد كه ايران مشكلي از بابت زمان ندارد ومذاكرات هر چقدر طول بكشد، ادامه خواهد داد.   
  ببينيد ما و اروپايي‏ها كه فقط در رسانه‏ها با هم حرف نمي‏زنيم. ما پشت ميز مي‏نشينيم و با هم مذاكره مي‏كنيم. آنها موضع ما را در رفتار ما مي‏بينند. در جلسه اسفند ماه كميته هسته‏اي كاملا براي آنها روشن شده كه در زمينه دستيابي به يك توافق، حداقل آنچه كه سهم اروپاست كاملا روشن شده است. مي‏ماند سهم ما كه اگر آن را هم مطرح كنيم مذاكرات منطقاً به پايان مي‏رسد. بعد از آن در كميته راهبري‏چهارچوب راه حل تدوين شد و جزئيات آن هم در كار گروه هسته‏اي بحث شد و بنابراين چيزي جز تصميم باقي نمانده است.  
   
  آيا اروپايي‏ها پذيرفته‏اند كه آنچه مربوط به آنهاست، نهايي شده است؟   
  نپذيرند! اگر مي‏توانند چيز بيشتري در چارچوب تضمين‏هاي قطعي بياورند، خب بروند بياورند. ما از اين جهت ، مادام كه مذاكرات ادامه دارد محدوديتي نداريم.   
   
  پس دو نكته روشن است. اول، زمان مذاكرات كوتاه خواهد بود. و دوم، خط قرمز ما در زمينه حفظ سيكل سوخت، دست نخورده باقي مانده است.   
  ببينيد، عبارت من با شما فرق مي‏كند. وقتي كه ما مي‏گوييم چرخه سوخت «خط قرمز» ما است ممكن است اينطور به نظر بيايد كه ما استدلال و منطقي براي دفاع از لزوم برخورداري از فناوري غني سازي‏نداريم و فقط يك موضع سياسي  و لجوجانه درباره آن اتخاذ كرده‏ايم. در حالي كه اصلا اينطور نيست. حرف اروپايي‏ها درباره توقف غني سازي اصلا منطق ندارد. دليلي ندارد كشوري كه تواني دارد آن را جمع كند وبعد درباره كاري  كه خودش قادر به انجام آن بوده، محتاج ديگران شود. اصلا اروپايي‏ها نبايد به خودشان اجازه دهند چنين فكري بكنند كه حالا ما بخواهيم در مقابل فكر آنها براي‏خودمان خط قرمز ترسيم كنيم. اين عين مذاكرات ما است.   
 ما بحث بسيار سختي  با اروپايي‏ها در اين باره داشته‏ايم كه آيا حفظ سيكل سوخت براي ما اقتصادي است يا نه. اروپايي‏ها اصرار داشتند كه اقتصادي نيست. حالا بعد درباره جزئيات استدلال طرف ايراني اگر لازم دانستيد توضيح خواهم داد اما به هر حال نتيجه بحث اين شده است كه اگر غني سازي براي ما صرفه اقتصادي ندارد براي آلمان و فرانسه و انگليس هم ندارد. به اروپايي‏ها گفته‏ايم كه اگر شما مي‏خواهيد ، چرخه سوختمان را متوقف كنيم، و در ازاي آن از شما امتياز دريافت كنيم متقابلا حرف ما اين است كه شما كارخانه‏هاي توليد سوختتان را متوقف كنيد و از ايران امتياز دريافت كنيد! به اروپايي‏ها گفته‏ايم ما چند تا كشتي نفت به شما مي‏دهيم شما توليد سوختتان را تعطيل كنيد! حرف اروپايي‏ها به ما همينقدر مضحك است.   
   
  پس به نظر شما غني سازي براي ما چيزي فراتر از خط قرمز است.   
  بله، اصلا حرف آنها درباره «توقف» مسخره است. مثل اين است كه ما برويم به اروپايي‏ها بگوييم ما مايليم شما بخشي از شهرتان را در فلان جا تبديل به پارك كنيد. چرا؟ چون ساختمان‏هاي آن بخش از شهر شما ما را نگران مي‏كند. ما نمي‏دانيم در آن ساختمان‏ها چه مي‏گذرد. هرچه هم شما بگوييد بيا بازرسي كن، كفايت نمي‏كند و نگراني ما برطرف نمي‏شود چون شما ممكن است برويد آن كارها را مخفيانه انجام دهيد. خلاصه ما اين ساختمان‏هاي شهر شما را دوست نداريم. شما اينها را خراب كنيد، ما در عوض به‏اندازه مصرف 5 سال براي شما پفك نمكي مي‏فرستيم! حرفي كه اروپايي‏ها به ما مي‏زنند هيچ تفاوتي  با اين ندارد. اين را عيناً به آنها گفته‏ايم.   
   
  اگر اروپا بخواهد روي سيكل سوخت با ما توافق كند، حتماً با آمريكا وارد يك رويارويي و چالش استراتژيك خواهد شد. آيا اروپا آمادگي چنين تقابلي را دارد؟  
  مهم‏ترين صحبت اروپايي‏ها با ما اين است كه هنوز آمادگي نداريم، به ما وقت بدهيد. در مذاكرات اين بحث كاملا روشن شده است كه آنها به ما گفته‏اند حالا فرض كنيم شما در اين باره با ما توافق كنيد كه سوخت توليد كنيد. ديگران را چه مي‏كنيد؟ ما هم گفته‏ايم اين مشكل شماست و به ما ربطي ندارد. دنيا دو بخش است. يك بخش آمريكاست و بخش ديگر بقيه كشورها. شما آمريكا را راضي كنيد، بقيه با ما. به هر حال اروپايي‏ها مي‏گويند فعلا آماده رويارويي با آمريكا نيستند. ما در مقابل مي‏گوييم كه اين به ما مربوط نمي‏شود و دليلي ندارد كه ما بخواهيم هزينه عدم آمادگي شما را بپردازيم. اين به عهده خود آنهاست. مي‏خواهند بروند آمريكا را راضي كنند يا هر كار ديگري انجام دهند، خودشان مي‏دانند. اروپايي‏ها پذيرفته‏اند طرف مذاكره ما باشند و اين يعني بايد اراده و توانايي لازم را براي رسيدن به يك راه حل با ما داشته باشند. توافقنامه پاريس اين را مي‏گويد.   
   
  پس اروپا با اين بهانه كه براي راضي كردن آمريكا نياز به زمان دارد، درصدد طولاني كردن زمان مذاكرات است. آيا شما نبايد جلوي اين راه را سد كنيد؟  
  ما اين كار را به دو دليل انجام خواهيم داد. اولا به اين دليل كه اگر ببينيم نمي‏خواهند يا نمي‏توانند با ما به توافق برسند، دليلي ندارد كه به مذاكرات ادامه دهيم. ثانياً ما بالاخره يك برنامه توليد سوخت داريم. درست است كه اين برنامه، بلند مدت است و احتمالا چند ماه وقفه نمي‏تواند تأثير چنداني در آن داشته باشد، اما اگر زماني برسد كه ببينيم اين پروسه و ادامه تعليق دارد به آن برنامه بلند مدت ما ضربه مي‏زند، در خروج از آن‏ترديد نمي‏كنيم. بنابراين ممكن است اروپا مشكل سياسي داشته باشد ولي ما هم مشكل برنامه‏مان را داريم. فرصت كافي هم فكر مي‏كنيم داده‏ايم. يك نگراني ديگر در اين ميان آن حركتي است كه اروپايي‏ها با آمريكا انجام داده‏اند. اروپايي‏ها به ما مي‏گويند شما اين حركت را كاملا بر مبناي حسن نيت ببينيد. كاري كه ما كرده‏ايم اين است كه فعلا آمريكا را از يك موضع كاملا خصمانه به يك موضع متعادل‏تر بكشانيم. ما در مقابل مي‏گوييم اين حركت كه الان آمريكا انجام داده بيشتر مايه نگراني است تا اميدواري. اگر خانم رايس مي‏گفت ما از اين به بعد (به طور مطلق) از ديپلماسي حمايت مي‏كنيم، اين موضع قابل تامل بود. اما رايس مي‏گويد ما حاضريم همراهي‏هايي بكنيم تا درازاي آن ايران دست از غني سازي بردارد. حرف ما به اروپا اين است كه، اين موضع وزير خارجه آمريكا توهين آميز است و ما آنها را به خاطر آن مسئول مي‏دانيم. به همين دليل به اروپايي‏ها گفته‏ايم حال كه اينطور است شما از اين به بعد بيش از گذشته حق نداريد در هيچ جايي بحث «توقف» را مطرح كنيد.   
   
  روزنامه فايننشال تايمز مدتي پيش در تحليلي در اين باره نوشته است: چرخش به اصطلاح استراتژيك آمريكا و تمايلي كه به همراهي با شيوه‏هاي ديپلماتيك اروپا در مقابل ايران از خود نشان مي‏دهد، دو دليل دارد. دليل اول اين است كه آمريكا در ازاي اين همراهي مي‏خواهد تضميني از اروپا دريافت كند كه اگر ايران حاضر به تعطيلي چرخه سوخت خود نشد، اين بار اروپا كنار آمريكا بايستد و پرونده به شوراي امنيت ارجاع شود. يعني مي‏خواهد بگويد آمريكا امروز يك همراهي با سياست اروپا نشان مي‏دهد و در ازاي آن انتظار دارد اگر اين سياست به نتيجه مطلوب نرسيد، آن وقت اروپا با سياست آمريكا همراهي نشان بدهد.   
 دليل دوم هم از ديد روزنامه فايننشال تايمز اين است كه آمريكا نمي‏خواهد اگر فردا اين روند به بن بست رسيد، اروپا آمريكا را مقصر قلمداد كند. آيا اروپايي‏ها منكر اين هستند؟  
  اين همان چيزي است كه ما را نگران مي‏كند. الان اروپايي‏ها خودشان مي‏گويند اين موضع خانم رايس كه در قالب «اين در مقابل آن» (QUID PRO QUO = مشوق در مقابل توقف) مطرح مي‏شود، مسخره است. اما بقيه آنچه را كه ميان خودشان و آمريكا گذشته، هنوز به صراحت به ما نمي‏گويند و تا اين روشن نشود، نگراني ما به جاي خود باقي خواهد بود.   
   
  حدس خود شما درباره توافقي كه اروپا و آمريكا با هم كرده‏اند، چيست؟  
  من گمان مي‏كنم اروپايي‏ها اولا تلاششان اين است كه قدم به قدم آمريكا را جلو بياورند تا حاضر شود امتيازات به دردبخور و مهمي به ايران بدهد. اگر آمريكا آن امتيازات مهم را عرضه كند، اروپايي‏ها مي‏توانند در ازاي  آن تضمين‏هاي محكم‏تري از ما بخواهند. ببينيد، اروپايي‏ها خودشان مي‏دانند كه در مذاكرات دستشان خالي است. آنها در پاريس تعهد داده‏اند كه تضمين‏هاي قطعي بدهند اما حالا معلوم شده چيز زيادي براي عرضه ندارند، آنها مي‏خواهند آمريكا را به جايي بكشانند كه در اين باره دستشان را پر كند، اين يك طرف قضيه است. طرف ديگر قضيه هم اين است كه اروپايي‏ها گمان مي‏كنند اگر آمريكا حاضر به واگذاري امتيازات با ارزش به ايران نشود، آنوقت دستشان بازتر خواهد بود كه با ما توافق بكنند و بتوانند به آمريكا و افكار عمومي‏پاسخگو باشند. يعني بگويند ما تلاشمان را كرديم كه آمريكا تضمين‏هاي سنگين‏تري به ايران بدهد، اما حالا كه نداده است چاره‏اي نداريم جز اينكه با ايران توافق كنيم. اروپا راه سختي در پيش دارد. از يك طرف سرنوشت كانالي كه با آمريكا باز كرده مبهم است و از طرف ديگر بحثش با ما به جايي رسيده كه بايد تمامش كند.   
   
  الان مدتي است كه بحث اعطاي مشوق وترغيب ايران به توقف غني سازي از جانب اروپايي‏ها فروكش كرده است. قبل از اينكه از اين مقطع بگذريم و درباره وضع فعلي مذاكرات صحبت كنيم، گمان مي‏كنم مفيد باشد اگر باز گرديم و تلاش كنيم كه دريابيم ريشه اين توهم اروپا كه فكر مي كرد مي‏تواند با اعطاي برخي امتيازات، ايران را به صرف نظر كردن از فناوري غني سازي راضي كند، چه بوده است. يك حدس قوي در اين باره وجود دارد و آن اين است كه اصل ماجرا باز مي‏گردد به اينكه ما به جاي اينكه بحث خودمان را با اروپا صرفا بر روي موضوع هسته‏اي متمركز كنيم، از نيمه دسامبر گذشته كه مذاكرات بر مبناي توافقنامه پاريس شروع شد، آن را به دو حوزه ديگر يعني حوزه سياسي  امنيتي و اقتصادي  فناوري، گسترش داديم. به نظر مي‏رسد اين اقدام موجب شد اروپا محملي به دست آورد براي‏اينكه از ايران بخواهد در كار گروه هسته‏اي كوتاه بيايد تا در دو كار گروه ديگر امتياز دريافت كند. اروپايي‏ها اين كار كردند. نام تضمين‏هاي قطعي خودشان را «مشوق» گذاشتند و مدت طولاني جو رسانه‏اي سنگيني به وجود آوردند كه گويا بحث بر سر اين است كه چه مقدار و چه نوع امتيازات به ايران واگذار شود تا ايران حاضر به كوتاه آمدن از حق خود در زمينه غني سازي شود.   
  اين بحث شما برمي‏گردد به اينكه اروپايي‏ها يا نفهميدند در پاريس چه امضا كردند يا فهميدند و تجاهل كردند.   
   
  شما فكر مي‏كنيد كداميك بود؟  
  مقداري از هر دو. قبلا گفتم آنچه ما در پاريس بر آن اصرار داشتيم و فكر مي‏كنم از نكات اصلي بود كه توافقنامه پاريس را براي ما قابل پذيرش كرد، اين بود كه هر دو طرف متعهد به ارائه تضمين به يكديگر شدند. تازه اروپايي‏ها بعداً متوجه شدند تضميني كه بايد بر مبناي توافقنامه پاريس به ما بدهند به لحاظ كيفي سنگين‏تر از تضميني است كه ما بايد به آنها بدهيم. اينكه موضوع تضمين‏هاي متقابل در توافقنامه آمد، براي ايجاد تعادل در مذاكرات بسيار مفيد بود. همين الان هم هنوز بحث ما بر اين مبناست كه به ازاي هر قدمي‏كه ما در مورد چرخه سوختمان برمي‏داريم، شما هم بايد گامي‏برداريد و اين گام‏ها بايد به روشني تعريف شود تا مجموعاً تعادلي در اقدامات طرفين به وجود آيد. كمي طول كشيد تا اروپايي‏ها بفهمند اين برداشتشان از مذاكرات كه بتوانند امتياز بدهند و در مقابل توقف غني سازي را از ايران بگيرند، برداشت احمقانه‏اي است. آنچه در كار گروه هسته‏اي اتفاق افتاد اين بود كه اروپايي‏ها از روز اول مي‏گفتند شما بياييد پيشنهاداتتان را در مورد تضمين‏هاي عيني ارائه دهيد. ما مي‏گفتيم قبل از اين كار تكليف دو بحث بايد روشن شود.   
 اول اينكه بايد تكليف تضمين‏هاي قطعي شما روشن بشود كه ما اصلا ببينيم شما در چه سطحي مي‏توانيد تضمين بدهيد تا ما محتواي تضمين‏هاي عيني خودمان را متناسب با آن تنظيم كنيم. آنها روز اول با لحني حق به جانب مي‏گفتند اصلا قرار نيست ما به شما تضمين بدهيم. اين شما هستيد كه بايد به ما تضمين بدهيد و... براي حل اين مشكل به ناچار به توافقنامه پاريس برگشتيم و در عبارات آن به لحاظ حقوقي و معنا و مفهوم، موشكافي كرديم تا اينكه بالاخره مجبور شدند بپذيرند طبق توافقنامه يك سري تضمين‏ها به ما بدهكارند و هراندازه تضمين بدهند، در مقابل مي‏توانند از ما تواقع تضمين داشته باشند. در اثر بحث‏ها بسيار روشن شد تضمين‏هايي كه آنها مي‏توانند و مي‏خواهند ارائه دهند خيلي با ارزش نيست و لذا توقع توقف در مقابل آنها مسخره است. اين يك بخش از بحث ما بود.   
 بخش دوم صحبت بر سر اين بود كه اروپايي‏ها مي‏گفتند بهترين تضمين عيني، توقف است. يعني به ما مي‏گفتند اگر چرخه سوختتان را متوقف كنيد آن وقت ما كاملا مطمئن خواهيم شد كه برنامه‏هاي شما هرگز به جانب مقاصد نظامي منحرف نمي‏شود. ما از همان اولين جلسه، اين حرف آنها را نقد كرديم. به لحاظ حقوقي كه اين حرف هيچ مبنايي ندارد. به علاوه توقف اساسا به لحاظ منطقي هم آنها را به هدفي كه ادعا مي‏كنند به دنبالش هستند نمي‏رساند.   
   
  يعني توقف، تضميني بر عدم انحراف نيست؟  
  نه، توقف چه تضميني مي‏تواند فراهم بياورد؟! اگر نگراني اروپا اين است كه ما اراده غيرصلح آميز بكنيم، توقف نمي‏تواند اين نگراني را منتفي كند چرا كه ما اين اراده را در هر حالي و از جمله در وضع توقف هم مي‏توانيم بكنيم. لذا خيلي زود ما از اين بحث رد شديم و آنها منطق ما را پذيرفتند. كار به جايي رسيد كه بعد از حدود يك ماه و نيم مذاكره، اروپايي‏ها مي‏گفتند: ما از شما «تقاضا» مي‏كنيم كه اين كار را بكنيد. اگر به توقف راضي شويد مسائلمان خيلي راحت مي‏تواند حل شود. چرا نمي‏پذيريد؟! يعني موضوع از يك موضع محكم و قاطع تبديل شد به يك خواهش و تقاضا، كه ما البته اين تقاضا را هم رد كرديم. ما به خصوص بعد از جلسه سران اروپا با بوش وقتي شنيديم كه بعضي سران آنها بحث توقف را مطرح مي‏كنند، در مذاكرات موضع بسيار تندي گرفتيم و به اروپايي‏ها گفتيم كه نهايتا فقط تا جلسه كميته راهبري به مذاكرات ادامه خواهيم داد و شما بايد تا آن موقع تكليف را روشن كنيد.   
 آنچه ما در مورد توقف از سران شما مي‏شنويم كاملا مغاير با محتواي مذاكرات است و اگر سران شما چنين موضعي‏دارند، ما هيچ نيازي به ادامه مذاكرات نمي‏بينيم و آن را قطع خواهيم كرد. در آخرين جلسه كار گروه هسته‏اي قبل از سوم فروردين كه 3 روز طول كشيد عمده بحثمان با اروپايي‏ها اين بود كه ما از اين به بعد ديگر به هيچ شكلي مطرح شدن بحث توقف را از جانب شما نمي‏پذيريم، چرا كه مثل اينكه اين توهم براي شما پيش آمده كه چنين چيزي واقعا امكان پذير است. گفتيم اگر شما بر اين موضعتان اصرار بورزيد، مذاكرات نابود خواهد شد و ما بي درنگ شكست آن را اعلام خواهيم كرد. طرف‏هاي مذاكره كننده ما بعد از مشورت بسيار با پايتخت‏هايشان گفتند كه موضوع از حد آنها بالاتر رفته و صرفا تقاضا مي‏كردند كه جلسه كميته راهبري تشكيل شود و ما در آن حاضر شويم.  
   
  در جلسه كميته راهبري تحولي رخ داد؟  
  من چون هنوز با حزم و احتياط و با نگاهي‏ترديدآميز حركات اروپا را تحليل مي‏كنم، با احتياط مي‏گويم احتمالا تحولي آغاز شده است و ما مسيري را آغاز كرده‏ايم كه انتهاي آن دستيابي به راه حل خواهد بود. البته هنوز گردنه‏هاي بسياري بر سر راه ما هست كه پيش‏بيني را دشوار مي‏كند. اما يك چيز مسلم است و آن هم اين است كه از اين به بعد دستور مذاكرات ما «راه حل» است و آن راه حل هم كمترين نزديكي با توقف يا انصراف از غني سازي ندارد. بلكه بر عكس، مبناي راه حل اين است كه ما توليد سوخت خواهيم داشت. جلسات بعدي ما نشان خواهد داد آنچه در «اصل» توافق شده در «عمل» چقدر و چگونه جلو خواهد رفت. اروپايي‏ها الان پذيرفته‏اند كه روي راه حل صبحت كنيم و اگر اراده سياسي اين كار را داشته باشند، مي‏دانند كه حل مسئله امكانپذير است. ما از اين به بعد اراده اروپا را دائما تست خواهيم كرد. اروپايي‏ها نبايد به دنبال اين باشند كه تعدادي امتياز به ما بدهند و مقداري امتياز به امريكا. بلكه بايد صادقانه روي اين راه حل متمركز شوند و تلاش كنند كه به نتيجه برسد.  
   
  بسيار خوب، اما آن راه حل چيست؟ ابتدا روزنامه فايننشال تايمز، بعد راديو فردا و سپس خبرگزاري فرانسه حدود روز چهارم فروردين خبري منتشر كردند كه راه حل پيشنهادي ايران بر اين مبناست كه تعداد سانتريفيوژهاي خود در نطنز را بين 500 تا 2000 عدد نگهدارد و سطح كار خود را از حد پايلوت بالا نبرد. مسئولان پرونده هسته‏اي تا امروز يكي دو بار اين خبرها را تكذيب كرده‏اند، اما هيچ كدام حتي‏اشاره‏اي هم به اين نكرده‏اند كه راه حل ما چيست.  
  من نمي‏دانم اين رسانه‏ها اين خبر را از كجا آورده‏اند. طرح ما اصلا هيچ ارتباطي به آنچه در اين خبرها آمده ندارد. اساس طرح ما اين است كه كشور يك برنامه بلندمدت توليد سوخت دارد. حداقل آنچه كه مجلس تصويب كرده اين است كه اين، يك برنامه حدودا 20 ساله است. ما به اروپايي‏ها گفته‏ايم از آنجا كه اين برنامه بلندمدت است، حاضر خواهيم بود در تنظيم آن انعطاف‏هايي به خرج دهيم كه بدون مخدوش شدن اصل برنامه امكان جلب اعتماد طرف مقابل هم فراهم شود. اين تضمين عيني ما است در مقابل آنچه آنها بايد به ما بدهند. البته اجازه دهيد من اين را اينجا عرض كنم كه ما هرچه جلوتر مي‏رويم بيشتر در وضعي قرار مي‏گيريم كه براي ادامه كارمان نيازي به توافق با اروپا نداريم. اروپايي‏ها هم آرام آرام دارند اين را مي‏فهمند. بالاخره ما در خلأ كه مذاكره نمي‏كنيم. قدرتمند شدن روزافزون ايران در منطقه، جايگاه استراتژيك ايران، نقشي كه ايران در تحولات منطقه دارد و پيشرفتي كه در كار ما با آژانس حاصل آمده، همه مواردي است كه در مذاكرات ما نقش واقعي ايفا مي‏كند. امريكا كه زماني در منطقه عربده مي‏كشيد و مبارز مي‏طلبيد، الان تبديل به يك غول شاخ شكسته شده است. براي امريكا الان كاملا روشن است اگرچه آن را به زبان نمي‏آورند  كه ايران وضعيت بسيار باثباتي دارد و نفوذ آن در منطقه نه يك نفوذ مجازي و اعتباري بلكه نفوذي واقعي و عمليا تي است. الان وضع عراق به گونه‏اي است كه هر اشاره ايران مي‏تواند در آن تاثير بگذارد. در واقع امروز ثبات و بي ثباتي منطقه تاحدود زيادي در دستان ايران است. ايران در افغانستان هم نفوذ بسيار زيادي دارد.   
 يا همين نمونه آخري يعني لبنان را ببينيد. قدرت نمايي حزب الله و نشان دادن توان بسيج فوق العاده‏اش، اوضاع را كاملا به نفع حزب الله و به نفع ايران دگرگون كرده است. اين وضعيت نشان مي‏دهد كه امريكا اهرم‏هاي فشارش را در مقابل ايران از دست داده و هرچه هم جلوتر برويم بيشتر روشن خواهد شد كه توانايي امريكا براي‏انجام دادن اقدامات راديكال عليه ايران محدودتر و متقابلا نياز امريكا به اينكه ايران به مقابله با آن برنخيزد، بيشتر مي شود. اروپايي‏ها اين وضع را مي‏بينند و همين به آنها كمك كرده تا بتوانند از موضع توقف صرف نظر كنند. من فكر مي‏كنم با اين شرايط سياسي، مذاكرات ما روي راه حل پيشنهادي جدي خواهد شد.  
   
  آيا اروپايي‏ها توافق اصولي خودشان را با طرح ما اعلام كرده‏اند؟  
  نه، هنوز اين را اعلام نكرده‏اند. اما پذيرفته‏اند كه اين راه حل دستور كار جلسات بعدي ما خواهد بود.  
   
  اگر اروپايي‏ها رئوس اين ايده را بپذيرند اولين اقدام ايران براي خروج از تعليق چه وقت و چگونه انجام خواهد شد؟  
  همه قدم‏ها در طرح ما ديده شده است. اما اجازه دهيد من در اينجا زماني اعلام نكنم. اگرچه اين مقدار مي‏توانم بگويم كه اين زمان كوتاه خواهد بود. خيلي كوتاه. نوع برخورد اروپايي‏ها در كار گروه هسته‏اي كه در آن درباره جزئيات فني طرح ما بحث شد، به ما نشان مي‏داد كه آيا اروپايي‏ها با بحث‏هاي فني در پي پيچيده‏تر كردن بحث هستند يا صرفا مي‏خواهند تصوير روشني از طرح ما به دست آورند. به عقيده من براي بحث‏هاي فني، ما فرصت زماني معقول به اروپا داده‏ايم. اما اين زمان طولاني نيست، چرا كه اساسا ما زمان زيادي در اختيار نداريم و ظرف مدت كوتاهي بايد اين كار به نتيجه برسد. اين را به عنوان تهديد نمي‏گويم. واقعيت قضيه اين است كه ما فقط زمان كوتاهي مي‏توانيم برنامه توليد سوخت براي نيروگاه‏هايمان را معلق نگهداريم. اگر وضع طوري شود كه ببينيم اين برنامه مخدوش مي‏شود، به راه خودمان خواهيم رفت بدون آن كه كمترين توجهي به اروپا بكنيم. ما الان داريم هر نوع راهي را كه ممكن است در صورت عدم دستيابي به توافق، غرب بتواند از طريق آن مانع جلو رفتن برنامه ما بشود، مي‏بنديم.   
 مثلا اروپايي در مقطعي يكي دو بار، اشاره‏هايي به ما كردند كه از آن بوي تهديد مي‏آمد، با اين مضمون كه اگر روي موضوع سوخت با ما به توافق نرسيد، برنامه نيروگاه‏هاي شما هم دچار مشكل خواهد شد، حتي مي‏خواستند به ما بفهمانند حرفشان شامل بوشهر هم مي‏شود. الان در سازمان انرژي اتمي كارهاي بسيار جدي درباره راكتورهاي تحقيقاتي و سپس راكتورهاي قدرت در حال انجام است. معني اين كار، اين است كه اگر روزي آنها بخواهند در برنامه نيروگاه‏هاي ما اخلال كنند، خود ما توان جلوبردن آن را خواهيم داشت. فقط ممكن است كمي تاخير ايجاد شود همان طور كه در راه‏اندازي چرخه سوخت ايجاد شد، اما بالاخره موفق خواهيم شد همان طور كه در زمينه چرخه سوخت موفق شديم.   
 با كيفيت و تواني كه الان در زمينه دانش هسته‏اي در كشور به وجود آمده، فاصله زماني ما با دستيابي به قابليت احداث نيروگاه بسيار كوتاه است. اگرچه اين را هم بگويم كه حتي اگر ما با اروپا به نتيجه برسيم و خارجي‏ها بپذيرند براي ما نيروگاه بسازند، باز هم خود ما به دنبال كسب فناوري ساخت نيروگاه خواهيم بود. آن چيزي كه به طور قطعي براي من روشن است اين است كه در حدود 10 سال ديگر گرايش به انرژي هسته‏اي در دنيا شتاب بسيار بالايي خواهد گرفت و در آن صورت به طور طبيعي نياز به سوخت هم افزايش فوق العاده‏اي پيدا خواهد كرد. آن روز ايران قطعا يك بازيگر عمده بين المللي در اين زمينه خواهد بود و از آنجا كه در منطقه جلوتر از همه حركت مي‏كند، نقش منطقه‏اي ممتازي نيز خواهد يافت. اين امري فوق العاده استراتژيك براي ما است. وقتي ما به جايگاهي برسيم كه ايران كه به لحاظ منابع انرژي مانند نفت و گاز همواره يك بازيگر اصلي و موثر بوده، در صحنه انرژي‏هاي نوين مانند انرژي هسته‏اي هم پيشرو باشد، مسلما جايگاه ما در سطح منطقه‏اي و جهاني بسيار رفيع خواهد بود. اين اصلا قابل ارزشگذاري نيست و لذا با هيچ امتيازي هم قابل معامله نيست. فرصت و امكان اقتصادي كه دستيابي به چنان جايگاهي براي ما فراهم مي‏آورد آن قدر باارزش است كه صرف نظر از اينكه در صحنه مذاكرات، به چه نتيجه‏اي برسيم، برنامه ما در زمينه فناوري هسته‏اي حتما ادامه خواهد يافت و ما به هيچ وجه از آن صرف نظر نخواهيم كرد.  
  شما قبلا گفتيد كه اگر روز سوم فروردين ما راه حلي روي ميز بگذاريم، براي اروپا روشن خواهيم كرد كه اين راه حل آخر است. آيا الان به‏اندازه كافي براي اروپا روشن است كه در مراحل پاياني گفت وگو با ايران قرار دارد؟  
  اين موضوع براي اروپا در سطحي كه ما مذاكره مي‏كنيم، كاملا روشن است. در سطح روساي كشورها هم آقاي روحاني در سفر چندي پيش خود به اروپا به صراحت به آقاي شيراك و آقاي شرودر گفتند كه ما راه حلي در اختيار داريم كه اگر آن را روي ميز بگذاريم، ديگر حرف آخر است. البته طبيعي است كه ما بر سر جزئيات اين طرح با اروپايي‏ها بحث‏هايي داشته باشيم، اما مبنا عوض نخواهد شد.  
   
  آيا در طرح ما تضمين‏هاي هر دو طرف ديده شده است؟  
  بله، طرح ما طرح جامعي است. عرض كردم كه مسائل ما با آژانس در حال نهايي شدن است و لذا ما براي كار هسته‏اي نياز چنداني به توافق با اروپا نداريم. از يك زماني به بعد صرف نظر از اينكه با اروپا توافق كرده باشيم يا خير، مي‏توانيم كارمان را براساس ضوابط بين المللي شروع كنيم. اما از آنجا كه هدف از مذاكرات الان، ارتقاي روابط ايران و اروپاست، طرح ما حاوي يك سري از داده‏ها و يك سري ستانده‏ها است.  
   
  كدام تعبير را مناسب مي‏دانيد: طرح ما يك طرح ارتقاي روابط است يا طرحي براي خارج ساختن چرخه سوخت از تعليق؟  
  هر دو طرف گفته‏اند كه هدف از رسيدن به راه حل، ارتقاي روابط دو جانبه است از طريق مبادله تضمين‏هاي متقابل.  
   
  كه ضمنا به خروج ما از تعليق هم خواهد انجاميد.  
  به طور طبيعي راه حل به اين مي‏انجامد كه ايران بتواند سوخت توليد كند.  
   
  كار ما با آژانس الان در چه مرحله‏اي است؟ اخيراً خبري منتشر شد كه پاكستان پذيرفته است سانتريفيوژهاي خودش را در اختيار آژانس بگذارد و در اينصورت مسئله آلودگي كه يكي از دو مسئله عمده باقي مانده -  به همراه - 2p بود، به طور نهايي حل خواهد شد.   
  پاكستان تا به حال چند بار قول داده است با آژانس همكاري كند تا مسئله آلودگي به يك راه حل قطعي برسد. البته بحث آلودگي تا حدود زيادي از طريق همين داده‏هاي موجود و نمونه برداري‏هاي محيطي‏حل شده است. اما اگر پاكستان اجازه نمونه برداري از سانتريفيوژهاي خود را به آژانس بدهد، كمك بسياري به اين خواهد كرد كه آژانس بتواند به لحاظ فني يك رأي نهايي در اين باره صادر كند. متأسفانه اين موضوع تا به حال چند بار به تأخير افتاده و ضررش را هم ما ديده‏ايم. اما در مورد آلودگي حتماً ظرف چند ماه آينده موضوع به طورقطعي روشن خواهد شد.  
   
  درباره  P2چطور؟  
  درباره  P2آژانس بحثي در مورد يك دوران خلا دارد كه حل آن تا حدودي پيچيده شده است. الان خود آژانس هم نمي‏تواند راه حلي پيشنهاد بدهد در اين باره كه مسئله P2 چطور مي‏تواند به طور نهايي حل بشود. يعني الان اصلا معلوم نيست ما براي حل اين مورد دقيقاً چه كار يا كارهايي بايد بكنيم. علت اين موضوع بازمي‏گردد به اينكه مسئله الان ديگر خيلي فني نيست. مسائل فني درباره P2 حل شده است. الان حرف آژانس اين است كه شما در يك دوره‏اي خلا مذاكراتي داشته ايد و بعد از آن روي  P1كار كرده ايد و موضوع P2 يكباره مطرح شده است. آژانس الان مدعي است كه نمي‏تواند براي‏اين مطرح شدن ناگهاني  P2 توضيح قانع كننده‏اي پيدا كند. ضمن اينكه آژانس حرف ديگري هم دارد و آن اين است كه مي‏گويد من مطمئن نيستم همه اقدامات شما درباره P2 همان باشد كه اعلام كرده ايد. آژانس كمي بااحتياط عمل مي‏كند چون بالاخره مي‏داند كه اگر بخواهد در اين زمينه‏ها يك رأي قاطع مبني بر برائت ايران صادر كند، با فشاري از ناحيه مخالفان ايران روبه رو خواهد شد. لذا مي‏خواهد مدارك و مستنداتش آنقدر محكم باشد كه بتواند در مقابل فشارها مقاومت كند و پاي حرفش بايستد. اما ما با آن روز كه به پاسخ نهايي اين ابهامات برسيم فاصله زيادي نداريم، اگرچه حل موضوع P2 نسبت به موضوع آلودگي كار بيشتري مي‏برد.  
   
  مورد ديگري كه وجود ندارد؟  
  يك بحث جزئي درباره پلوتونيوم هم هست. از نظر فني مطالبي كه تهيه شده با نمونه برداري‏ها هنوز مطابقت كامل ندارد.  
   
  يك مشكل ديگر گويا اين است كه آژانس بايد اعلام كند هيچ مواد، تأسيسات و فعاليت اظهار نشده‏اي از طرف ايران باقي نمانده است. مكانيسم رسيدن به اين مرحله با آژانس چيست؟  
  اين موضوع بازمي‏گردد به قطعنامه سپتامبر 2003. در آن قطعنامه شوراي حكام قصوراتي را براي ايران برشمرد و از ايران خواست در مورد آنها «اقدامات اصلاحي» انجام دهد. رسيدن به اين مرحله‏اي كه شما از آن سؤال كرديد موكول است به انجام شدن اقدامات اصلاحي در مورد اين قصورات. البته به جز اين، يك روال كلي ديگر مربوط به راستي آزمايي در آژانس وجود دارد كه نتيجه اجراي مستمر پروتكل در زماني كم و بيش طولاني است. هر كشوري كه پروتكل را براي مدت نسبتاً طولاني اجرا كند و بازرسي‏ها طبق پروتكل به طور مستمر در آن انجام شود، آژانس درباره آن كشور به اين نتيجه مي‏رسد كه هيچ فعاليت اظهار نشده‏اي از جانب آن وجود ندارد. در واقع رأيي كه آژانس به آن مي‏رسد، «غيبت انحراف»  )absence of diversion(است در آن كشور. رسيدن به اين رأي درباره هر كشوري  حدود 4- 5 سال كار مي‏برد و گمان مي‏كنم تا به حال حدود 6- 7 كشور از مجموعه كشورهاي عضو  NPTتوانسته‏اند به آن برسند. مسيري كه ما طي مي‏كنيم به گونه‏اي است كه به آن رأي هم خواهيم رسيد و دريافت اين رأي به معناي برائت كامل است. البته ما نيازي به آن نداريم اما عرض كردم مسيري كه در حال پيمودن آن هستيم به آنجا هم مي‏انجامد.  
   
  حال كه در فقرات پاياني اين گفت وگو قرارداريم، يكي دو موضوع خاص هست كه نمي‏توان بدون پرداختن به آنها اين گفت وگو را به پايان برد. موضوع اول از اين دست بازمي‏گردد به مسئله «گروه رويكردهاي چندجانبه چرخه سوخت هسته‏اي» يا همان  .MNAما گمان مي‏كنيم درباره اين مسئله از دو سو افراط و تفريط رخ داده است. از يك طرف كساني در داخل كشور تلاش كردند عضويت ايران در اين گروه را موضوعي كاملا بي اهميت و فاقد ارزش قلمداد كنند و از سوي ديگر مسئولان ديپلماسي هسته‏اي عضويت ايران در MNA را تا حد يك دستاورد بسيار بزرگ و چيزي در حد قدرت نمايي‏ايران در مقابل آمريكا بالا بردند. شايد هر دو اين مواضع هركدام به دليل خاص خود، به پوشيده ماندن حقيقت اين موضوع و نتايج كار آن كمك كرده است. شما نماينده ايران در MNA بوده ايد و در جلسه آخر آن حضور داشته ايد. خودتان حد واندازه MNA را چقدر مي بينيد؟  
  من شخصاً با افراط و تفريط مخالفم و به خاطر هم ندارم كه اعضاي تيم مذاكره كننده عضويت ايران در MNA را يك دستاورد بزرگ دانسته باشند، چون اصلا ديد ما درباره  MNAاين نيست. من عضويت در اين گروه را نه يك دستاورد بزرگ مي‏دانم و نه يك چيز بي اهميت. مسئله‏اي كه ما با گروه كاري MNA داشتيم، يك مسئله واقعي و عملياتي بود. آغاز شكل گيري  MNAبه اين صورت بود كه بعد از پيشنهاد بوش درباره تدوين ضوابط جديد بر مبناي توقف غني سازي، مديركل آژانس براي اينكه خودش به نحوي ابتكار عمل را در دست بگيرد، ابتدا يك موضع علني بر مبناي تعليق 5 ساله غني‏سازي در خبرها مطرح كرد ولي در كنار آن، موضع رسمي‏اش تشكيل گروهي بود كه بنشيند و اين مسئله را بررسي كند. به اين‏ترتيب MNA تشكيل شد. MNA گروهي رسمي است و نتايج كار آن به صورت يك سند رسمي تنظيم و در اجلاس بازنگري  NPTمطرح مي‏شود. نگراني كه از جانب ما وجود داشت اين بود كه عدم حضور ايران در اين گروه موجب تصويب يك رأي محدودكننده و مضر به حال ايران در آن شود. اين نگراني هم يك نگراني واقعي بود چرا كه در شرايط عدم حضور ما در گروه MNA طبعاً بقيه آنجا مي‏نشستند و مشكلات و مسائل خودشان را طرح و حل مي‏كردند و آنچه بيرون مي‏آمد مي‏توانست مستقيماً دامن ما را بگيرد، بدون اينكه در روند تدوين آن هيچ دخالتي داشته باشيم. حضور ما در  MNAاز اين جهت مهم بود والا اين حرف‏هايي كه گاهي گفته مي‏شود كه مثلا عضويت ما در اين گروه به معناي پذيرش ايران در كلوپ هسته‏اي است و حرف‏هايي از اين قبيل، بيشتر حرف‏هاي تبليغاتي است تا اينكه واقعيتي در خود داشته باشد. عمده نظر ما اين بود كه وارد MNA شويم و اولا نگذاريم در آن تصميمي عليه ما گرفته شود و ثانياً تلاش كنيم آنچه در آنجا تصويب مي‏شود حتي الامكان منافع ما را هم در برداشته باشد. به علاوه ما دو جلسه  MNAرا هم از دست داده بوديم و اين كار را براي ما سخت‏تر مي‏كرد. عملا، زماني وارد  MNAشديم كه گروه در حال تدوين متون و اسناد خود بود. با اين حال فكر مي‏كنم آن مقدار نگراني كه ما از بابت كار MNA داشتيم به طور كامل رفع شد.  
   
  پيشنهاد نهايي MNA به مديركل در موردترتيبات جديدغني سازي چيست؟  
  آنچه نهايتاً MNA تصويب كرده سندي بود كه محتواي  ونه اسم  پيشنهاد آقاي بوش در آن آمده و گفته شده است كه اغلب كشورها با آن مخالفت خواهند كرد. بنابراين پيشنهاد بوش عملا توسط MNA نفي شده است. پيشنهاد آقاي البرادعي درباره تعليق 5 ساله هم منتها اين بار با يك مقدار پيچيدگي مورد نفي قرار گرفته است. خود او در ابتدا اين را نمي‏دانست يا درنيافته بود. بعداً برايش توضيح داده شد تا متوجه شد كه MNA پيشنهاد او را عملا منتفي دانسته است. صورت دقيق پيشنهاد مديركل اين بود كه او مي‏گفت همه فعاليت‏هاي مربوط به غني سازي به مدت 5 سال معلق شود، تا در اين مدت تشكيلات بين المللي براي توليد سوخت تأسيس بشود كه در آنصورت ديگر هيچ كشوري نبايد به دنبال توليد سوخت برود. در صورتي كه آنچه در پيشنهادات گروه  MNAآمده درست عكس اين است. در گزارش اين گروه آمده است كه كشورها به هيچ وجه حاضر نيستند به تأمين سوخت موردنيازشان توسط ديگران اعتماد كنند؛ مگر اينكه تأسيسات  MNAايجاد و راه‏اندازي شود. آنوقت هر كشوري اگر مايل بود از اين تأسيسات سوخت بخرد، مي‏تواند به طور داوطلبانه چرخه توليد سوخت خود را كنار بگذارد.  
   
  پس پيشنهاد نهايي MNA اين است كه بهتر است سوخت موردنياز مصرف كنندگان به صورت چندجانبه توليد شود. حالا اين چند جانبگي مي‏تواند منطقه‏اي، قاره‏اي يا... باشد.  
  دقيقاً. در نهايت 5 پيشنهاد از جانب MNA ارائه شده كه مبناي همه آنها اين است كه تأسيسات موجود توليد سوخت چند جانبه شوند و تأسيسات چند جانبه جديد هم به وجود بيايد.  
   
  اين چندجانبه شدن توليد سوخت آيا به اين شكل است كه مثلا در يك منطقه چند كشور باشند كه هركدام بخشي از سيكل سوخت را داشته باشند؟ يعني مثلا يكي تبديلات شيميايي داشته باشد، ديگري‏غني  سازي و به همين‏ترتيب هيچ كشوري چرخه كامل سوخت نداشته باشد؟  
  اين هم مي‏تواند باشد. ولي ببينيد تأسيسات موجود را كه نمي‏توانند كاري بكنند. اگر يك تأسيسات توليد سوخت مانند يورنكو خودش پراكنده باشد كه هيچ، ولي درمورد كشوري مثل ايران كه تأسيسات كامل توليد سوخت متمركز دارد، نمي‏توانند بگويند برو تأسيسات را پراكنده كن. حداقل پيشنهاد  MNAاين است كه تأسيسات موجود بيايند و طي توافقنامه‏هايي يك سري تضمين‏هايي مبني بر ارائه مطمئن سوخت به مصرف كنندگان بدهند و آژانس هم اين تضمين‏ها را مجدداً تضمين كند. البته چون هرگز نمي‏توان تضمين‏هاي صد درصد مطمئن كننده‏اي فراهم آورد يا حتي تصور كرد، من گمان نمي‏كنم مصرف كنندگان سوخت از اين ايده استقبال كنند. پيشنهادات اصلي  MNAدو پيشنهاد آخر آن است كه مي‏گويد توليد سوخت، منطقه‏اي و قاره‏اي شود.  
   
  مقصود اين است كه در هر قاره يا منطقه يك كشور كه داراي تأسيسات كامل است، تأمين كننده سوخت موردنياز همه متقاضيان باشد و بقيه به دنبال توليد سوخت نروند؟  
  بحث فعلا كلي است. مي‏گويند تأسيسات توليد سوخت به طور منطقه‏اي و قاره‏اي ايجاد شود.  
  ايران را به عنوان يك كشور دارنده تأسيسات پذيرفته‏اند؟  
  قبل از اينكه ما وارد گروه بشويم عمدتاً جهت گيري اين بوده كه ايران را كنار بگذارند. اما نهايتاً اين را پذيرفته‏اند كه اگر بنا به توليد سوخت منطقه‏اي باشد، در منطقه‏اي كه ايران حضور دارد، مي‏تواند كانديداي اين كار باشد. البته آنجا نمي‏خواستند روي كشور خاصي تصميم گيري كنند. بحث‏ها بيشتر كلي بود. در واقع ايده اصلي اين بود در هر قاره يا منطقه تأسيسات چندجانبه‏اي براي توليد سوخت وجود داشته باشد كه كشوري كه اين تأسيسات در آن قرار دارد، نتواند هر وقت اراده كرد از ارائه سوخت سر باز زند و ترتيباتي در كنار آن باشد كه كشور گيرنده مطمئن باشد در دريافت سوخت دچار دردسر نخواهد شد. به همين دليل در اجلاس بازنگري مي 2005، اگر پيشنهادات  MNAمبنا قرار گيرد، مشكل خاصي نخواهيم داشت.  
   
  فرضاً هم اگر در اجلاس بازنگري، اصلاحيه بسيار محدودكننده‏اي در مورد سوخت به  NPTاعمال شود، ما اين اختيار را خواهيم داشت كه نسخه اصلاح شده NPT را بپذيريم يا نه.  
  ما تلاش مي‏كنيم چنين اتفاقي نيفتد، ولي اگر افتاد روشن است كه زير بار نمي‏رويم. نه فقط ما بلكه بسياري از كشورها چنين محدوديت‏هايي را نخواهند پذيرفت و اگر بخواهند NPT را به اين شكل دربياورند، مخالفت‏ها بسيار بالا خواهد گرفت و اصل معاهده به خطر خواهد افتاد. الان موضوع ايران باعث شده بسياري از كشورها به اهميت فناوري هسته‏اي پي ببرند و حداقل خواهان آن باشند كه حق دستيابي به اين فناوري در تمامي‏سطوح صلح آميز آن برايشان محفوظ باشد. اين كشورها با اصلاح  NPTبه نحوي كه دستيابي به چرخه سوخت را محدود كند، جداً مخالفت خواهند كرد. زماني بود كه فناوري هسته‏اي چندان مورد توجه كشورها نبود اما الان آنها آرام آرام در حال پي بردن به اهميت اقتصادي و استراتژيك آن هستند. البته اين را هم بگويم كه ما در اجلاس بازنگري كار سختي در پيش خواهيم داشت. آمريكايي‏ها مترصدند كه در اجلاس بازنگري تا آنجا كه مي‏توانند در جهت پيشنهاد بوش حركتي انجام دهند. اما ما با وجود گزارش  MNAو تلاشي كه خواهيم كرد، خوش بين هستيم كه آنجا اتفاقي كه بخواهد منافع ملي ما را به خطر بيندازد، رخ نخواهد داد.  
   
  موضوعي كه در پايان اين گفت وگو خوب است كمي هم درباره آن صحبت كنيم، مسئله اقتصاد انرژي هسته‏اي يا به طور ويژه اقتصاد توليد سوخت هسته‏اي است. اين موضوع تا امروز يكي از مسايلي بوده كه اروپايي‏ها خصوصاً در يك مقطعي مانور زيادي روي آن داده‏اند. حتي بعد از يكي از جلسات كار گروه هسته‏اي گفته شد كه ايران عدم وجود منطق اقتصادي كار خود را پذيرفته است، خبري كه بعد از آن بارها تكذيب شد و استدلال‏هاي بسياري مطرح شد كه دروغ بودن آن ثابت شود. اصل موضوع آنگونه كه رئيس مركز مطالعات استراتژيك در فرانسه زماني گفته اين است كه اروپايي‏ها مي‏گويند ايران به طور كلي چهار راه يا چهارالگو در مقابل خود دارد:  
 1- الگوي ليبي كه طبق آن بايد فناوري خود را بار كشتي كند و به آمريكا بفرستد، 2- الگوي كره شمالي كه بر مبناي آن بايد از معاهده NPT خارج شود، 3- الگوي پاكستان كه مطابق آن بايد به دنبال كار مخفيانه تسليحاتي برود و دنيا را در مقابل يك عمل انجام شده قرار دهد و 4- الگوي ژاپن كه ايران در صورت پيروي از آن ناگزير بايد يك منطق صحيح تجاري و اقتصادي براي فعاليت‏هايش دست و پا كند. اروپايي‏ها مي‏گويند فعاليت ايران، اگر مي‏خواهد به راه ژاپن برود بايد روي نيروگاه متمركز شود و هرگونه فعاليت داراي كاربرد دوگانه را متوقف كند. آقاي‏روميانتسف هم كه به ايران آمد ادعا كرد محاسباتي به طرف ايراني ارائه كرده كه ثابت مي‏كند تلاش براي راه‏اندازي چرخه سوخت اتمي براي كشوري كه تعداد نيروگاه‏هايش كمتر از 8- 10 نيروگاه است، توجيه اقتصادي ندارد. بين شما و اروپايي‏ها در اين مورد چه گذشته است. آنها چه مي‏گفتند و در مقابل استدلال شما چه بود؟  
  آنچه اروپايي‏ها -  و اين درست است، در يك مرحله‏اي هم روس‏ها درباره اينكه راه‏اندازي چرخه و توليد سوخت براي ايران اقتصادي نيست مطرح كرده‏اند، لاطائلاتي بيش نيست. آنچه آنها مي‏گويند فقط يك سري هجويات است، اگر چه همواره تلاش كرده‏اند ظاهري علمي و استدلالي به آن بدهند. اين بحث در MNA هم بود. آنجا هم تا روز آخر مي‏خواستند تصويب كنند كه اگر كشوري دارنده كمتر از 50 نيروگاه باشد، راه‏اندازي چرخه سوخت برايش صرفه اقتصادي ندارد. ما با اروپايي‏ها در دو جلسه، بحث مفصلي در اين باره داشتيم. در پايان كاملا معلوم شد اگر آن ضوابطي كه آنها براي اقتصادي‏بودن بهره مندي  يك كشور از چرخه سوخت مطرح مي‏كنند بخواهد اعمال شود نه يورنكو توجيه اقتصادي دارد نه اوروديف.  
   
  حرف اروپايي‏ها دقيقاً چيست؟  
  آنها به ما مي‏گويند شما بايد همين الان - كه تازه ما از مرحله تحقيقاتي بيرون آمده‏ايم و مي‏خواهيم وارد فاز توليد صنعتي شويم بتوانيد نشان دهيد كه اگر وارد تجارت سوخت شويد، اين كار براي شما سود دارد نه ضرر. در مقابل، گفتيم مگر چنين چيزي امكان دارد؟ گفتيم شما برويد محاسبات اقتصادي مربوط به يورنكو را روز اول كه تازه داشت راه مي‏افتاد - نه امروز بياوريد ببينيم آن روز بدون اينكه همه سرمايه آن توسط دولت تأمين شود و سوبسيد تمام عيار درازمدت دريافت كند، آيا امكان تبديل آن به يك فعاليت سودآور وجود داشت؟ مطلقاً چنين چيزي ممكن نيست. اصلا اين حرف خنده دار است. آنقدر سوبسيد گرفتند تا بالاخره كارشان اقتصادي شد. موضوع از دو حال خارج نيست. بعضي كشورها مانند آمريكا، روسيه، فرانسه و انگلستان در ابتداي كار اهداف امنيتي داشته‏اند و قبل از هر كاري به دنبال سلاح رفته‏اند و بعد دركنار آن اكثراً با سوبسيد تأسيسات توليد سوخت راه‏انداخته و به تدريج آن را سودآور كرده‏اند. در مورد آلمان و هلند و ژاپن، مسلم است كه راه‏اندازي سيكل سوخت روز اول براي‏آنها اقتصادي نبوده است. دولت آمده، سرمايه گذاري كرده و در درازمدت هزينه‏هاي آن را تقبل كرده براي اينكه بتواند سوخت موردنياز خودش را تأمين كند و صادرات هم داشته باشد. بنابراين، اين كه يك فناوري فوق العاده سطح بالا از همان روز اول بدون حمايت دولت، اقتصادي و سودده باشد، بسيار حرف نامعقولي است و نه فقط در صنعت هسته‏اي بلكه در هيچ فناوري ديگري امكان منطقي ندارد. يورنكو همين الان هم سوبسيد دريافت مي‏كند. اگر نكند حتماً ضرر خواهد داد. منتها اين سوبسيدها پنهان است و اعلام نمي‏شود، چون مي‏خواهند بگويند فقط كار ما اقتصادي است و كار بقيه توجيه اقتصادي ندارد.   
 طرف ديگر قضيه اين است كه اروپايي ها مي‏گويند الان به‏اندازه كافي سوخت توليد شده و در انبارها وجود دارد. شما همين سوخت‏ها را بخريد و مصرف كنيد و ديگر لازم نيست به دنبال توليد مستقل سوخت برويد. جواب ما هم خيلي روشن اين است كه اگر اينطور است چرا خود اروپايي‏ها توليد سوخت را متوقف نمي‏كنند؟! خب فعلا بروند همان مقدار را كه در انبار هست مصرف كنند و از همان هم بفروشند. چرا به توليد سوخت ادامه مي‏دهند؟ اصلا چرا كارخانه‏هايشان را فعال نگهداشته‏اند؟ اينها كه مي‏گويند ما تا 15 سال ديگر سوخت آماده داريم. خب بروند كارخانه‏هايشان را تعطيل كنند و 15 سال ديگر اگر لازم شد دوباره فعال كنند؟ چرا اين همه هزينه مي‏كنند؟ كشوري مثل فرانسه كه تضمين قطعي صد درصد براي دريافت سوخت از يورنكو دارد، چرا دوباره به فكر احداث تأسيسات جديد توليد سوخت افتاده است؟ آمريكا دارد در نيومكزيكو همين كار را مي‏كند. چرا براي آنها كه تازه تضمين صد درصد دريافت سوخت ارزان دارند راه‏اندازي چرخه سوخت جديد علاوه بر تأسيسات قبلي‏شان صرفه اقتصادي دارد، ولي براي ما ندارد؟! روس‏ها و ژاپني‏ها هم همينطور. چرا به دنبال توليد سوخت هستند در حالي كه به راحتي مي‏توانند از بازار سوخت بخرند. كانادا الان امكان توليد سوخت از روش هاي ديگر را دارد، اما تازه مي‏گويد من مي‏خواهم مسير سانتريفيوژ را هم طي كنم. كاملا روشن است كه مسئله چيست. كشورهاي G8 تا به حال در زمينه نفت و گاز همواره به ديگران وابسته بوده‏اند. حالا مي‏خواهند منبع توليد انرژي هسته‏اي و خصوصاً توليد سوخت را منحصر به خودشان بكنند تا اين بار ديگران محتاج آنها باشند. آنقدر بحث اروپايي‏ها احمقانه و بي پايه بود كه در همان 2 - 3 ساعت اول از آن كوتاه آمدند. حالا اينكه آمده‏اند بيرون حرف‏هاي ديگري مي‏زنند، بحث ديگري است.  
   
  بسيار ممنونم از حوصله فراوانتان.  
  من هم سپاسگزارم.

[**سرگذشت پرونده‏ هسته‏اى ايران‏تاامروز**](http://mokatebe.net/index.php/21/1157-2013-05-22-09-36-05)

    سرگذشت پرونده‏  
    هسته‏اي ايران‏تاامروز  
   در گفت‏وگو با سيروس ناصري‏  
   براي ما نقشه‏ها داشتند  
    قسمت اول‏  
 اشاره:  
 گفت وگو با سيروس ناصري براي فهم جزئيات پرونده هسته‏اي ايران ، فرصتي مغتنم است. ناصري از «متن كار» گزارش مي‏دهد. او از نخستين روزهاي آغاز مذاكرات هسته‏اي نقشي ويژه در آن به عهده داشته و از آن زمان هرچه جلوتر آمده تاريخ اين پرونده را نيز - با جزئيات كامل - در ذهن خود انباشته است. ويژگي سخن گفتن با كسي مثل سيروس ناصري اين است كه با او مي‏توان به تفصيل، با دقت بالا و درباره جزئي‏ترين مسائل به چالش پرداخت. به علاوه او از منظر خود، بعضي رويدادهاي پرونده هسته‏اي ايران را به نحوي خاص توصيف و سپس تحليل مي‏كند. آنچه او در مواردي از اين دست مي‏گويد به خوبي مي‏تواند زوايايي مهم -   اما كم و بيش پنهان - آنچه را كه تا امروز گذشته، روشن سازد.اين گفت و گو ناچار به گذشته بازمي‏گردد و تلاش مي‏كند روايتي انتقادي از پروسه حدود 2 ساله پرونده هسته‏اي‏ايران به دست دهد و ضمناً اگرچه صحبت با ناصري  مي‏توانست حاشيه‏هاي بسياري داشته باشد، امااين بحث،به موضوع هسته‏اي منحصرشده است.   
  اوت 2002، يعني زماني كه اطلاعات مربوط به تاسيسات نطنز افشا شد، آغاز بحران هسته‏اي ايران است. پرسشي كه مي‏توان با آن بحث درباره ديپلماسي هسته‏اي ايران را آغاز كرد، اين است كه پرونده ما در مقطع آغاز بحران، به لحاظ حقوقي دقيقاً در چه وضعي قرار داشت؟ آژانس بر مبناي معاهده پادمان چه اشكالاتي بر ما وارد مي‏كرد؛ ما چه مواردي را مي‏پذيرفتيم چه مواردي را رد مي‏كرديم و دقيقاً چرا؟  
  از زماني كه بحث‏ها درباره فعاليت هسته‏اي ايران شروع شد، مدتي طول كشيد تا اين موضوع تبديل به يك بحران بين المللي شود. در آن مراحل نخست، هنوز يك موضع تند و اجماع واحدي در صحنه بين المللي در اين باره وجود نداشت و ابهامات و سؤالات زيادي مطرح بود. روندي هم كه آژانس در پيش گرفت، در آغاز روند ملايمي بود. صرفا بازرسي‏ها بيشتر و سؤالات عميق‏تر شد اما اينطور نبود كه بخواهند موضعگيري خيلي شديدي بكنند. آن موقع در داخل، بحثي مطرح شد كه به دنبال افشاي اين خبر، همه آنچه كه درباره فعاليت‏هاي انجام شده توسط ايران وجود دارد به آژانس اظهار شود، يا اينكه فقط تلاش شود به نحوي موضوع جمع و جور شود، بدون اينكه همه مطالب اعلام گردد.   
 نگراني هم اين نبود كه كار خلافي انجام شده و بخواهيم آن را مخفي نگهداريم، به هيچ وجه اين نبود. اصلاً از روز اول كه سازمان انرژي اتمي اين پروژه‏ها را آغاز كرد تصميمش اين بود كه آنها را روزي به آژانس اعلام كند. تنها دليلي كه باعث شد سازمان انرژي اتمي بخشي از كارهايش را اعلام نكند، اين بود كه نگران بود مبادا با اعلام اين فعاليت‏ها، غرب با بسيج امكاناتش و بستن راه‏ها جلو آنها را سد كند. اين يك نگراني واقعي بود و اگر ما فعاليت‏هايمان را اعلام مي‏كرديم، همينطور هم مي‏شد. بنابراين وقتي‏اين فعاليت‏ها زودتر از موعد افشا شد هيچ نگراني  به جز همين مورد، از بابت اعلام همه موارد به آژانس وجود نداشت؛ به اين دليل كه برنامه كشور اصولاً يك برنامه صلح آميز براي توليد سوخت بود و تمامي‏تاسيسات ما قرار بود بعد از تكميل طبق مقررات و زيرنظر آژانس صرفاً به توليد سوخت براي نيروگاه‏ها بپردازند.   
 در ابتداي كار از آنجا كه آژانس چيز زيادي در مورد برنامه‏هاي ما نمي‏دانست، صرفاً يك مقدار بازرسي‏ها موشكافانه‏تر شد. در واقع مي‏خواستند بدانند دامنه كار ما تا چه حدودي است و بعد بتوانند تمام مطلب را طي يك گزارش كامل به شوراي حكام اعلام كنند. در اين وضعيت، مشكلي كه در داخل كشور وجود داشت اين بود كه تعبيري از پادمان شده بود كه مي‏گفتند اگر ما اعلام كنيم غني سازي انجام داده‏ايم، طبق ماده C21 پادمان، شوراي حكام حتما پرونده ما را به شوراي‏امنيت ارجاع خواهد داد و در آن صورت بسياري مشكلات سياسي براي ما حتمي الوقوع خواهد بود. لذا عقيده اين بود كه بهتر است ما هرچه كمتر فعاليت‏هايمان را به آژانس اعلام كنيم تا احتمال ارجاع پرونده به شوراي امنيت پايين‏تر بيايد.  
   
  شما به اين تفسير از پادمان اشكالي داريد؟  
  ببينيد، اگر غربي‏ها بخواهند در ارجاع پرونده ما به شوراي امنيت سياسي برخورد كنند كه مي‏روند با رايزني سياسي رأي جمع مي‏كنند و كاري هم به مقررات پادمان و ديگر قوانين بين المللي ندارند. اما از نظر حقوقي ماده C21 اگر به طور دقيق فهميده شود در واقع اين را مي‏گويد كه شوراي حكام براي ارجاع پرونده يك كشور به شوراي امنيت، بايد احراز كند؛ يعني رأي بدهد كه عملاً انحراف به جانب تسليحات رخ داده است. «انحراف» هم در خود پادمان تعريف شده است. انحراف ربطي به غني سازي در حد صلح آميز ندارد، بلكه مقصود دقيقاً تلاش براي ساخت سلاح هسته‏اي است. اگر چه عبارت «مقاصد نظامي» در پادمان به گونه‏اي آورده شده كه كمي جاي تفسير دارد. حتي در جايي از پادمان آمده است: «مقاصد ديگر»، يعني جاهايي براي تعبير و تفسير باقي گذاشته‏اند.   
 اين امكان وجود داشت كه شوراي حكام بتواند با استناد به همين مواد از پادمان، پرونده را به شوراي امنيت بفرستد؛ منتها قبل از آن بايد اعلام مي‏كرد انحراف رخ داده است و اين كار ساده‏اي نيست. خيلي بعيد بود كه شوراي حكام بتواند درباره ما چنين اعلامي بكند؛ چرا كه اين رأي بايد مبتني بر گزارش بازرسان و بخش پادمان مي‏بود و گزارش بخش پادمان امكان نداشت چنين چيزي اعلام كند، چون چنين چيزي اصلاً وجود نداشت.  
   
  پس تنها قصوري كه در پرونده ما وجود دارد و مبناي همه اين جنجال‏ها بوده «عدم اظهار» بعضي فعاليت‏ها بوده و نه هيچ چيز ديگر از قبيل انحراف و...  
   بله، ما به دليل نگراني از اينكه برنامه كاملاً صلح آميزمان را متوقف بكنند - كه مي‏كردند مواردي را اعلام نكرديم. وقتي هم موضوع برملا شد بر مبناي تعبيري كه در داخل، از پادمان وجود داشت بهتر اين دانسته شد كه حتي‏المقدور موارد كمتري اعلام شود. اما آنچه در پادمان آمده كه مي‏تواند به عنوان تهديد صلح و امنيت بين المللي دانسته شود، فقط انحراف به جانب مقاصد نظامي‏است و لاغير. به همين دليل هم ارجاع پرونده يك كشور از شوراي حكام به شوراي امنيت به لحاظ حقوقي اصلا كار آساني نيست. اگر شما به مذاكرات تدوين پادمان مراجعه كنيد، خيلي روشن است كه بحث ارجاع به شوراي‏امنيت فقط مربوط به زماني  است كه انحراف به جانب تسليحات صورت گرفته باشد.  
   
  پس غير از انحراف به سمت سلاح، هر قصور يا تخلف ديگري لاجرم در خود آژانس بايد حل و فصل شود.  
   بالاتر از اين، در خود پادمان آمده كه حتي اگر فعاليت‏هاي كشوري به سمت كار نظامي‏منحرف شده باشد - يعني بزرگترين جرمي‏كه مي‏تواند مرتكب شود  تا آنجا كه به آژانس مربوط مي‏شود مجازات آن اين است كه اگر آن كشور مواد يا تجهيزاتي از خود آژانس يا كشورهاي عضو آژانس دريافت كرده باشد، بايد آنها را برگرداند. اين حداكثر مجازات آن كشور است. البته اين به آن معنا نيست كه شوراي امنيت از باب آنكه آن كشور تسليحاتي شده اقدامات ديگري هم انجام دهد.  
 اين نشان مي‏دهد كه در خود پادمان هم موضوع اينقدرها كه غربي‏ها آن را بزرگ جلوه داده‏اند، بزرگ و مهم نيست. اساساً زماني كه در اواخر دهه 60 و اوايل دهه 70 معاهده  NPTو توافقنامه پادمان در حال تدوين بود، از آنجا كه اين امتياز بسيار بزرگي بود كه به كشورهاي دارنده سلاح هسته‏اي داده مي‏شد، مجبور بودند خود معاهده منع اشاعه و سپس پادمان را بسيار با احتياط تنظيم كنند تا به كشورهاي ديگر بر نخورد و حاضر به امضاي آن شوند. آن روز اگر مي‏خواستند به اين شكلي كه امروز با كشوري مثل ايران برخورد مي‏كنند، با دنيا برخورد كنند نه معاهده‏اي باقي مي‏ماند و نه پادماني. به همين دليل در هنگام تنظيم پادمان در فضاي آن روز احتياط بسياري ورزيده شد و هيچ جايي كه بشود به سادگي كشوري را متهم كرد و تحت فشار گذاشت، در پادمان وجود ندارد.  
   
  اين تعبير از پادمان كه گفتيد در داخل وجود داشت، آيا تنها بحث حقوقي در آغاز ماجرا بود؟  
  نه، بحث ديگري هم وجود داشت و آن اينكه در داخل عقيده بر مبناي تفسيري از پادمان بر اين بود كه آژانس بايد اثبات كند كه كشور مطالبي را اظهار نكرده است. گفته مي‏شد كه چون از يك طرف آژانس موظف به اثبات اين امر است و معلوم نيست كه به سادگي بتواند چنين چيزي را اثبات كند و از سوي ديگر اگر خودمان در اعلام فعاليت‏ها پيش قدم شويم، احتمال ارجاع پرونده به شوراي امنيت بالاست، پس بهتر اين است كه موارد كمتري اعلام شود. من گمان مي‏كنم اين برداشت صحيح نبود. بر مبناي آنچه در مقررات آژانس آمده در اينجا دست آژانس خيلي باز است. آژانس موظف به اثبات نيست بلكه اين كشور است كه بايد اثبات كند حقيقت را گفته و چيزي را ناگفته نگذاشته و صرف اينكه آژانس قانع نشود، به منزله اين است كه انحراف انجام شده است.  
   
  ماده 21 Cمي‏گويد: اگر صرفاً آژانس اعلام كند كه قادر به تعيين ماهيت برنامه‏هاي يك كشور نيست، پرونده مي‏تواند از جانب شوراي حكام به شوراي امنيت ارجاع شود.  
  دقيقاً. اين برداشت ديگري از پادمان بود كه در داخل وجود داشت. در حالي كه طبعاً اگر برداشتي كه من عرض كردم از ابتدا وجود داشت مبنا اين مي‏شد كه ما خودمان همه فعاليت‏هايمان را اعلام كنيم قبل از آنكه آژانس يكي يكي به آنها پي ببرد.  
   
  البته گويا علاوه بر اين دو راه كه گفتيد، راه خروج از معاهده هم در آن ابتدا به طور جدي مورد بحث بوده است.  
  بله، اين هم مورد بحث بود كه اصلاً برويم و قدم در راه «برخورد» بگذاريم.  
   
  پس اگر صرفا از نظر حقوقي به موضوع نگاه كنيم، وضع تخلفات ما خيلي مهم و جدي نبوده است.   
  از نظر حقوقي تنها مسئله، يك سلسله قصورهايي است كه ما در اعلام بعضي موارد داشته‏ايم و روش جبران اين قصورها هم در خود پادمان آمده است.ما داريم «اقدامات اصلاحي» را براي جبران اين قصورها با سرعت بسيار بالا انجام مي‏دهيم و الان در مراحل نهايي آن قرار داريم. اگر اين اقدامات اصلاحي انجام بشود، ما كمترين مانع حقوقي براي ادامه برنامه‏مان در زمينه توليد سوخت، پيش رو نخواهيم داشت و آژانس نه تنها نمي‏تواند با آن برخورد بكند بلكه موظف به همكاري و كمك نيز هست، فقط با يك ملاحظه. آژانس يك نهاد دوبخشي است. يك بخش آن، بخش پادمان است كه عهده دار مسائل فني -  حقوقي است.   
 بخش ديگر آژانس، شوراي حكام است كه كاملاً سياسي است و اينطور نيست كه همواره برخورد فني  حقوقي كند. اولين قطعنامه‏اي كه از ايران خواست فعاليت‏هايش را معلق كند، در سپتامبر 2003 بود. البته پيش از آن در ژوئن، رئيس شوراي حكام بيانيه‏اي صادر كرده و ايران راترغيب كرده بود تا زماني كه مسائل باقي مانده حل نشده از تزريق گاز خودداري كند. در ادامه آن، گزارش سپتامبر مديركل منتشر شد كه گزارش بسيار منفي بود و در آن گفته شده بود ايران هنوز هم در حال كتمان بعضي مسائل است. بر مبناي گزارش مديركل به اجلاس سپتامبر، شوراي حكام قطعنامه‏اي صادر كرد و در آن از ايران خواست فعاليت‏هايش را به حال تعليق درآورد. اين بخش از قطعنامه كه مربوط به تعليق است از نظر حقوقي هنوز هم قابل بحث است كه آيا شوراي حكام حق دارد يك كشور را -  ولو به طور موقت -  از اعمال حقش محروم كند يا نه؟ اين بحثي دوطرفه است و من صادقانه خدمت شما بگويم: پاسخ حقوقي آن قطعي و روشن نيست. ما استدلال‏هاي خيلي قوي داريم كه شوراي حكام نمي‏تواند چنين كاري بكند اما دست طرف مقابل هم خالي نيست. لذا از نظر حقوقي و بر مبناي پادمان، مسير ما به سمتي است كه همه مسائلمان در حال حل است و هيچ كس منّتي بر ما ندارد. اما درباره جنبه حقوقي مسئله تعليق، موضوع هنوز باز است.  
   
  ماه آگوست 2002 مقطعي است كه بحران فعاليت‏هاي هسته‏اي ايران با افشاي تأسيسات نطنز، آغاز مي‏شود. پرونده ما از اين تاريخ به بعد آرام آرام حالت بحراني پيدا مي‏كند. پرونده در دستور كار شوراي حكام ماه مارس 2003 است، ولي اتفاق خاصي نمي‏افتد اما پيداست كه اين آرامش قبل از طوفان است. در ژوئن 2003 پرونده در دستور كار شوراي حكام هست ولي شوراي حكام فقط به صدور يك بيانيه بسنده مي‏كند كه در آن از ايران درخواست شده با آژانس بيشتر همكاري كند و درباره برنامه‏هايش شفاف سازي كند و ابراز نگراني و... اما قطعنامه‏اي صادر نمي‏شود. تا مي‏رسيم به سپتامبر 2003 كه قطعنامه شديداللحني عليه ما صادر مي‏شود و گزارش البرادعي به شوراي حكام هم فوق العاده منفي است. البته نه در قطعنامه شوراي حكام و نه در گزارش مديركل در سپتامبر 2003 اصطلاح  Breach(نقض تعهد) وجود ندارد. فقط  Failure(قصور) هست. Breach در قطعنامه شوراي حكام نوامبر 2003 مي‏آيد و در گزارش البرادعي به اين شورا كه در واقع اين اولين ارمغان اروپاست به ما. چون اروپايي‏ها بعد از سپتامبر، در اكتبر وارد مي‏شوند و قطعنامه ماه نوامبر  مثل همه قطعنامه‏هاي ديگر  پيشنهاد آنهاست. حالا كاري به اين موضوع نداريم چون به زودي به آن برخواهيم گشت.   
 بالاخره ما در مقابل قطعنامه سپتامبر واكنشي اتخاذ كرديم كه حالا وقتي آدمي‏به عقب بازمي‏گردد و دوباره به آن مي‏نگرد مي‏بيند كه خيلي واقع گرايانه و مبتني بر تحليل صحيح نبوده است. ما آمديم به نامه‏اي كه اروپايي‏ها در ژوئن 2003 به ما نوشته بودند و در آن خواستار ايفاي نقش در پرونده ما شده بودند جواب داديم و سه وزير در اكتبر به تهران آمدند و بيانيه تهران در سعدآباد امضا شد. درواقع آنچه ما را در آن مقطع واداشت پاي اروپايي‏ها را به اين پرونده بگشاييم اين بود كه گمان مي‏كرديم با وجود قطعنامه و گزارش سپتامبر، رفتن پرونده به شوراي امنيت در نوامبر حتمي است و ما به كمك يك جناح قوي در شوراي‏حكام احتياج داريم تا اين اتفاق نيفتد. درحالي كه الان تحليل قابل دفاعي وجود دارد كه مي‏گويد اگر ما درخواست‏هاي  essential urgentرا كه شوراي حكام در قطعنامه سپتامبر طبق مواد 18 و 19 پادمان از ما خواسته بود انجام مي‏داديم  كه داديم  در نوامبر قطعاً به شوراي امنيت نمي‏رفتيم. حالا چه اروپا باشد چه نباشد. مي‏خواهم اولاً شما مجموعه استدلال‏هايي كه در مقطع منتهي به اكتبر در ذهن مسئولان ما وجود داشت و باعث شد به نامه ژوئن سه وزير اروپايي پاسخ مثبت بدهند را يك بار با تمركز بر ناگفته‏ها مرور كنيد و ثانياً عقيده‏تان را درباره انتقادي كه الان توضيح دادم، بفرماييد.  
  از آنجايي كه بناي مسيري كه ما الآن طي مي‏كنيم بر اساس قطعنامه سپتامبر 2003 است، در اينكه بدترين قطعنامه براي ما قطعنامه سپتامبر است،ترديدي نيست و قطعنامه نوامبر را بايد در فضاي‏ديگري ديد. در آن زمان، يعني بعد از قطعنامه سپتامبر 2003 ما چند انتخاب داشتيم:   
 انتخاب اول اين بود كه اصلاً به اين بحراني كه درحال شكل گيري بود كاملاً بي اعتنايي كنيم و راه خودمان را برويم. در اينصورت پرونده ما به شوراي امنيت مي‏رفت. ما مي‏توانستيم در صورت چنين اقدامي‏برخي كاستي‏ها در برنامه‏مان را مرتفع كنيم و طبعاً به اقدامات شوراي امنيت هم نبايد اعتناي چنداني مي‏كرديم. اين راه مي‏توانست ادامه پيدا كند تا برنامه ما به نقطه روشني برسد و همينطور جلو برود تا اينكه يا آنها كوتاه بيايند و خواستار مذاكره با ما بشوند يا اتفاق ديگري بيفتد. اين يك مسير بود كه درباره آن خيلي فكر و بحث شد و اصلاً اينطور نبود كه بدون بررسي كنار گذاشته شود. تا روزي كه تصميم به كار با اروپايي‏ها گرفته شد، اين به عنوان يك انتخاب باقي بود. انتخاب دوم پيش روي ما اين بود كه صرفاً با آژانس همكاري كنيم و هرچه مي‏گويد بپذيريم و انجام بدهيم. اين مسير دوم به ما توصيه مي كرد كه وارد كار سياسي با هيچ مجموعه‏اي از كشورها نشويم و خودمان را وامدار كسي نكنيم.   
 راه سوم هم اين بود كه چون تصميم گيري شوراي‏حكام به هرحال سياسي است، بياييم با يك مجموعه سياسي در شوراي حكام ارتباطي برقرار كنيم و تلاش كنيم معامله‏اي انجام دهيم. درمورد راه حل اول گمان مي‏كنم همه متفق القول بودند تا زماني كه راه حل‏هاي با ريسك پايين‏تر وجود دارد، نبايد سراغ آن رفت و به آن فقط بايد به عنوان راه حل آخرانديشيد. مشكل راه حل دوم اين بود كه ما يك سري مطالب اظهار نشده داشتيم كه معلوم نبود بدنه سياسي شوراي حكام در قبال اظهار آنها چه واكنشي از خود نشان خواهد داد.   
 درست است كه ما مي‏توانستيم مطالبمان را اظهار كنيم و بعد از لحاظ حقوقي به روشني نشان دهيم كه هيچ كدام از آنها به معناي «انحراف» نيست. اما از آنجا كه اساس تصميم گيري‏ها در شوراي حكام، سياسي است هيچ تضميني وجود نداشت كه انجام اقدامات درخواست شده در قطعنامه خطر ارجاع پرونده به شوراي امنيت را به طور كامل مرتفع كند. بدون كار سياسي اين احتمال بسيار بالا بود كه ما همه اقدامات خواسته شده در قطعنامه را هم انجام دهيم و باز پرونده به شوراي امنيت برود. ما اصلاً نمي‏خواستيم چنين اتفاقي بيفتد. اين بدترين اتفاق براي ما بود كه تعليق را اجرا كنيم، پروتكل را اجرايي كنيم، اظهارنامه كامل بدهيم، بازرسي‏ها را هم بپذيريم و پرونده‏مان هم در شوراي امنيت جايي كه آمريكا قدرت مانور بسيار بالايي‏دارد درحال بررسي باشد.   
 بنابراين راه دوم هم خيلي معقول نبود. پس ما ناچار از پيمودن راه سوم بوديم. منتها مسئله آن روز اين بود كه ما براي فعاليت سياسي به سراغ كدام كشور يا كشورها بايد برويم؛ چون به هرحال به همراهي يك جناح سياسي در شوراي حكام نياز داشتيم. يك گزينه پيش روي ما اين بود كه با غيرمتعهدها، چين و تاحدودي روسيه كار كنيم. گزينه ديگر هم كار كردن با ديگر كشورها بود. گزينه اول، حداقل در آن مقطع با وجود تبليغات بسيار سنگيني كه غربي‏ها عليه ايران به راه‏انداخته بودند، انتخاب واقع بينانه‏اي نبود. يعني اين امكان كه كشورهاي غيرمتعهد به اضافه چين و روسيه در آن وضعيت به نفع ما بسيج شوند و پشتيباني قاطعي از ما به عمل بياورند، وجود نداشت.  
   
  يعني درباره توانايي اين مجموعه براي حمايت مؤثر از ايران‏ترديد وجود داشت؟  
  هم درباره توانايي آنهاترديدهايي بود و هم اينكه بالاخره معلوم بود در شوراي حكام كه رأي گيري انجام مي‏شود و نظر اكثريت مبناي كار است، اين كشورها رأي قابل اتكايي ندارند. از زماني كه اتحاديه اروپا تشكيل شده و بعضي كشورهاي بلوك شرق را هم به عضويت خود پذيرفته است، در بسياري از مجامع بين المللي اكثريت كشورهاي صاحب حق رأي در اختيار اروپايي‏هاست. پس يك دليل روشن ما براي‏كار با اروپا اين بود كه آنها در آن مقطع در شوراي حكام اكثريت داشتند. اين هم البته براي ما از همان ابتدا روشن بود كه كار كردن با اتحاديه اروپا كه خودش در پرونده هسته‏اي موضعي خصمانه عليه ما دارد، بسيار دشوار است و در مقابل، با غيرمتعهدها خيلي راحت‏تر مي‏شود كار كرد. اما هم مسئله وزن و توانايي وجود داشت و هم اينكه مثلاً كشوري مثل روسيه در آن زمان موضعي بسيار منفي  حتي تندتر از اروپايي‏ها داشت و اصلاً معلوم نبود حاضر به همراهي  با ما بشود. حتي درمورد غيرمتعهدها هم اين نگراني وجود داشت كه آيا با وجود آن حجم سنگين از تبليغات منفي، آنها حاضر خواهند شد در حمايت از ما به ميدان بيايند.  
   
  البته به زودي معلوم شد كه آنها اين آمادگي را دارند...  
  در آن مقطع اوليه اين برداشت ايجاد شده بود كه حرف‏هاي آمريكايي‏ها واقعيت دارد و ايران واقعاً به سمت تسليحات رفته است. به همين دليل اين احتمال خيلي بالا بود كه حتي ميان غيرمتعهدها هم در حمايت از ايران تفرقه پديد آيد و بعضي از آنها به طرف مقابل بپيوندند. درمورد اروپايي‏ها هم همانطور كه خودتان اشاره كرديد، ما پيش قدم نبوديم بلكه ابتدا آنها در ژوئن نامه دادند و ما فقط به نامه آنها پاسخ مثبت داديم. تحليل آن موقع اين بود كه اگرچه اروپايي‏ها نسبت به فعاليت‏هاي ما موضع منفي دارند اما از اين هم كه پرونده ما به شوراي امنيت برود و موضوع به سمت برخورد كشيده شود، به شدت مي‏ترسند. لااقل فرانسه و آلمان اينطور بودند. اين يك واقعيت بود. در آن مقطع شرايط به گونه‏اي  بود كه آمريكايي‏ها سرمست غرور بودند و مثل يك غداره بند بين المللي نفس كش مي‏طلبيدند.   
 احساس آمريكايي‏ها آن موقع اين بود كه در افغانستان به طور قطعي پيروز شده‏اند و مسئله عراق را هم به زودي جمع و جور خواهند كرد. به نظر ما برنامه ريزي آمريكا اين بود كه با كشاندن پرونده ايران به شوراي‏امنيت، ماجراي عراق را اين بار با تكيه بر مستندات حقوقي و تأييد شوراي امنيت تكرار كند. اما از سوي ديگر ما مي‏دانستيم اروپايي‏ها با وجود اينكه با برنامه هسته‏اي ما شديداً مشكل دارند، از آن طرف به هيچ وجه مايل نيستند آمريكا امكان و فرصت تكرار دوباره ماجراي عراق را پيدا كند. بنابراين انتخاب اروپا براي مذاكره به گمان ما انتخاب معقولي بود. ضمن اينكه ما از همان روز اول مي‏دانستيم كار با اروپا چه دشواري هايي دارد و برنامه ريزي اينگونه شده بود كه اروپا را امتحان مي‏كنيم. اگر جواب داد ادامه مي‏دهيم وگرنه برمي‏گرديم به نقطه اول.  
   
  آنچه من عرض كردم درواقع بر اين مبنا بود كه ارزيابي قطعنامه سپتامبر به عنوان تهديد فوري ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت كه موجب درخواست ما از سه كشور اروپايي براي نقش آفريني در اين پرونده شد، الآن كه به آن نگاه مي‏كنيم، تا حدودي سؤال برانگيز است. طبعاً اگر ما تهديد ارجاع پرونده‏مان به شوراي امنيت را درحالي كه درخواست‏هاي قطعنامه را انجام داده بوديم، تا اين حد «فوري» برآورد نمي‏كرديم، شايد فرصت بيشتر و دست بازتري داشتيم، براي اينكه بينديشيم مشكل سياسي اين پرونده را به چه نحو با هزينه كمتري مي‏توان حل كرد.   
 اينجا بحث اصلي در واقع باز مي‏گردد به شناخت ما از مناسبات ميان دو بخش فني حقوقي و شوراي حكام در آژانس. وقتي بخش پادمان يعني بخش فني  حقوقي آژانس اعلام كند كه كشوري به رغم آنكه ابهامات بسياري در پرونده‏اش وجود دارد اما همكاري فعالانه‏اي را با آژانس آغاز كرده و درخواست‏هاي شوراي حكام را هم عملي نموده است چيزي كه درمورد ايران اتفاق افتاد  ارجاع پرونده به شوراي امنيت توسط شوراي حكام مبناي‏حقوقي خودش را كاملاً از دست مي‏دهد و در چنين شرايطي احتمال آن، چيزي درحد صفر است.   
 اگر شما مي‏خواهيد بفرماييد كه در شوراي حكام كار سياسي مي‏كردند و با توافق پشت پرده سياسي‏رأي جمع مي‏كردند و بدون توجه به همكاري ما با آژانس، پرونده را مي‏بردند به شوراي امنيت، در اينصورت اشكال خيلي روشني كه به ذهن مي‏رسد اين است كه پس ديگر چه دليلي براي همكاري‏ومذاكره وجود دارد؟ اگر موضوع صددرصد سياسي  است آنها كارخودشان را مي‏كردند، ما هم راه خودمان را مي‏رفتيم. نهايتا مي‏خواهم عرض كنم درباره شدت تهديد ارجاع پرونده ايران به شوراي‏امنيت با وجود همكاري‏هاي ما با آژانس به طور كلي در تمام طول اين 18 ماه غلو شده است.  
  چرا؟  
   
  به همين دليل كه عرض كردم. در شرايطي كه شما در حال همكاري فعالانه و فراتر از تعهداتتان با آژانس هستيد و آژانس هم تاييد مي‏كند كه موضوع در حال پيشرفت است، احتمال ارجاع پرونده به شوراي امنيت وجود ندارد، صرف نظر از حضور يا عدم حضور اروپا.  
  شمادر استدلالتان دو مورد را فرض مي‏گيريد كه هر دو قابل خدشه است. مورد اول اينكه شما فرض مي‏گيريد صرف همكاري حقوقي براي اينكه شوراي حكام تصميم سختي اتخاد نكند، كفايت مي‏كرد و فرض دومتان هم ا ين است كه با وجود اين همكاري بخش پادمان «حتما» گزارش مثبتي به شوراي حكام ارائه مي‏كرد. به علاوه اين هم جزو فروض شماست كه اگر موضوع سياسي است پس همكاري اثر چنداني ندارد و همه چيز به اراده آنها بستگي دارد كه بخواهند پرونده را به شوراي امنيت بفرستند يا نه. اين هم مطلق نيست.   
 ببينيد قطعنامه سپتامبر اساسا طوري طراحي شده بود كه پرونده حتما به شوراي‏امنيت برود. در اين قطعنامه هيچ منفذي  براي ما بازگذاشته نشده بود. در داخل هم ديد ما اين بود كه پرونده حتما به شوراي امنيت خواهد رفت. قطعنامه سپتامبرتمام زمينه‏هاي لازم را براي ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت فراهم آورده بود. بنابراين بحث ما در داخل اين نبود كه قطعنامه را اجرا نكنيم. تصميم اين بود كه فعلاً به مقابله نپردازيم لذا ما قصد داشتيم قطعنامه را اجرا كنيم. اما ضمناً نكته مهم براي ما اين بود كه در عين حال كه قطعنامه را اجرا مي‏كنيم، يك تدبير سياسي هم اتخاذ كنيم كه لااقل پرونده به شوراي امنيت نرود و ما فرصتي براي جبران قصورها بيابيم. آنچه مايه نگراني فراوان ما بود اين بود كه هم درخواست‏هاي قطعنامه را اجرا كنيم و هم پرونده به شوراي امنيت برود. لذا تلاش كرديم در عين همكاري با آژانس، آراء سياسي را هم كه يكپارچه عليه ما بود بشكنيم.   
 من فكر مي‏كنم ترديدي در اين نيست كه اين براي ما بهتر بود. ضمن اينكه توجه كنيد ما بيش از آنچه كه در قطعنامه سپتامبر آمده، تعهد اضافي به اروپايي‏ها نداديم. همه آنچه با اروپا برسر آنها توافق كرديم، همان درخواست‏هاي قطعنامه بود. بنابراين ما امتيازي به اروپا نداديم اما در مقابل چيزهايي از آنها گرفتيم كه بزرگترين آنها تضمين ماندن پرونده ما در آژانس بود. روشن است كه اين راه معقول‏تري است كه فقط قطعنامه را در قالب توافق سياسي اجرا كرديم اماچند امتياز سياسي هم گرفتيم.  
   
  ولي توجه كنيد كه ما بدون اروپا از دو شوراي حكام ژوئن و سپتامبر 2003، به سلامت بيرون آمديم. در آن دو شوراي حكام هيچ حمايتي از ناحيه اروپا پشت سرما وجود نداشت و ما صرفا با تكيه بر كار سياسي با غير متعهدها و مهم‏تر از آن فعاليت مستدل و منطقي و به كارگيري هوشمندانه زبان فني حقوقي در شوراي حكام توانستيم تلاش غرب و خصوصا آمريكا را در ارجاع پرونده به شوراي امنيت ناكام بگذاريم. به علاوه همانطور كه عرض كردم گزارش مديركل به اجلاس سپتامبر و قطعنامه سپتامبر اينقدر هم كه مي‏فرماييد تند نيست. گزارش و قطعنامه نوامبر - كه اروپايي‏ها باني آن بودند -  قطعا از آن تندتر است در حالي كه اولين دستاورد همكاري ما با اروپاست و فاصله زيادي با زمان امضاي بيانيه تهران در اكتبر ندارد.  
  ببينيد در دو شوراي حكام ژوئن و سپتامبر 2003 خيلي وضعيت حاد نبود. تازه قطعنامه سپتامبر كه درآمد زمينه براي اعمال فشار به ايران مهيا شد و غرب خودش را آماده كرد تا در شوراي حكام بعدي - يعني نوامبر 2003-  پرونده را بدون زحمت به شوراي امنيت بفرستد. قطعنامه سپتامبر در واقع يك ضرب الاجل به ما بود كه تا نوامبر مسائلمان را حل كنيم.  
   
  ولي زماني كه ما به سپتامبر 2003 رسيديم، حدود 6 ماه بود كه پرونده ما در دستور كار آژانس و شوراي حكام قرار داشت. اينطور نبود كه همه چيز از سپتامبر شروع شود.  
  تا قبل از سپتامبر واقعا وضعيت چندان حاد نبود. در سپتامبر بود كه بخش پادمان آژانس گزارش داد ايران همچنان طفره مي‏رود و از بيان حقايق عمدا خودداري مي‏كند. اين قطعنامه بود كه مي‏توانست مبناي‏يك تصميم گيري  سنگين را عليه ما فراهم آورد. در واقع قطعنامه سپتامبر نمايانگر شكل گيري يك اجماع كامل بين المللي عليه ما بود و اتحاديه اروپا و به طور مشخص سه كشوري كه ما بعدا با آنها وارد مذاكره شديم، به شدت و فعالانه از آن حمايت مي‏كردند. بنابراين در اينكه قطعنامه سپتامبر زمينه را براي يك تصميم گيري تند و تيز عليه ما به خوبي فراهم آورده بود،ترديدي نيست. در ادامه اگر به گزارشي‏كه بخش پادمان آژانس براي  اجلاس نوامبر تهيه كرد دقت كنيم، خصوصا آن چند صفحه‏اي كه بيانگر مسائل سياسي است و معمولا به گزارش مديركل اضافه مي‏شود، كاملا آشكار است كه جهت گيري جامعه بين المللي در مورد پرونده ما به چه سمتي است. در آن بخش از گزارش نوامبر چند نكته وجود دارد كه من توجه شما را به آنها جلب مي‏كنم. اول اينكه به عمد از كلمات و عباراتي استفاده شده بودكه قبلا براي عراق استفاده كرده بودند.   
 در اين گزارش براي اولين بار ادعا شده بودكه ايران مرتكب نقص  )Breach(تعهدات خود شده و حتي به نوعي آن جمله كليدي «عدم پاي بندي به مفاد معاهده» راهم آورده بودند منتها به نحوي آن را پيچانده بودند كه خيلي شفاف و صريح نباشد. دوم اينكه از ايران شفاف سازي كامل خواسته شده بود و نوع دسترسي كه براي رسيدن به اين شفاف سازي از ايران درخواست شده بود رنگ و بوي همان «دسترسي نامحدود» شبيه مورد عراق را داشت و سوم اينكه خواستار استقرار يك «سيستم بازرسي محكم» شده بود. وقتي اين اصطلاح به كار مي‏رود در واقع به اين معناست كه بازرسي‏هاي آژانس كافي نيست و درست شبيه عراق بايد يك سيستم بارزسي ويژه ايران طراحي و اعمال شود. اصولا غربي‏ها تمام صحنه را در فاصله سپتامبر تا نوامبر به گونه‏اي آراسته بودند كه بتوانند مورد عراق را بازسازي و پياده كنند. لذا من شك ندارم كه اگر ما كار سياسي با اروپا را آغاز نمي‏كرديم، پرونده حتما به شوراي امنيت ارجاع مي‏شد و مقدمات را هم براي اقدامات تند در آنجا فراهم آورده بودند. حتي من مي‏خواهم اين نكته را خدمت شما بگويم كه با وجود توافقي كه ما اكتبر با اروپا كرديم هم باز نزديك بود پرونده به شوراي امنيت برود. دليلش هم اين بود كه در آغاز يكي از اين سه كشور - به طور مشخص انگلستان -  به دليل فشاري كه آمريكا به آن وارد مي‏كرد، نتوانست پاي تعهدش بايستد. بوش و بلر در آن مقطع ملاقاتي با يكديگر كردند و بعد از آن موضع انگلستان به اين سمت چرخيد كه موضوع ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت را حتي در چارچوب بيانيه تهران پيش ببرد.   
 من به خاطر دارم كه اين حركت انگلستان منجر به يك دعواي بسيار شديد ما با هيئت اروپايي شد كه در نهايت ما به آنها اعلام كرديم ديگر به توافقنامه سعدآباد پاي بند نخواهيم بود و آماده بشويد براي مقابله؛ كه البته خيلي زود آنها كوتاه آمدند و موضوع در شوراي حكام باقي ماند. عملاً آنچه در گزارش و بعد قطعنامه نوامبر آمده بود، دو تكه كاملا مجزا داشت. يك تكه و بخش آن يعني بخش مقدماتي تلاش مي‏كرد آنچه را كه مطلوب و مورد نظر آمريكا بود در خود داشته باشد و نمايندگي كند، اما بخش اجرايي قطعنامه مي‏گفت كه موضوع در دستور كار شوراي حكام باقي مي‏ماند.  
   
  در قطعنامه‏هاي شوراي حكام، بخش اجرايي مهم‏تر است؟  
  بله، در واقع اصل كار بخش اجرايي است. مثل يك قانوني كه مجلس تصويب مي‏كند؛ اين قانون ممكن است مقدماتي داشته باشد اما بخش تعيين كننده و عملياتي آن همان بندهاي اجرايي است . بخش مقدماتي را اغلب اصلا نگاه هم نمي‏كنند مگر وقتي كه اختلافي در تفسير بندهاي اجرايي پيش بيايد. بنابراين قطعنامه نوامبر، قطعنامه‏اي بود كه باقي ماندن موضوع در شوراي حكام را تثبيت كرد. لذا من عقيده دارم قطعنامه نوامبر خصوصا با توجه به لحن به شدت منفي گزارش مديركل به اجلاس ماه نوامبر، قطعنامه شديد اللحني نبود و لااقل موضوع را در آژانس نگهداشت.  
   
  پس شما بدون كار سياسي، ارجاع پرونده در نوامبر 2003 به شوراي امنيت را قطعي مي‏دانيد؟  
  من در اين باره مطمئنم. منتها حالا گمان مي‏كنم جلسات آن موقع ما ضبط شده باشد؛ ما همان موقع هم حرفمان اين بود كه اين پرونده براي ما يك بحران و تهديد است اما اگر آن را درست مديريت كنيم، مي‏تواند تبديل به فرصت شود. يعني اينطور نبود كه ما با حالت نيازمندي به سراغ اروپا برويم. يك طرف قضيه اين بود كه دستيابي ايران به فناوري چرخه سوخت يك بحران بين المللي عليه كشور به وجود آورده اما طرف ديگر قضيه هم اين بود كه حالا ديگر دنيا فهميده بود ايران بسيار قدرتمندتر از گذشته است. ما از همان موقع عقيده داشتيم اگر بتوانيم بحران را مرحله به مرحله و به خوبي مديريت كنيم، آنوقت مي‏توانيم با استفاده از اين اهرم قدرت جديدي كه براي خودمان فراهم آورده‏ايم، جايگاه بين المللي وخصوصا منطقه‏اي بسيار ممتازي كسب كنيم. ضمن اينكه يكي دو كشور از كشورهايي كه ما با آنها مذاكره مي‏كرديم واقعا به دنبال حل مسائل خودشان با ما هستند و صرفا به دنبال اينكه براي ما درد سر درست كنند، نيستند.  
   
  اينكه آنها براي تعامل با ايران انگيزه دارند از همان نامه ژوئن به خوبي پيداست.  
  بله، ببينيد مثلا فرانسه كه مبتكر اين كار بود يك جايگاهي در منطقه خاورميانه داشت كه عمدتا متمركز در عراق بود اما با حمله آمريكا و اشغال عراق كاملا آن را از دست داد. شما ديديد فرانسه خيلي تلاش كرد تا قضيه عراق به آن شكل پيش نرود اما بعد كه موفق نشد گرفتار احساس خلا بسيار آزاردهنده در منطقه شد. اگر وضع ايران هم شبيه وضع عراق مي‏شد حتما فرانسه و آلمان ضرر بسيارزيادي مي‏كردند. حتي انگليس هم حاضر نبود به همان شكلي كه در رويارويي با عراق كنار آمريكا ايستاد، درباره ايران هم با آمريكا همراهي كند.  
 بنابراين ما از همان روز اول فضايي براي يك تعامل سازنده در پيش روي خودمان مي‏ديديم. به هر حال بعد از شروع كار با اروپا سه اتفاق جديد روي داد. اول اينكه توافق شد ما آنچه را كه تا آن موقع اظهار نكرده بوديم، اظهار كنيم و موضوع همچنان در شوراي حكام باقي بماند. يعني آن نگراني ما كه اگر فعاليت‏هاي اظهارنشده‏مان را اعلام كنيم در شوراي حكام چه اتفاقي خواهد افتاد، مرتفع شد و پرونده در آژانس باقي ماند. اتفاق دوم اين بود كه ما حرفمان و نگراني‏مان اين بود كه اگر مثلاً پروتكل الحاقي را داوطلبانه اجرايي كنيم چه تضميني وجود دارد كه اين مستمسكي نشود براي اينكه بخواهند بيايند به همه جا سرك بكشند و هيچ جاي امني باقي نماند.  
 خود شما آن موقع در كيهان نگراني‏هاي به حقي  دراين مورد داشتيد. يكي از اطمينان‏هايي كه ما مي‏خواستيم اروپا با جايگاه سياسي خودش به ما بدهد همين بود كه مطمئن شويم اين اتفاق نمي‏افتد و پروتكل صرفاً به عنوان ابزاري براي حل و فصل ابهامات هسته‏اي و اعتمادسازي بيشتر باقي خواهد ماند و براي مقاصد ديگر مورد استفاده قرار نخواهد گرفت. و سوم اينكه ما مي‏خواستيم از همان ابتدا روشن باشد كه تعليق يك اقدام داوطلبانه، موقت و به قصد اعتمادسازي است و به هيچ وجه حالت اجباري و تكليفي ندارد. ما اصرار داشتيم به اين موضوع تصريح شود تا راه براي شكستن تعليق درآينده مسدود نشود و فضا براي دستيابي به راه حل باقي بماند، چون اگر تعليق حالت الزامي‏پيدا مي‏كرد بعداً نمي‏توانستيم براي عبور از آن به راه حلي دست پيدا كنيم و چاره‏اي جز برخورد باقي نمي‏ماند.   
   
  شما استدلال كرديد كه ما به دلايل متعدد به گشودن يك جبهه فعاليت سياسي در كنار فعاليت فني  حقوقي نياز داشتيم، اجازه بدهيد با فرض صحت اين استدلال به بحث ادامه دهيم. اينجا باز هم اشكالي وجود دارد و آن باز مي‏گردد به طرف‏هايي كه ما براي كار سياسي انتخاب كرديم، يعني سه كشور اروپايي فرانسه، آلمان و انگلستان.چرا ما مشخصاً به سراغ اين سه كشور رفتيم؟ اين سه كشور در مقابل ما و در كنار امريكا مواضع بسيار نزديكي به هم دارند و تقريباً هيچ اختلاف نظري بين آنها وجود ندارد يا لااقل مي‏توانيم بگوييم تا مدت زيادي وجود نداشت.   
 انتخاب سه كشور با موضع تقريباً واحد به عنوان طرف‏هاي مذاكره كار را براي ما بسيار دشوار كرد چراكه همواره با حاصل جمع نيروي آنها كه نيروي بزرگي هم بود مواجه بوديم، درحالي كه مي‏شد طرفين مذاكره سياسي را به گونه ديگري انتخاب كرد تا فشار بسيار كمتري به ما وارد شود، به اين‏ترتيب كه به جاي اين مجموعه همگون سياسي، يك مجموعه ناهمگون سياسي را به عنوان طرف مذاكره خود انتخاب مي‏كرديم. مثلاً همان موقع پيشنهادي‏وجود داشت كه به جاي سه كشور اروپايي،تركيبي از نماينده (يا رئيس) جنبش عدم تعهد، نماينده روسيه، نماينده چين، نماينده كل اتحاديه اروپا و خود آقاي البرادعي را به تهران دعوت كنيم و با آنها وارد مذاكره شويم. حداقل حسن انتخاب يك مجموعه ناهمگون سياسي به عنوان طرف مذاكره اين است كه اختلاف نظرهاي گاه حاد و تضاد منافع موجود ميان اعضاي اين مجموعه، باعث مي‏شود بخشي از نيروهاي آنها صرف جنگ و دعوا با يكديگر شود و احتمال توافق و اعمال فشار برما از جانب آنها تقليل پيدا كند. اين كاري است كه كره شمالي در طراحي مذاكرات شش جانبه خود به خوبي انجام داد. شش طرفي كه در مورد موضوع كره شمالي با يكديگر به بحث مي‏نشينند خودشان به شدت باهم درگير هستند و همين تقابل‏هاي استراتژيك باعث مي‏شود نتوانند به موضعي واحد كه حاصل آن فشار بيشتر به كره شمالي‏است، دست پيدا كنند. درحالي كه كره خودش رسماً اعلام مي‏كند به جانب سلاح منحرف شده است. البته من گمان مي‏كنم مسئولين ديپلماسي هسته‏اي، بعد از توافقنامه پاريس به اين موضوع پي‏بردند و ازطريق تأكيد بر مذاكره با مجموعه اتحاديه اروپا و نه مشخصاً سه كشور تاحدودي  براي رفع آن تلاش كردند.  
  فكر مي‏كنم جواب اشكال شما خيلي روشن است. شما واقعاً فكر مي‏كنيد آن زمان امكان پذير بود كه ما نمايندگان چين، روسيه، اتحاديه اروپا و جنبش عدم تعهد را دورهم جمع كنيم و ازطريق اين جمع بخواهيم بحران را مديريت كنيم؟!  
   
  چرا نبود؟ اتفاقاً اين كار از مذاكره با سه كشور اروپايي خيلي مؤثرتر به نظر مي‏رسد.  
  شما فرضتان براين است كه جنبش عدم تعهد حتماً يك موضع واحد، قاطع و روشن به نفع ما اتخاذ مي‏كرد.  
   
  نه، چنين فرضي نمي‏كنم.  
  شما مي‏دانيد كه همه اينها مي‏توانند به سرعت در مواضعشان بچرخند.  
   
  بله و در مواقعي هم چرخيدند.  
  يا شما فرضتان براين است كه چين و روسيه حتماً به نفع ما موضع مي‏گرفتند يا اتحاديه اروپا حاضر مي‏شد نماينده‏اي به چنين جمعي بفرستد و اگر اين كار را مي‏كرد بهتر از سه كشور بود. همه اين فرض هاي شما قابل خدشه است.  
   
  نه، من هيچ كدام از اين فرض‏ها را ندارم. من نمي‏گويم اينها حتماً موضعي قاطع به سود ما اتخاذ مي‏كردند، اتفاقاً برعكس، مي‏دانم كه مثلاً چين و روسيه در آن مقطع مواضع گاه تندي عليه ما داشتند. آنچه من مي‏گويم فقط اين است كه اگر اين مجموعه ناهمگون و داراي تضاد منافع دور هم جمع مي‏شدند ،- كه به دليل اينكه همه آنها مايل به ايفاي نقش در اين بحران بودند، اين كار شدني هم بود كار براي ما بسيار ساده‏تر مي‏شد تا اينكه با سه كشور هم رأي به بحث بنشينيم درعين حال كه جبهه سياسي مطلوبمان هم به نحو گسترده‏تري تشكيل شده بود.  
  بسيار خوب. اولاً معلوم نبود درست كردن اين‏تركيب در آن مقطع عملي باشد.  
   
  بسياري عقيده دارند عملي بود.  
  معلوم نيست يا لااقل قطعي نيست. به علاوه درصورت تشكيل چنين جمعي خيلي از اعضا حتماً مي‏گفتند امريكا هم بايد حضور داشته باشد و اين اصلاً به صلاح ما نبود. ما اگر مي‏خواستيم كار كره شمالي را تكرار كنيم، حتماً لازم بود امريكا را هم به عنوان يك طرف در مذاكره بپذيريم.  
   
  من نمونه كره شمالي را صرفاً به عنوان يك الگو مطرح كردم و مقصودم اين نبود كه عيناً اينجا پياده شود.  
  به هرحال خيلي از اين كشورها حتماً مي‏گفتند امريكا هم بايد حضور داشته باشد ولي اين نه درست بود و نه به مصلحت ما چه آن روز و چه امروز. خود اين يك معضلي بود. به علاوه شما بايد توجه كنيد كه معلوم نيست ما با نماينده اتحاديه اروپا درآن جمع مي‏توانستيم مذاكرات آسان‏تري داشته باشيم به نسبت آنچه كه با 3كشور انجام داديم. نماينده جنبش عدم تعهدها هم همينطور ؛ نكته مهم‏تر اين است كه بله، اگر مقصود شما صرفاً اين است كه ما جمعي تشكيل مي‏داديم كه بين اعضاي آن اختلافاتي وجود داشته باشد، حرف شما درست است. اما سؤال اين است كه آيا ما از چنين جمعي مي‏توانستيم نتيجه هم بگيريم؟ آن هم يك نتيجه عاجل درجهت عدم ارجاع پرونده ايران به شوراي امنيت در اجلاس نوامبر2003؟ من گمان مي‏كنم هم اصل تشكيل چنين مجموعه‏اي سخت بود و هم اينكه ما بتوانيم از آن نتيجه دلخواه و مطلوب خودمان را بگيريم.   
   
  اين درباره 3 كشور هم صادق است. آن روز كه ما در اكتبر سراغ 3 كشور اروپايي رفتيم آيا تضميني وجود داشت كه بتوانيم از كار با آنها نتيجه بگيريم؟  
  قبول دارم، اما 3كشور آسان‏تر بود. بالاخره آنها خودشان پيش قدم شده بودند و كار ما فقط اين بود كه صحبت با آنها را شروع كنيم. اما به وجود آوردن تركيبي كه شما از آن حرف مي‏زنيد درآن مقطع پيچيدگي‏هاي بسياري داشت و ضمناً معلوم نبود كه حتي اگر ما مي‏توانستيم با آن‏تركيب به راه حلي برسيم، آنها توان تصميم گيري به نفع ما را داشته باشند.  
   
  حتماً توان اين مجموعه براي عملي كردن توافقشان با ما از توان 3 كشور بيشتر بود. ضمن اينكه لااقل ازحيث منافع ملي ما اختلافات موجود ميان اعضاي آن باعث مي‏شد فشار كمتري برروي ما قرار بگيرد و بخشي از نيروهاي آنها صرف همديگر بشود.  
  اين مبتني بر اين فرض است كه گويي آنها ديگر اصلاً وجود ندارند. ما دو راه داشتيم، يا اينها را دورهم جمع كنيم و با آنها يك جا حرف بزنيم يا اينكه در همان حال كه با تعدادي از آنها توافق مي‏كنيم، كار سياسي‏مان را با ديگر كشورها هم به طور مستقل پيش ببريم.  
   
  اين مورد اخيري كه شما مي‏فرماييد يكي از الگوهايي است كه اتفاقا الآن به طور جدي مطرح است. عده‏اي مي‏گويند ما بايد به جاي كاركردن با مجموعه 3 كشور، با تك تك آنها و ديگر كشورها مانند چين و روسيه و غيرمتعهدها به طور مجزا و مستقل از يكديگر وارد بحث مي‏شديم.  
  اينكه اصلاً جواب نمي‏دهد. راهي كه ما رفتيم اين بود كه گفتيم طرف ما اروپا باشد، در كنار آن با بقيه  كه همه آن مواردي را كه شما مي‏گوييد شامل مي‏شد  به طور جداگانه كار مي‏كنيم. ما بقيه را فراموش نكرديم و با آنها كار كامل و تمام عياري را طراحي كرديم. ضمناً چون شما به ماجراي كره شمالي اشاره كرديد اجازه دهيد من مورد كره شمالي را مختصري تشريح كنم تا معلوم شود چه تفاوت‏هايي ميان ما و كره وجود دارد. درمورد كره شمالي دو نكته اساسي هست: اولاً كره شمالي خيلي زود توافق كرد كه تمام امكانات و توان هسته‏اي‏اش را در مقابل يك نيروگاه آب سبك واگذار كند. اين را نوشت و امضا كرد. مشكل آنجايي پيش آمد كه كره شمالي اعتراض كرد كه امريكايي‏ها زير قولشان زده‏اند و نيروگاهي را كه بايد مي‏دادند، ندادند. ثانياً روشن است كه كره شمالي بيشتر از آنكه دنبال نيروگاه يا به طوركلي توان هسته‏اي باشد، به دنبال دريافت تضمين‏هاي امنيتي از امريكا بود. هنوز هم مسئله‏اش همين است. من به شما اطمينان مي‏دهم اگر همين امروز امريكا تضمين امنيتي روشني درباره عدم فعاليت براي براندازي رژيم كره شمالي به اين كشور بدهد، بسيار بعيد است كه اين كشور روي حفظ توان هسته‏اي‏اش اصرار كند. درواقع تفاوت اصلي ميان ما و كره شمالي اين است كه ما روي حفظ توان هسته‏اي‏مان اصرار داريم اما آنها به دنبال چيز ديگري  هستند.  
 اجازه دهيد اينجا يك نكته ديگر را هم بگويم. اين امكان هنوز هم براي ما وجود دارد كه ما به دنبال تشكيل و كاركردن با مجموعه سياسي ديگري به جز 3كشور اروپايي برويم. فعلاً به آن نقطه نرسيده‏ايم كه چنين نيازي احساس كنيم؛ چون كارمان با 3كشور پيش مي‏رود. اما اگر روزي لازم باشد، آمادگي اين كار را هم داريم.  
   
   
    اروپا بايد از بن‏بست بترسد  
    قسمت دوم‏  
 اشاره:  
 آنچه اين گفت وگو برعهده گرفته درواقع نوعي «تاريخ نگاري انتقادي» پرونده هسته‏اي است. پس از ماه‏ها اكنون اين پرونده در مراحل نهايي خود قرار دارد و دراين مدت هرچه جلوتر آمده‏ايم اطلاعات دقيق تري درباره وقايع گذشته به دست آمده و تصوير آنها واقعي‏تر شده است، به طوري كه براي بسياري از آنچه درگذشته توجيه ناپذير مي‏نمود، اكنون توضيحاتي روشن و قابل اعتنا در دست است. اين گفت و گو تلاش مي‏كند شرايطي فراهم آورد كه حقايق امروز، همين امروز به صورت واقعي خود جلوه كنند و ديگر حاجت به اين نباشد كه زماني دراز بگذرد تا حقيقت پديدار شود. بخش دوم گفت وگو با رئيس كارگروه هسته‏اي مذاكرات ايران و اروپا، بحث درباره تاريخ اين پرونده را با تمركز بر بعضي ابهامات تا آستانه توافقنامه پاريس پي مي‏گيرد و سپس به وقايع پس از امضاي اين موافقتنامه در نوامبر گذشته مي‏پردازد تا وضع فعلي اين پرونده به صورت بهتري فهم پذير شود.   
   
  يكي از بحث‏هاي قابل طرح درباره ديپلماسي هسته‏اي ايران اين است كه يك نگاه كلان و از بالا نشان مي‏دهد نوعي خوش بيني گاه افراطي و فاقد توجيه كافي نسبت به اروپا دربين مسئولان پرونده هسته‏اي ما وجود دارد. ما از روز اول مي‏دانستيم كه اتحادي استراتژيك در موضوع ايران ميان آمريكا و اروپا وجود دارد و اختلافي هم اگر هست تاكتيكي است. اين هم به خوبي برايمان روشن بود كه در مورد پرونده هسته‏اي موضع اين دو، تا حد بسيار زيادي برهم منطبق است. علاوه براين سابقه اروپايي‏ها در كينه ورزي عليه جمهوري اسلامي‏را هم جلوي چشم داشتيم. در واقع براين مبنا هيچ دليلي براي خوش بيني به اروپا وجود نداشت. اما مي‏بينيم كه اين خوش بيني دربين گردانندگان پرونده ما وجود دارد و مهم‏ترين تجلي گاه آن هم آنجاست كه با سرسختي در مقابل دست شستن از اروپا مقاومت مي‏كنند.   
 اين موضوع آنقدر جدي است كه من مي‏توانم بگويم يكي از نام‏هايي كه براي ديپلماسي ما كاملا مناسب است اين است كه بگوييم اين ديپلماسي، ديپلماسي «اعطاي فرصت‏هاي پي درپي به اروپا» است. جاي‏جاي ديپلماسي  ما پراست از فرصت‏هاي مكرري كه ما به اروپا داده‏ايم و اروپايي‏ها تقريبا در همه آنها  بدون استثنا  به ما خيانت كرده‏اند. من قبل از اينكه بخواهم اين بحث را بسط بيشتري بدهم و نمونه‏هايي ذكر كنم، مي‏خواهم عقيده شما را دراين باره بدانم. اروپا دراين مدت چگونه درچشم شما جلوه مي‏كرد؟ به عنوان يك دشمن، يك بازيگر سودجوي ماهر كه به دنبال حداكثر كردن سود خودش است يا به عنوان يك دوست كه دارد تلاش مي‏كند مشكل ما حل شود؟  
  ببينيد وقتي شما با مخالفتان مذاكره مي‏كنيد روشن است كه كار سخت‏تر است. اما حسن آن اين است كه اگر به نتيجه برسيد لااقل مشكلي را حل كرده ايد. ما مي‏دانستيم كه موضع اروپا مخالف ما است اما از اينكه با اين موضع مخالف رويارو شويم و آن را به چالش بكشيم، واهمه‏اي نداشتيم. اما در مورد سؤال شما من هرگز درهيچ كدام از صحبت‏ها و بحث‏ها حتي نشانه‏اي نديده ام كه دربين مسئولين پرونده هسته اي، اثري از خوش بيني غيرمنطقي و حتي خوش بيني نسبت به اروپا وجود داشته باشد. خود من هم كه به هيچ وجه خوش بين نيستم. اصولا من عادت دارم به مسائل با وسواس فوق العاده نگاه كنم و همواره تلاش مي‏كنم براي بدترين وضعيت آماده باشم. گمان مي‏كنم دربين مسئولين هم تا آنجا كه به تصميم گيري‏ها منجر مي‏شد، همين ديد و رويه وجود داشت.  
   
  ولي ما كه به عنوان ناظر اين پروسه (يا شايد هم پروژه) را از بيرون تماشا مي‏كرديم برداشتمان لااقل در بعضي مواقع اين نبود. اگر اجازه بدهيد به چند مورد اشاره كنم.  
  اشكال از اطلاع رساني ما است. من اين را قبول دارم. اين يك مقدار به خاطر محدوديت‏هايي است كه ما به دليل حضور در مذاكرات براي سخن گفتن و اطلاع رساني با آن روبه رو بوديم و نمي‏توانستيم صريح حرف بزنيم؛ يك مقدار هم، بازمي‏گردد به اينكه ما اساساً فرصتي براي يك طرح ريزي رسانه‏اي و تبليغاتي براي اين پرونده نداشته‏ايم. ديگران هم به جز شما اين اشكال را به ما وارد كرده‏اند و اين ناشي از ضعف اطلاع رساني ما است. ما نتوانستيم يا امكانش را نداشتيم كه حقيقت را براي رسانه‏ها و افكار عمومي‏بازگو كنيم و لذا اين شبهه به وجود آمده كه ما به اروپا خوش بين هستيم. اين مطلقاً حقيقت ندارد و با آنچه واقعا بوده صددرصد مغايرت دارد.  
  حالا اجازه دهيد من يك نمونه از روندهاي حاكم بر ديپلماسي هسته‏اي ايران را كه موجب شده اين گمان پديد آيد كه مسئولان اين ديپلماسي زياده از حد به اروپا خوش بين هستند تشريح كنم تا شما درباره آن توضيح دهيد. در طول اين 18 ماه كه از محوريت اروپا در ديپلماسي هسته‏اي ما مي‏گذرد (از زمان امضاي بيانيه تهران در اكتبر 2003 تاكنون)، تقريبا مي‏شود گفت اروپا به هيچ يك از تعهداتش در مقابل ما به درستي عمل نكرده است.   
  موارد را بگوييد.  
   
  عرض مي‏كنم. اما در مقابل اين عهدشكني‏هاي پي درپي اروپا كاري كه عملا ما كرده‏ايم اين بوده كه برويم عهد ديگري با اروپا ببنديم تا آن را هم بشكند! تعهدات متقابل ايران و اروپا در توافقنامه تهران را درنظر بگيريد. دراين بيانيه ما به سه مورد متعهد شديم و اروپايي‏ها هم به سه مورد. تعهدات ما شامل تعليق، پروتكل و شفاف سازي و اظهاركردن مطالب اظهار نشده بود و تعهدات اروپا بستن پرونده ما در آژانس، همكاري در زمينه فناوري صلح آميز هسته‏اي و تلاش در جهت عاري‏سازي خاورميانه از سلاح‏هاي هسته‏اي. ما به هر سه تعهد خودمان -  كه موارد كاملا مشخصي بود  به طور كامل عمل كرديم و اروپا به هيچ كدام از تعهداتش  كه مواردي مبهم و كلي است عمل نكرد.   
 در چندماه بعد از امضاي بيانيه تهران، تحركات اروپا نشان مي‏داد تقريباً هيچ ارزشي براي آنچه در قالب آن بيانيه به آن متعهد شده قائل نيست و اراده‏اي برانجام آن ندارد. جلوتر كه مي‏آييم در فوريه 2004 به جاي آنكه پيمان شكني اروپا و عمل نكردن به تعهداتش در چهارچوب توافقنامه سعدآباد ما را محتاطتر كرده باشد، توافقنامه ديگري در بروكسل با اروپا امضا مي‏كنيم كه طبق آن ايران مي‏پذيرد ساخت و مونتاژ قطعات ماشين‏هاي سانتريفيوژ را متوقف كند و در مقابل اروپا متعهد مي‏شود پرونده ايران را در اجلاس ژوئن 2004 ببندد. اروپا در ژوئن نه فقط به اين تعهد خودش عمل نكرد بلكه به تعبير آقاي موسويان يك گروگان گيري سياسي هم انجام داد. يعني با وجود اينكه بخش فني  حقوقي آژانس آماده اعلام رفع كامل ابهامات موجود در پرونده ما بود، به آژانس فشار آوردند كه اين كار را نكند و چند ابهام را به گروگان گرفتند تا شايد بتوانند بر سر غني سازي با ما معامله كنند. باز اگر جلوتر بياييم و در نوامبر 2004 به توافقنامه پاريس برسيم موارد متعددي در قالب اين توافقنامه وجود دارد كه اروپا آنها را زير پاگذاشته است، از مورد مربوط به منافقين تا  WTOو بعد تحريف عمدي مفاد توافقنامه (كه درباره آن بحث خواهيم كرد) و نهايتاً عدم جديت اروپا در زمينه به نتيجه رسيدن بحث تضمين‏هاي متقابل كه بارها اعتراض مسئولان پرونده هسته‏اي را هم برانگيخته است. من بدون آنكه بخواهم روي جزئيات بيش از حد تكيه كنم مي‏خواهم استدلال كنم كه «عهدشكني» يك رويه در رفتار اروپايي‏ها بوده و هرگز از جانب ما با واكنش تندي روبه رو نشده است. رفتار ما طوري بوده كه گويي تحت هيچ شرايطي دست از دامن اروپا نخواهيم كشيد و آنها هرچه بدعهدي كنند، تحمل خواهيم كرد.  
  شما به نمونه‏هاي خيلي روشن و مشخصي اشاره نكرديد و مقداري از آنچه هم كه گفتيد درست نيست. منتها من دراين بحثي كه مي‏كنيم يك مقدار با احتياط حركت مي‏كنم چون خود ما خيلي بيش از شما به اروپايي‏ها انتقاد داريم و انتقادها را هم خيلي بي رودربايستي با آنها مطرح مي‏كنيم و لحنمان هم خيلي تندتر است از آن چيزي كه ممكن است شما فكر كنيد. ما تا امروز بيش از چند بار براي اروپايي‏ها كاملا روشن كرده‏ايم كه مطلقاً هيچ ابايي و واهمه‏اي از اين بابت كه مذاكرات را در هر مقطعي‏ترك كنيم نداريم و در آن صورت قطعا اين اروپايي‏ها هستند كه ضرر مي‏كنند. بارها خيلي جدي اين بحث را با آنها مطرح كرده‏ايم و هربار آنها بوده‏اند كه آمده‏اند و از ما خواسته‏اند كه كوتاه بياييم و ادامه دهيم. فضاي مذاكرات به هيچ وجه اينگونه نيست كه ما حتي لحظه‏اي به اروپا اجازه داده باشيم فكر كند كه احتياج به مذاكره با آن داريم. دليلش هم اين است كه واقعيت اين نيست و آنچه در دل ما است و عقيده ما است اين نيست. ما با اين اعتقاد مذاكره مي‏كنيم كه هيچ اهميتي ندارد با اروپا به نتيجه برسيم يا نه و مذاكرات به بن بست برسد يا نه. فقط مي‏خواهيم اگر روزي به بن بست خورديم، كشور و مردم به‏اندازه كافي توجيه باشند كه ايران تمام تلاش خودش را كرد كه با روش‏هاي مسالمت آميز از حقوق خودش پاسداري كند و اگر بن بستي پديد آمده به اين دليل است كه طرف مقابل لجاجت مي‏كند يا قصد زورگويي دارد يا اراده‏اش چيز ديگري است يا... آنوقت مي‏توانيم به دنبال اعمال حقوق خودمان برويم و مردم هم قطعاً اگر مقابله‏اي لازم باشد از آن حمايت خواهند كرد. اين در مذاكرات كاملا براي اروپايي‏ها روشن است. بله، گاهي البته اين توهم به دليل خبرهايي كه از اين طرف و آن طرف به گوش آنها مي‏رسد، برايشان پديد آمده كه ايران نهايتا اهل معامله است و كوتاه خواهد آمد، ولي آنچه در مذاكرات مي‏بينند صددرصد خلاف اين است.   
 ما در موضعمان كاملا جدي هستيم، تعارف هم نداريم. كاش من مي‏توانستم مواردي از محتواي مذاكرات را اينجا تشريح كنم. كم نبوده مواردي كه ما به اروپايي‏ها اعلام كرده‏ايم ديگر مذاكره‏اي نداريم و همه چيز تمام شد اما باز آنها بوده‏اند كه رفته‏اند از مافوق‏هايشان اجازه گرفته‏اند و از ما خواهش كرده اند كه ادامه دهيم و بعد هم به تدريج از مواضع غيرمنطقي شان كوتاه آمده و آن را اصلاح كرده‏اند. اساس تعهد تهران اين بود كه پرونده ما به شوراي امنيت نرود و در شوراي حكام حل شود. اما نيامده بود كه پرونده ما بايد از دستوركار شوراي حكام خارج شود.  
   
  اين دو تقريباً يكي است. وقتي حل شد خود به خود از دستور كار هم خارج مي‏شود. اما ما اراده‏اي براي حل هم از ناحيه اروپا نمي‏بينيم.  
  به هرحال در آن زمان بحث بستن پرونده نبود. بقيه مسائل هم مانند همكاري‏هاي تكنولوژيك يا خاورميانه عاري از سلاح هسته‏اي، انتظارات و بحث‏هاي دراز مدت ما بود و توقع هم نداشتيم كه فوري محقق شود. در نوامبر 2003ما اعتراضاتي  به متن و لحن قطعنامه داشتيم اما اينكه بگوييم آنها اساس تعهدشان را در قالب بيانيه تهران زيرپا گذاشتند، مشكل بود. چون اساس تعهد آنها همانطور كه عرض كردم اين بود كه پرونده به شوراي امنيت نرود و نرفت. توافقنامه بروكسل هم خيلي مقدمات داشت. آن موقع بحث بر سر دامنه تعليق بود. ما بعداز امضاي بيانيه تهران فقط گازدهي را معلق كرديم و قبول نداشتيم كه بايد ديگر فعاليت‏هاي مربوط به چرخه سوخت را هم معلق كنيم، اما اروپايي‏ها اصرار داشتند كه چون در بيانيه تهران تعيين گستره تعليق به عهده آژانس نهاده شده و عقيده آژانس دراين باره بيش از آن مقداري است كه ما معلق كرده‏ايم، بايد موارد باقي مانده را هم معلق كنيم. راجع به اين خيلي صحبت‏ها شد. نهايتا اروپايي‏ها پيشنهادي آوردند كه شما ساخت و مونتاژ قطعات را معلق كنيد ما پرونده را در ژوئن از دستور كار شوراي حكام خارج مي‏كنيم.   
 ما اين را خيلي روشن در توافقنامه بروكسل نوشتيم اما در ژوئن اين اتفاق نيفتاد، ما هم برگشتيم به وضع سابق و از آن بخش از تعليق كه در قالب توافقنامه بروكسل انجام داده بوديم، بيرون آمديم. اين اتفاقا از اين بابت خوب بود كه ميزان توان اروپايي‏ها را هم به ما و هم به خود آنها نشان داد و از آن به بعد ديگر نمي‏توانستند خيلي از موضع قدرت در مذاكرات حرف بزنند. البته گزارشي كه در ژوئن 2004 از آژانس درآمد هم بسيار شيطنت آميز بود. من اطمينان دارم درون آژانس كساني بودند كه گرايش آمريكايي داشتند و از توافق ما با اروپا هم مطلع شده بودند و به همين دليل گزارش را طوري‏نوشتند كه امكان عمل اروپا به تعهدش فراهم نشود.  
   
  يعني  شما گمان مي‏كنيد اروپا در ژوئن آماده خارج كردن پرونده ما از دستور كار شوراي حكام بود؟  
  من فكر مي‏كنم اروپا در آن مقطع از اين بابت كه موضوع را از دستور كار شوراي حكام خارج كند مشكلي نداشت؛ چرا كه نگران بود اگر اين كار را نكند، ايران مطابق توافق بروكسل تعليق قطعه سازي و مونتاژ را بشكند و كارش را ازسر بگيرد. نه اينكه اروپا دلش بخواهد به ما امتياز بدهد بلكه نگران عواقب عدم اجراي تعهداتش بود.  
   
  ببينيد آقاي دكتر! بحث من چيز ديگري بود. اينكه شما مي‏فرماييد مربوط مي‏شود به اينكه اروپا مثلا توافقنامه بروكسل را نقض كرد، ما هم برگشتيم به ماقبل توافق. اينكه حداقل كاري است كه ما بايد مي‏كرديم. بحث بر سر اين است كه معناي  اينكه ما توافقي بكنيم، طرف مقابل توافق را نقض كند و ما دوباره برويم با او توافق ديگر بكنيم چيست؟ آيا اين رفتار اروپا نبايد ما را به اين نتيجه مي‏رساند كه اروپا يا نمي‏خواهد به تعهداتش عمل كند و دارد ما را بازي مي‏دهد، يا توان عمل به تعهداتش را ندارد و هركدام كه باشد بايد در ادامه اين روند تجديدنظر مي‏كرديم. تجديدكردن عهدها با اروپا، درحالي كه آنها عهدهاي قبلي را زير پا گذاشته‏اند؛ اين است كه محل اشكال است.  
  اين حرف شما درست است. بعداز ژوئن خيلي ما بحث داشتيم كه با اروپايي‏ها ادامه بدهيم يا نه. خيلي هم طول كشيد تا ما دوباره به اين نتيجه برسيم كه چگونه مذاكرات را ادامه بدهيم. از آن به بعد بود كه ما تلاش كرديم به سمت قطعي شدن امكان وجود راه حل برويم و امروز آنچه مي‏بينيم نتايج همان تدبير است. برداشت‏هاي مختلف مي‏تواند وجود داشته باشد، اما ما همواره با اروپايي‏ها باترديد نسبت به نيات و توانايي‏هاشان برخورد كرده‏ايم، دليلش هم اين بوده كه واقعيت اين است، هنوز هم ما نسبت به اراده و خصوصا توانايي اروپا در زمينه دستيابي به يك توافق محكم‏ترديد داريم.  
   
  سياسي كردن موضوع پرونده هسته‏اي يك اشكال ديگر هم دارد. ببينيد وقتي ما مي‏آييم و وجه سياسي اين موضوع را تا اين حد بزرگ مي‏كنيم بايد توجه داشته باشيم كه انبوهي از مشكلات واقعي و سوءتفاهمات سياسي بزرگ و كوچك و فراتر از آنها بسياري اختلاف نظرهاي حاد ايدئولوژيك ميان ما و غرب وجود دارد كه به اين سادگي قابل حل و فصل نيست. وقتي ما پرونده هسته‏اي را از اين زاويه نگاه مي‏كنيم كه اين بايد مبدئي باشد براي حل مسائل ما با غرب و ارتقاي فوق العاده مناسبات ما و اروپا، خب آنها مي‏آيند اين همه مسئله سياسي ايدئولوژيك را يك جا پيش مي‏كشند و كار آنقدر سخت مي‏شود كه پرونده هسته‏اي  كه روز اول يك فرصت براي امتيازگيري ما از غرب بود، مي‏شود يك تهديد. ما الان اصلا داريم سرچه چيز مذاكره مي‏كنيم؟ حل مسئله هسته‏اي يا ارتقاي همه جانبه روابط با اروپا؟  
  اين بحثي است كه ما هم به آن توجه داشته‏ايم. شايد قضاوت قطعي دراين باره اين موارد سطح مناسبات ايران و اروپا آنقدر ارتقا پيدا كند و روابط چنان گسترده و مستحكم شود، كه به هم زدن آن براي هيچ كدام از دوطرف نصرفد. آقاي ظريف هم جايي گفته‏اند: تضمين‏هاي عيني ما اساساً چيزي جز تضمين‏هاي قطعي‏اروپا نيست. حالا بحث سر اين است كه وقتي ما مي‏گوييم بهترين تضمين عيني از جانب ما ارتقاي فوق العاده سطح روابط است، در واقع داريم كار را براي خودمان بسيار سخت مي‏كنيم. اين بسيار سخت است كه ما بتوانيم مجموعه بزرگي از مسايلمان را با اروپا (و غرب) حل كنيم تا اين بشود تضمين عيني. چرا ما زير يك چنين بار سنگيني رفتيم؟  
  بحث‏هاي سياسي  امنيتي و اقتصادي -  فناوري انجام شده، بحث‏هاي خيلي پيچيده‏اي نيست. يعني بحث‏ها مديريت شده كه وارد آن بخش‏هايي كه مي‏تواند براي هريك ازطرفين حساسيت برانگيز باشد و چالش‏هاي جديد به وجود بياورد، نشود. اما اين را هم شما در نظر بگيريد كه بالاخره ما به توان هسته‏اي‏مان چگونه بايد نگاه بكنيم؟ آيا صرفاً نگاهمان بايد رفع تهديد باشد يا اينكه بايد به آن به عنوان يك فرصت نگاه كنيم. ما هرچه جلوتر مي‏رويم مي‏بينيم از دل اين بحران فرصتي براي ارتقاي روابط پديد آمده است. اروپا هم ازطريق حل بحران هسته‏اي به دنبال ارتقاي روابط است. اين چيزي است كه ما به وضوح مي‏بينيم. هريك از سه كشور هم با الفاظ و تعابير خاص خودشان اين را به ما گفته‏اند.   
 شما مي‏دانيد كه بحث ارتقاي روابط با اروپا مدت‏هاست در كشور ما مطرح است. ما پيش از اين، سال‏ها با اروپا ديالوگ انتقادي داشته‏ايم و پس از آن ديالوگ سازنده، اما هيچ وقت بحث به جايي نرسيده بود كه به طور جدي درباره ارتقاي روابط صحبت شود. اگر شما به متن آن مذاكرات مراجعه كنيد مي‏بينيد هردوطرف اذعان دارند كه فاصله تا جايي كه بشود درباره ارتقاي روابط صحبت كرد، خيلي زياد است. اصلا در آن متون بحثي درباره ارتقاي روابط به ميان نيامده است.  
   
  مي‏خواهيد بگوييد مسئله هسته‏اي ما روند ارتقاي روابط با اروپا را تسريع كرد؟  
 بله، الان اروپا به دنبال ارتقاي روابط است و ما هم مشكلي نداريم.  
   
  اما آيا نبايد ابتدا مسئله هسته‏اي حل بشود تا بعد زمينه براي ارتقاي روابط فراهم شود؟  
  مقصود ما اين بود كه بحث‏ها در دو كار گروه غيرهسته‏اي منجر به حل زودتر بحث هسته‏اي بشود نه اينكه آن را پيچيده‏تر كند.  
  فكر مي‏كنيد درعمل اين اتفاق افتاده؟  
  درعمل به اينجا رسيديم كه در مقطع فعلي ديگر بحث در دو كار گروه غيرهسته‏اي كافي است و الان بحث در آن دوكار گروه تعطيل شده تا ببينيم بحث هسته‏اي به نتيجه مي‏رسد يا نه.  
   
  بسيار خوب. به موضوع چرايي گسترش بحث به مسائل غيرهسته‏اي با اروپا باز خواهيم گشت. اگر اجازه دهيد بحث را از مقطع امضاي توافقنامه پاريس پي بگيريم. ايران اكنون در حال انجام مذاكراتي با اروپا در قالب سه كار گروه هسته‏اي، سياسي امنيتي و اقتصادي  فناوري است. اين مذاكرات بر مبناي توافقنامه‏اي انجام مي‏شود كه در 15 نوامبر 2004 در پاريس، ميان ايران و سه كشور اتحاديه اروپايي به امضا رسيد. مشكل اساسي از روزي كه اين توافقنامه امضا شده تا امروز، اين بوده كه دوطرف ايراني و اروپايي دو برداشت كاملا متفاوت از متن توافقنامه و از مذاكرات عرضه مي‏كنند. طرف ايراني مي‏گويد با اروپا بر سر اين موضوع توافق كرده است كه تضمين بدهد فناوري غني سازي‏اش هرگز به جانب مقاصد غير صلح آميز منحرف نخواهدشد و در ازاي واگذاري اين تضمين‏ها انتظار دارد بتواند درفضايي آرام و به دور از بحران توليد سوخت خود را آغاز نمايد.   
 اما اروپايي‏ها توافقنامه پاريس را طور ديگري تفسير مي‏كنند. آنها مي‏گويند دراين توافقنامه يك «تعليق محدود» را به ايران تحميل كرده‏اند و اميدوارند در ادامه روند مذاكرات بتوانند آن را تبديل به يك «تعليق نامحدود» يا «توقف» بكنند. يعني  Suspentionرا تبديل كنند به .Secession در واقع ايران و اروپا در فهم توافقنامه پاريس به دو راه كاملا مخالف مي‏روند. ايران اين توافق را مقدمه آغاز غني سازي خود مي‏داند و اروپا آن را مقدمه توقف كامل غني سازي در ايران. اروپا اخيرا با مشاركت آمريكا درصدد ارائه بسته‏اي از مشوق‏هاي اقتصادي، سياسي، امنيتي و... به ايران است تا ايران را به صرف نظر كردن از غني سازي اورانيوم راضي كند اما مقامات ايراني بارها گفته‏اند كه ايران غني سازي را حق مسلم خود در چارچوب NPT مي‏داند و حتي به قيمت تقابل از آن نمي‏گذرد. خلاصه اينكه به نظر مي‏رسد لااقل يكي از دو طرف در فهم توافقنامه پاريس دچار سوءتفاهم است.  
  من فكر مي‏كنم سوءتفاهمي وجود ندارد.  
   
  حتي براي اروپايي‏ها؟  
  به هيچ وجه. سوءتفاهمي در كار نيست. بحث خيلي روشن است. در اكتبر 2003 وقتي سه وزير اروپايي مي‏خواستند به تهران بيايند، اروپايي‏ها اصرار داشتند كه معلوم شود بر سر چه چيزي مي‏خواهيم مذاكره كنيم. بالاخره وقتي كه شب آمدن وزرا شد، بحث اصلي اروپايي‏ها اين بود كه تمام اين اقدامات به هدف «توقف غني سازي» انجام مي‏شود. اروپايي‏ها از روز اول كه به تهران آمدند حرفشان اين بود كه ما بايد يك ديد روشني از شما داشته باشيم كه مي‏توانيم با شما بر روي توقف به نتيجه برسيم. خب اين به طور قطعي رد شد.   
 همان موقع به آنها گفتيم كه اگر بناي شما اين است ديگر اصلا با هم صحبتي‏نداريم. نهايتا بحث‏ها به اين منجر شد كه كلمه «توقف» از مكتوبات درآمد اما اين به اين معنا نيست كه از اذهان اروپايي ها هم درآمد. توقف هنوز براي آنها يك آرزو يا بهتر بگويم يك «ديد» بود. ببينيد، عقيده‏اي از ابتدا وجود داشت كه طرف اصلي دعواي ما كه اروپا نيست. ما هميشه بر سر اين موضوع حرف داشته‏ايم. حتي آن زماني كه ديالوگ انتقادي با اروپا مطرح شد، ما مي‏گفتيم در اين ديالوگ فقط بايد بياييم بر سر مسائل معمولي و عادي روابط دو جانبه حرف بزنيم؛ چون در دعواهاي اصلي سياسي، طرف ما اروپا نيست.   
 مثلا اگر اروپايي‏ها آمدند گفتند بياييد درباره سلاح‏هاي كشتارجمعي بحث كنيم، حرف ما اين بود كه به آنها بگوييم به شما چه مربوط است؟! اين كه اصلا دعواي شما نيست. اصلا فرض كنيد كه ما بنشينيم با اروپا به يك راه حلي برسيم. آيا اروپا مي‏تواند با ما توافق كند؟ معلوم است كه نمي‏تواند. اصلا جايگاهش را ندارد. چون اروپايي ها هميشه مي‏گويند ما خيلي به ضوابط و قواعد بين المللي متعهد هستيم و تصميماتمان را بر آن مبنا مي‏گيريم، در اين چارچوب، نگراني‏هايي داريم و مي‏خواهيم حل كنيم. اما آنچه بين ما و آمريكا وجود دارد اين است كه آمريكا اصلا اعتنايي  به معاهدات و قوانين بين المللي ندارد، صرفا يك سري اتهاماتي را عليه ما مطرح مي‏كند، ما هم صدجور دعوا سر آن داريم. اين‏ها هم مانده است تا حالا روزي ببينيم به كجا مي‏رسد. لذا اروپا جايگاهش هيچ وقت اين نبوده كه در اين موضوعات طرف دعواي ما باشد. اروپا مي‏داند هيچ مبناي حقوقي ندارد ولي‏براي آمريكا تعارض يا خلأ حقوقي  اصلا موضوعيت ندارد. ديدگاه توقف براي اروپا ديدگاهي بسيار سست و شكننده است.  
   
  پس اروپايي‏ها گفتند ذهنيت ما توقف است و عوض هم نمي‏شود؟  
  نه، نگفتند كه «عوض نمي‏شود». اين را ديگر نگفتند. گفتند ديد ما اين است. يعني آن موضع سخت و قاطعي كه در ابتدا داشتند به تدريج تبديل شد به يك اميد. ممكن است در رسانه‏ها توقف را به عنوان موضع خودشان ابراز كنند، اما پاي ميز مذاكره كه مي‏آيند مي‏دانند اين دست نيافتني است.  
  ملاحظه كنيد آقاي دكتر، من درباره مدلول متني به نام توافقنامه پاريس صحبت مي‏كنم. اين متن به دو صورت متفاوت از جانب ما و اروپايي‏ها تفسير مي‏شود. قبول نداريد كه اين اختلاف تفسير وجود دارد؟  
  واقعيت اين است كه براي ما روشن بود اينكه اروپا بر روي توقف اصرار مي‏كند، به اين دليل نيست كه اين موضع قطعي آن است. تحليل ما اين بود كه اروپايي‏ها با خودشان فكر مي‏كنند حالا كه به عنوان يك مجموعه سياسي وارد اين بازي شده‏اند، برايشان بسيار شيرين و عالي خواهد بود اگر بتوانند توقف غني سازي را از ايران بگيرند. آن وقت مي‏توانند بروند اين را به آمريكا بفروشند و بگويند ما رفتيم با مذاكره از ايران توقف گرفتيم در حالي كه شما مي‏خواستيد با دعوا و درگيري به اين هدف برسيد و تازه آخرش هم نمي‏توانستيد. بنابراين اينكه اروپا آرزو داشته باشد كه بتواند ايران را راضي به توقف غني سازي كند، اصلا براي  ما عجيب نيست، البته آرزو بر جوانان عيب نيست اما براي اين اروپايي‏هايي كه بالاخره بايد آنقدر به بلوغ رسيده باشند كه بتوانند امور واقعي را از امور فانتزي تفكيك كنند، همين مقدار هم عيب است. اما به هر حال اروپايي‏ها ذهنيتشان اين است كه حالا كه وارد اين صحنه سياسي بزرگ بين المللي شده‏ايم و آمريكا هم دائم دارد آن را بزرگ مي‏كند، اگر بتوانيم توقف را از ايران بگيريم، خب چه چيزي از اين بهتر؟!  
   
  پس اين موضع حداكثري اروپاست.  
  بله، آنها مي‏پندارند كه اگر بتوانند از ايران توقف بگيرند اين سه كشور در چارچوب اروپا و اروپا در دنيا در اوج سياسي قرار مي‏گيرد و از آن به بعد در هر موضوع سياسي مي‏توانند ادعا كنند، حرف اول را در دنيا مي‏زنند. بنابراين اروپايي‏ها براي اين مقصود تلاش مي‏كنند و هر راهي به روي آنها بسته شود، از راه ديگري وارد مي‏شوند.  
   
  سؤال من درباره الزامات حقوقي بود كه توافقنامه پاريس براي طرفين امضا كننده آن ايجاد مي‏كند. اين در واقع يك بحث تفسيري است. اروپا وقتي از توافقنامه پاريس حرف مي‏زند مي‏گويد: ايران در اين توافقنامه متعهد شده «تضمين‏هاي عيني» بدهد كه فناوري‏اش به جانب مقصد غيرصلح آميز منحرف نشود، اما جايي در توافقنامه نوشته نشده كه اين تضمين‏هاي عيني حتما مساوي «توقف» نيست. در حالي كه ايران مي‏گويد اين پيش فرض توافقنامه است.  
  ببينيد، همانطور كه قبلا بحث كرديم اروپا در فوريه سال گذشته متعهد شده بود كه در ژوئن پرونده ما را از دستور كار شوراي حكام خارج كند. اما اين كار را نكرد. حالا يا نخواست يا نتوانست، كه من فكر مي‏كنم نتوانست. به هر حال فرقي  نمي‏كند و آنها نتوانستند به تعهدشان عمل كنند. ما بعد از آن مقطع جلساتي داشتيم كه در آن جلسات آنها مي‏گفتند به تعليق برگرديد، ما هم مي‏گفتيم شما خراب كرديد. يعني‏جلساتي  بود كه فقط از همديگر ايراد مي‏گرفتيم و هر كسي تقصير را به گردن طرف مقابل مي‏انداخت. در كنار اين جلسات رسمي به تدريج صحبت‏هاي غيررسمي شكل گرفت، بر اين مبنا كه اروپايي‏ها مي‏گفتند: ما در اين شرايط و فضا و با اين تبليغات سهمگيني كه آمريكايي‏ها به راه‏انداخته‏اند، امكان ندارد بتوانيم درباره غني سازي با شما با آرامش صحبت كنيم و راهي براي رسيدن به نتيجه بيابيم. شما بياييد تعليق كنيد تا فضا آرام شود و بتوانيم حرف بزنيم. متقابلا ما هم گفتيم: شما هم بايد وضعيت پرونده ما را در شوراي حكام عادي كنيد. بر اين مبنا توافقي شكل گرفت. منتها ما به اروپايي‏ها گفتيم اگر قرار است وارد مذاكره شويم، ما از همين حالا بايد انتهاي كار را بدانيم. اگر قرار است آخر كار توقف باشد، مذاكره معنا ندارد. اين بحث‏ها خيلي طول كشيد تا اينكه نهايتا آنها اين عبارت «تضمين‏هاي عيني» را خلق كردند. وقتي اين عبارت را خلق كردند حرفشان اين بود كه ببينيد شرايط سياسي اصلا به ما اجازه نمي‏دهد بياييم بگوييم ما از توقف صرف نظر كرده‏ايم. لذا ما به جاي «توقف» اصطلاح ديگري به كار مي‏بريم، شما در مقابل، راه تعبير را براي  ما باز بگذاريد. ولي بناي ما بر اين مي‏شود كه اگر شما (ايراني‏ها) توانستيد تضمين‏هايي ارائه كنيد كه اطمينان بدهد انحراف به جانب تسليحات نخواهد بود، ما آن را مبناي توافق قرار مي‏دهيم.  
   
  پس وقتي عبارت «تضمين‏هاي عيني» از جانب اروپايي‏ها خلق شد و بعد در متن توافقنامه پاريس آمد، ما مي‏دانستيم و برايمان اصلا غيرمنتظره نبود كه اروپايي‏ها بعدا آن را «توقف» معنا خواهند كرد؟  
  منتها يك مرحله بعد طي كرديم كه آنها از اين موضع برگشتند و اينجاست كه ما ادعا داريم. من هنوز به توافقنامه پاريس نرسيده ام. اينهايي كه دارم مي‏گويم مربوط به همان بحث‏هاي غيررسمي است كه بعد از ژوئن 2004 بين ما و اروپايي‏ها بود. ما حرف اروپايي‏ها را قبول نكرديم و گفتيم اين كافي نيست. ولي آنها اصرار كردند اين عبارت تضمين‏هاي عيني ابزاري است براي اينكه ما بتوانيم بر سر اصلي‏ترين موضوع كه همان سيكل سوخت ايران است به تفاهم برسيم. در ادامه، اصرار آنها اين بود كه چون تفاهم كردن درباره موضوع هسته‏اي سخت است، ما بياييم مسائل ديگري مانند بحث‏هاي اقتصادي و سياسي‏را هم كنار آن بگذاريم تا فضايي  براي گفت وگو و رسيدن به نتيجه، به وجود بيايد. اين هم كه مي‏گفتند اين بحث سخت است، براي اين بود كه مي‏گفتند ما بالاخره بايد ببينيم چگونه مي‏توانيم بزرگترمان يعني‏آمريكا را راضي كنيم. لذا از ما خواستند اجازه دهيم اين، ظرف مذاكرات براي آنها باقي بماند. اين بحث‏ها بالاخره رسيد به آنجا كه اروپايي‏ها آمدند در حدود اول نوامبر 2004 يك طرحي به ما دادند. اگر خاطرتان باشد ما ابتدا در وين يك جلسه‏اي داشتيم، بعد به پاريس رسيديم. در وين بحث ما بر سر همين طرح اروپايي‏ها بود. طرحي كه اسمش بود: «راه آينده». در جلسه وين ما تكليف دو موضوع را با اينها روشن كرديم. اول اينكه آنها در طرحي كه به ما دادند نوشته بودند: تضمين‏هاي عيني مساوي است با توقف. ما همان جا به اروپايي‏ها گفتيم شما واقعا عقيده‏تان همين است؟ اگر اين است مذاكره‏اي‏نداريم. بالاخره اين جمله از متن طرح پيشنهادي  آنها برداشته شد. شما مي‏دانيد وقتي در مذاكرات يك چيزي در يك متن رسمي نوشته مي‏شود، ديگر جزو سوابق مذاكراتي خواهد بود و وقتي آن را برمي‏دارند درست مثل اين است كه حرفي بزنند و بعد آن را پس بگيرند. شما ديديد در توافقنامه پاريس اين ديگر نيامد.  
 اينجا يك بحث حاشيه‏اي هم هست و چون به صحبتي كه الان داريم مي‏كنيم مربوط است، من آن را همين جا بگويم. چيز ديگري هم آنها در طرحشان نوشته بودند و آن اين بود كه هر زمان ايران نخواهد تن به تعليق بدهد، پرونده ايران به شوراي امنيت ارجاع داده خواهد شد. مورد دوم همين بود كه به اروپايي‏ها گفتيم اگر مي‏خواهيد تهديد كنيد، خداحافظ! ما به آنها گفتيم اين جزو مواردي است كه از همين حالا خوب است با هم طي كنيم تا بعدا دردسرساز نشود. دعواي اول بهتر از جنگ آخر است.   
 براي اروپايي‏ها شمرديم كه اگر پرونده به شوراي امنيت برود چه كارهايي خواهيم كرد. گفتيم مي‏دانيد كه دست ما در منطقه خيلي باز است. اگر پرونده به شوراي امنيت برود نمي‏گوييم ما آسيب نمي‏بينيم اما شما خصوصاً دوستانتان در آن سوي آتلانتيك خيلي بيشتر آسيب خواهند ديد. آنها گفتند باشد تهديد نمي‏كنيم. پس ما از ابتدا روشن كرديم كه 1-  اگر روي  توقف اصرار كنيد مذاكره نداريم، 2-  اگر مي‏خواهيد تهديد كنيد خداحافظ! برويم همين كار را بكنيم.  
   
  و آنها چه كردند كه ما پذيرفتيم به مذاكره ادامه دهيم؟  
  هر دو مورد را پذيرفتند. اگر يادتان باشد من اولين باري كه با رسانه‏ها حرف زدم، همان جا در وين بود. چون مي‏خواستم اين ثبت بشود، آمدم بيرون و گفتم به درخواست اروپا قرار شده است همديگر را تهديد نكنيم.  
   
  ولي در اين باره توافقي نكرديد كه سران كشورهاي اروپايي تهران را تهديد نكنند.   
  ببينيد ما اين را مكتوب نكرديم. آنها تهديد را در مكتوباتشان آورده بودند و حذف شد.  
   
  ببينيد آقاي ناصري، مسئولين ديپلماسي هسته‏اي ما هميشه مي‏گويند اين حرف‏هايي كه رسانه‏هاي اروپايي از قول مقاماتشان منتشر مي‏كنند، بيشتر جنگ رواني است و آنچه در مذاكرات مي‏گذرد غير از اين است. مي‏خواهم بگويم چرا در همان مذاكرات توافقي در اين باره نمي‏كنيد كه وقتي بيرون مي‏آيند درست حرف بزنند؟  
  اتفاقاً اين هم انجام شد و درخواست خود آنها هم بود. ما به آنها گفتيم اگر مي‏خواهيد تهديد كنيد عيبي ندارد. ولي هر دو طرف تهديد مي‏كنيم. شما برويد شوراي امنيت من هم از همين جلسه بروم بيرون به رسانه‏ها خواهم گفت كه چه اقداماتي عليه شما و آمريكا مي‏كنيم. آنها گفتند باشد تهديد نمي‏كنيم.  
   
  ولي از آن به بعد بارها اين كار را كرده‏اند.  
  مدتي نكردند. اگر مي‏كردند كه همان جلسه بعدي به هم مي‏ريختيم. به علاوه آنها خواهش كردند كه در مطبوعات چيز زيادي گفته نشود. به پاريس كه رسيديم ما يك قدم آنطرف‏تر هم رفتيم. قدم اول اين بود كه «توقف» را برداشتند ولي قدم مهم‏تر اين بود كه ما در كنار تضمين‏هاي عيني، تضمين‏هاي قطعي را براي اروپا آورديم. حالا شما هر عقيده‏اي درباره توافقنامه پاريس داشته باشيد، نكته اصلي اين است كه هر توافقي يا قراردادي دو بخش دارد: يكي آنكه زمينه‏ها و مقدمات را مي‏گويد و ديگري بخش‏هاي كليدي و عملياتي. اين بخش دوم است كه تعهدات واقعي طرفين را روشن مي‏كند. آن چيزي كه براي ما خيلي‏مهم بود و شايد اروپايي ها كمتر به آن توجه كردند اين بود كه تضمين در مقابل تضمين باشد و توافقنامه طوري باشد كه جاي مذاكره دوطرفه داشته باشد. وقتي در توافقنامه آمد كه تضمين‏هاي قطعي اروپا بايد در مقابل تضمين‏هاي عيني ايران وجود داشته باشد، مبنا براي بحث‏هاي بعدي ما در راه دستيابي به يك توافق نهايي فراهم شد.  
   
  مشكل توافقنامه پاريس از يك منظر اين است كه طرف اروپايي، اين توافقنامه را به نحو تحريف شده‏اي تفسير مي‏كند و چون اينگونه است عمل خودش را كه از ديد ما ناقض اين توافقنامه است، ناقض آن محسوب نمي‏كند. نمونه‏هاي متعددي وجود دارد كه با استناد به آنها مي‏توان استدلال كرد اروپا توافقنامه پاريس را از زمان امضاي آن تاكنون بارها نقض كرده است. ولي به هر حال آنها هر توافقي با ما كرده باشند دو مسئله هست كه تغييري در آنها حاصل نشد: اول اينكه اروپا موضع خودش را درباره لزوم توقف غني سازي در ايران هرگز تغيير نداد و دوم لحن اروپايي‏ها در مقابل ايران عوض نشد. اروپايي‏ها همچنان در رسانه‏هاي خودشان مي‏گويند تلاش مي‏كنيم ايران را به توقف راضي كنيم و تا يك جاهايي هم پيش رفته‏ايم! در اينگونه موارد متأسفانه برخورد هيئت ايراني آنچنان كه بايد قاطع نيست. فكر نمي‏كنيد هيئت ايراني در بيان قاطع و روشن فهم خود از توافقنامه پاريس، طوري كه به گوش افكار عمومي‏جهان برسد و اروپايي‏ها هم حساب كار دستشان بيايد، كوتاهي كرده است؟ گاهي‏آدمي با خود فكر مي‏كند شما دوست نداريد خيلي به اين اروپايي‏ها سخت بگيريد.  
  در مذاكرات اينطور نيست.  
   
  در رسانه‏ها و مقابل افكار عمومي‏چطور؟  
  اين را قبول دارم. اجازه دهيد من مقداري اين موضوع را توضيح دهم. ببينيد، اروپايي‏ها در همان اول نوامبر گذشته در وين در مذاكرات از توقف كوتاه آمدند. اما اينكه بتوانند بيايند بيرون بگويند كه در اين باره كوتاه آمده‏اند، خب خود ما هم مي‏دانستيم كه برايشان امكان پذير نيست. از آن به بعد اروپايي‏ها دنبال اين بودند كه با فرصتي كه توافقنامه پاريس فراهم كرده و ظرفيتي كه براي مذاكره فراهم آمده، از يك طرف به ما بگويند كه صبر كنيد، ما اين مسئله را با شما بر روي تضمينات عيني به توافق مي‏رسيم. به طرق مختلف به ما پيغام مي‏دادند كه غير از توقف راه حل ديگري هم وجود دارد، اما شما بايد صبر كنيد. منتها چون ناچارند دوستان بزرگترشان را آن طرف آب هم راضي كنند، مجبورند از ما زمان بگيرند. درواقع اروپايي‏ها الآن دارند به عنوان يك حائل ميان ما و آمريكا عمل مي‏كنند. از يك طرف، قاعدتاً مي‏روند به آمريكايي‏ها مي‏گويند شما يك قدم برداريد ما داريم ايران را به توقف راضي مي‏كنيم. از طرف ديگر به ما مي‏گويند تحمل داشته باشيد، با شما به نتيجه مي‏رسيم. اميدشان هم اين است كه بالاخره در اين رفت و آمد، يك طرف در موضع خودش تعديلي صورت بدهد يا لااقل انعطاف نشان دهد و فضا براي رسيدن به توافق گشوده شود. به همين دليل مي‏خواهند اين ظرف مذاكرات را برپا نگهدارند تا از خلال آن بتوانند بالاخره به راه حلي برسند.  
   
  اين وضع اروپا معلوم نيست چندان هم به نفع ما باشد. اينكه اروپا بخواهد دائماً در برزخ ميان ايران و آمريكا شناور باشد و نتواند به طور مستقل و اصولي براي رسيدن به يك توافق با ما وارد عمل شود، سود چنداني عايد ما نمي‏كند.  
  بله، براي همين است كه به خوبي براي اروپايي‏ها اين موضوع را روشن كرده‏ايم كه بدانيد، زمان زيادي دراختيار نداريد. زمان كوتاه است. اين دقيقاً به همين دليل بود كه نمي‏خواستيم اينها تبديل به واسطه‏اي شوند كه دائم بخواهند ميان ما و آمريكا رفت و آمد كنند و چيزي هم جلو نرود. ضمناً مي‏دانيم اروپايي‏ها ولو بخواهند نقش واسطه را ايفا كنند، واسطه بي طرفي نيستند و ته ذهنشان درباره «توقف» با آمريكا هم موضع هستند. به همين دليل كار براي ما خيلي سخت است. براي ما هميشه عامل زمان، عامل بسيار حساسي بوده است. ما به اروپا بارها يادآوري كرديم كه متوجه باشد زمان طولاني‏دراختيار ندارد. حتي شايد گاهي يك علامت‏هايي هم به آنها داديم كه حداكثر زمان قابل قبول براي ما چقدر است. البته ما هيچ وقت اصراري نداشته‏ايم درباره موضوع سقف زماني مذاكرات با اينها به توافق نهايي و قاطع برسيم. علت اين موضوع هم اين است كه اين كار به نفع ما نيست. زمان دست ماست. ما نبايد هيچ اطميناني به اروپا بدهيم كه تا فلان تاريخ مشخص مذاكره مي‏كنيم. اروپا بايد هر لحظه احتمال دهد كه ايران از مذاكرات خارج خواهد شد و همه چيز به هم خواهد خورد. ما الآن رسيده‏ايم به جايي كه مسائل در گروه‏هاي كاري به‏اندازه كافي مشخص شده است. الآن ما كاملاً نسبت به آنچه كه اروپايي‏ها مي‏توانند در اين مذاكرات مطرح كنند و درباره آنها به ما تضمين دهند، آگاه هستيم و در اين باره هيچ ابهامي‏نداريم. در بحث‏هاي اقتصادي و سياسي اين موضوع روشن و در بحث هسته‏اي كاملاً روشن شده است. اينكه ما الآن با قاطعيت به اروپايي‏ها مي‏گوييم ديگر وقت آن است كه تكليف بحث هسته‏اي روشن شود، اصلاً به اين معنا نيست كه داريم يك موضع سياسي به اروپايي‏ها اعلام مي‏كنيم، بلكه دقيقاً به اين دليل است كه آنچه در مذاكرات گذشته، تمام تصوير را به طور كامل براي ما روشن كرده است. اين حرف ما محصول منطقي مذاكرات است نه يك موضع صرف سياسي. به چه معنا؟ به اين معنا كه آنچه در توافقنامه پاريس آمده اين است كه تضمين‏هاي عيني ما در مقابل تضمين‏هاي قطعي اروپاست. الآن آنهامي‏گويند تضمين‏هاي قطعي در مقابل تضمين‏هاي عيني است. اين مقدار را پذيرفته‏اند.  
   
  به طور مساوي؟  
  بله، صفت (equally) در توافقنامه پاريس براي توصيف تضمين‏هاي متقابل ما و اروپا آمده است. منتها ما همواره به اروپايي‏ها مي‏گوييم كه تضمين قطعي 1 )Firm(محكم‏تر از تضمين عيني )objective(است. ولي  ما حالا همان «مساوي» را هم قبول داريم. آنچه الآن كاملاً روشن شده اين است كه اروپايي‏ها در چارچوب تضمين‏هاي قطعي، چيز زيادي نمي‏توانند به ما بدهند و در نتيجه متقابلاً چيز زيادي هم نبايد به عنوان تضمين عيني انتظار داشته باشند. انتظارات آنها بايد متناسب با آن چيزهايي باشد كه مي‏توانند در چارچوب تضمين‏هاي قطعي ارائه بدهند و چون در اين چارچوب چيز زيادي نمي‏توانند بدهند، سطح توقعاتشان را بايد پايين بياورند. اين در كار گروه‏ها و بعد در كميته راهبري، اساس بحث بوده است. ما الآن به اروپايي‏ها مي‏گوييم شما در هيچ زمينه‏اي نمي‏توانيد تعهدات محكمي به ما بدهيد و چون نمي‏توانيد تعهد محكم بدهيد، حتماً تضمين محكم هم نمي‏توانيد بدهيد. در كار گروه سياسي  امنيتي يك سري بحث‏هاي كلي صورت گرفته است كه البته اگر يك روزي ايران و اروپا بخواهند روابط خودشان را ارتقا دهند مي‏تواند به عنوان مباني مفيد باشد اما اصلاً به شكلي نيست كه حالت «تضمين محكم» داشته باشد.  
 اجازه دهيد من در اينجا نكته‏اي خدمت شما بگويم كه مهم است. اولاً ما از روز اول به اروپايي‏ها گفته‏ايم حالا درست است كه ما با شما (به تقاضاي خودتان) در قالب سه كار گروه مذاكره مي‏كنيم اما بدانيد بحث اصلي ما با شما بحث هسته‏اي است يا درواقع هسته بحث‏ها، بحث هسته‏اي است. ثانياً نكته مهم‏تري هم هست. شما به ياد بياوريد كه از روز اول آمريكايي‏ها و اروپايي‏ها چه مي‏گفتند. مي‏گفتند شما چرخه توليد را تعطيل كنيد، ما به شما هم نيروگاه مي‏دهيم و هم سوخت. اما الآن كاملاً روشن شده است كه در مورد همين موضعشان كه مي‏گفتند ما سوخت به شما مي‏دهيم، نه تعهد روشن مي‏توانند بدهند و تضمين محكم و چون اينگونه است بنيان اين موضعشان شكسته است. اين موضوع الآن كاملاً روشن شده است.   
 اينها تا امروز وقتي با ما وارد بحث مي‏شدند بحث‏هاي كلي مي‏كردند. مثلاً مي‏گفتند: ما از اينكه شما دسترسي به بازار سوخت داشته باشيد، حمايت مي‏كنيم. جواب ما در مقابل اين بود كه اين كه تضمين نمي‏شود. شما در پاريس متعهد شده ايد كه تضمين بدهيد. اگر همه آنچه شما مي‏توانيد بدهيد، همين است، عيبي ندارد. ما كه چيزي از شما نمي‏خواهيم، فقط مي‏خواهيم حد شما روشن بشود و آنچه كه روشن شده اين است كه حد شما همين مقدار است. ما به اروپايي‏ها گفته بوديم تا جلسه كميته راهبري روز سوم فروردين وقت دارند. گفتيم اگر مي‏توانيد تضمين مستحكم‏تري بياوريد، عيبي ندارد و اگر نمي‏توانيد پس الان سقف آنچه شما مي‏توانيد به عنوان تضمين‏هاي قطعي بدهيد، روشن شده است. وقتي سقف توانايي اروپا روشن شده است، دليلي ندارد كه صحبت بخواهد ادامه پيدا كند و نوبت به تصميم گيري مي‏رسد.   
 در واقع از آنجايي كه سقف تضمين‏هاي قطعي اروپا مشخص شده، جلسه سوم فروردين الان زمان مناسبي است كه بياييم و بر روي تضمين‏هاي عيني بحث كنيم. آنچه ما درباره دستور جلسه كميته راهبري به اروپايي‏ها گفتيم همين بود كه بياييم و بر روي سقف تضمين‏هاي عيني خودمان به تناسب تضمين‏هاي قطعي اروپا، صحبت كنيم.   
 من نمي‏خواهم بگويم روز سوم فروردين روز سرنوشت بود، اما آنچه كه روشن است اين است كه فرآيندي كه روز سوم فروردين آغاز شد، فرآيند سرنوشت ساز است. اين هم همانطور كه عرض كردم موضع سياسي ما نيست بلكه وضعيتي است كه مذاكرات به آن انجاميده است. تكليف تضمين‏هاي قطعي اروپا قبل از جلسه سوم فروردين روشن شده بود، آنچه مانده بود اين بود كه روي تضمين‏هاي عيني بحث كنيم. اروپايي ها از روز اول به ما مي‏گفتند: شما پيشنهادتان را درباره تضمين‏هاي عيني ارائه بدهيد. ما اين كار را نكرديم. چون مي‏دانستيم هر چيزي ارائه دهيم، آنها خواهند گفت كم است. صبر كرديم تا سقف توانايي آنها براي ارائه تضمين قطعي روشن شود. چون اين اتفاق افتاده، فرصت خوبي است براي اينكه ما بتوانيم با يك منطق صحيح و بر مبناي آنچه كه مذاكره شده، ايده‏مان را درباره تضمين‏هاي عيني به بحث بگذاريم.   
 ما سعي كرديم تا آنجا كه ممكن است با اروپايي‏ها بنشينيم و موضوع تضمين‏هاي عيني را به صورت دوطرفه پيش ببريم. خيلي بهتر بود كه بتوانيم با هم و قدم به قدم تضمين‏هاي‏عيني  را تدوين كنيم. اگر اين كار را مي‏كردند، چه بهتر. وگرنه ما فرصتي به آنها خواهيم داد كه خودشان پيشنهاد روشني روي ميز بگذارند، اگر هيچ كدام از اين دو مورد انجام نمي‏شد، خودمان پيشنهادي ارائه مي‏كرديم. اما اين را برايشان روشن خواهيم كرد كه اگر ما پيشنهادي روي ميز بگذاريم، پيشنهاد آخر است و بنابراين از آن به بعد شمارش معكوس آغاز خواهد شد.  
   
   
    اينجا آخر بازي است‏  
    بخش پاياني‏  
 اشاره:  
 پرونده هسته‏اي ايران در مراحل نهايي خود قرار دارد. همگان در اين باره اتفاق نظر دارند اين روند به آن صورت كه تا به حال پيش رفته، نمي‏تواند ادامه پيدا كند اما البته هنوز معلوم نيست، راه آينده دقيقا چگونه‏ترسيم خواهد شد. اين بخش از گفت وگوي كيهان با سيروس ناصري در بردارنده بحثي در باب «راه آينده» است.  
 ناصري به شيوه خود و به زباني صريح استدلال مي‏كند كه ايران در آينده نه چندان دور بازيگر مهم عرصه انرژي در اشل جهاني خواهد بود؛ زيرا دارنده دومين ذخاير بزرگ نفت و گاز در دنياست و اكنون در زمينه انرژي‏هاي نو چون انرژي هسته‏اي نيز در زمره 10 كشور اول جهان قرار دارد، از ديد ناصري موقعيتي اينچنين با هيچ امتيازي قابل معامله نيست و لذا امكان هرگونه مصالحه بر روي سيكل سوخت صددرصد منتفي است.   
   
  زمان اين مذاكرات حداكثر چقدر خواهد بود؟   
  من اصلا زمان مذاكرات را تعيين نمي‏كنم.   
   
  ما الي الابد كه مذاكره نخواهيم كرد؟   
  صددرصد نه. ببينيد عرض كردم كه تكليف تضمين‏هاي قطعي اروپا روشن شده است. آنچه باقي مانده تضمين‏هاي عيني ماست كه آن هم در جلسه كميته راهبري سوم فروردين و ادامه آن جلسه، روشن شد. وقتي اينطور شد ديگر تمام تصوير روشن است و فقط مي‏ماند تصميم.  
  تا ژوئن 2005 (قبل از انتخابات) اين مذاكرات تمام شده است؟   
  بايد زودتر از آن باشد.   
  آيا بعد از ژوئن ما وارد يك سري مذاكرات ديگر خواهيم شد؟ تا حالا اينطور بوده كه ما مي‏نشسته‏ايم و با اروپا مذاكره مي‏كرده‏ايم و بعد اعلام مي‏شده نتيجه مذاكرات اين شد كه ما يك سري مذاكره ديگر بكنيم! آن مذاكره آخر كي خواهد بود؟   
  ببينيد، قبل از اين، بحث بر سر اين بود كه موضع هر طرف چيست. الان به اين بحث رسيده‏ايم كه عملا توافقمان چه مي‏تواند باشد. اگر ما ببينيم مجموعه بحث‏ها دارد به سمت يك راه حل مي‏رود، عيبي‏ندارد، صبر مي كنيم. در واقع شما بايد بين دوجور توافق تفكيك كنيد. يك نوع توافق هست كه به آن Agreement in Principle مي‏گويند يعني توافق بر سر اصول. نوع ديگري از توافق هم هست كه ادامه منطقي توافق بر سر اصول است و به آن   agreementDeatailedمي‏گويند يعني توافق روي جزئيات. چيزي كه بايد براي ما روشن بشود اين است كه ببينيم روي اصل موضوع با اروپا توافق داريم يا نه.   
   
  و اصل موضوع هم اين است كه چرخه سوخت ما حفظ شود؟   
  بله، قطعا. اگر اين توافق اصولي حاصل شد آنچه مي‏ماند ديگر بحث روي جزئيات فني - حقوقي است.   
   
  اين چقدر زمان مي‏برد؟   
  زمان خودش را دارد كه زمان منطقي هم هست. فرض كنيد كسي مي‏خواهد از يك نفر ديگر خانه‏اي بخرد. مدت‏ها با هم روي مسائل كلي نوع خانه، قيمت و ... بحث مي‏كنند. وقتي اين بحث‏ها به سرانجام رسيد آنوقت مثلا مي‏خواهند بروند قولنامه بنويسند. اين ديگر مسير تعريف شده‏اي است. ممكن است طول بكشد اما كسي نمي‏تواند بيهوده آن را كش بدهد.   
   
  آنچه بايد اتفاق بيفتد تا ما مذاكرات را ادامه دهيم آيا دقيقا اين است كه اروپا بايد بپذيرد با ما به توافقي برسد كه در آن سيكل سوخت ما ديده شده باشد؟   
  صددرصد. زماني ممكن بود ما بگوييم اين موضع ما است. اما الان مي‏توانيم بگوييم مذاكرات به اين منجر شده است. مذاكرات بر مبناي توافقنامه پاريس الان به اين منجر شده كه حتما ما بايد چرخه سوخت داشته باشيم. اما وقتي ما شروع مي‏كنيم به بحث بر سر جزئيات با اروپا، خيالمان به اين سادگي‏ها راحت نمي‏شود. روي دقايق، كار سنگيني انجام خواهيم داد. به خصوص چون مي‏دانيم كه اروپايي‏ها ممكن است هنوز به دنبال راه‏هايي بگردند كه بخواهند قضيه را به نحو دلخواه خودشان بچرخانند؛ ما تلاش خواهيم كرد همه آن راه‏ها را ببنديم. به علاوه ما مي‏دانيم كه اروپايي‏ها اگر بخواهند توافقي با ما بكنند كه در آن غني سازي، حفظ شود، تحت يك فشار سياسي از جانب آمريكا قرار خواهند گرفت. لذا بايد مطمئن شويم كه بر مبناي صحيح و غير قابل خدشه‏اي حركت مي‏كنيم. حتي اگر قرار باشد اروپايي‏ها چنين توافقي  را نپذيرند و همه چيز به هم بخورد، بايد دقيقا معلوم باشد كه مذاكرات در چه شرايطي به پايان مي‏رسد و هر طرف كجاي كار بوده است. يعني حداقل چيزي كه بايد روشن باشد اين است كه اروپايي‏ها حتي در حدي كه خودشان فكر مي‏كردند، نتوانستند تضمين‏هاي قطعي بدهند، پس نبايد چيز زيادي از ما توقع داشته باشند. ما بر روي تضمين‏هاي عيني كه هم وزن تضمين‏هاي قطعي‏آنهاست با آنها وارد بحث شده‏ايم. اگر پذيرفتند بايد به نحوي خيال ما را راحت كنند كه در آينده اراده شان براي اجراي اين توافق تغيير نخواهد كرد و اگر به بن بست رسيديم، قدم‏هاي بعدي را كاملا براي همديگر روشن خواهيم كرد.  
   
  آقاي موسويان عقيده داشتند كه ما حداكثر 6 ماه (دو دوره 3 ماهه) بيشتر مذاكره نخواهيم كرد.   
  الان كار خيلي سريع پيش رفته و حتي نيازي به 3 ماهه دوم هم نيست. اما من عرض كردم كه زمان دست ما است و به اروپا مربوط نيست. به اروپا هيچ ارتباطي ندارد كه من تا كي حاضر به مذاكره خواهم بود. زمان اهرم ما است. هر لحظه اين احتمال وجود دارد كه مذاكرات به پايان برسد.   
   
  ولي اين حرف شما اين اشكال را هم دارد كه ما وقتي سقف زماني براي مذاكرات تعيين نمي‏كنيم، اين ممكن است نوعي پيغام به اروپا باشد كه ايران مشكلي از بابت زمان ندارد ومذاكرات هر چقدر طول بكشد، ادامه خواهد داد.   
  ببينيد ما و اروپايي‏ها كه فقط در رسانه‏ها با هم حرف نمي‏زنيم. ما پشت ميز مي‏نشينيم و با هم مذاكره مي‏كنيم. آنها موضع ما را در رفتار ما مي‏بينند. در جلسه اسفند ماه كميته هسته‏اي كاملا براي آنها روشن شده كه در زمينه دستيابي به يك توافق، حداقل آنچه كه سهم اروپاست كاملا روشن شده است. مي‏ماند سهم ما كه اگر آن را هم مطرح كنيم مذاكرات منطقاً به پايان مي‏رسد. بعد از آن در كميته راهبري‏چهارچوب راه حل تدوين شد و جزئيات آن هم در كار گروه هسته‏اي بحث شد و بنابراين چيزي جز تصميم باقي نمانده است.  
   
  آيا اروپايي‏ها پذيرفته‏اند كه آنچه مربوط به آنهاست، نهايي شده است؟   
  نپذيرند! اگر مي‏توانند چيز بيشتري در چارچوب تضمين‏هاي قطعي بياورند، خب بروند بياورند. ما از اين جهت ، مادام كه مذاكرات ادامه دارد محدوديتي نداريم.   
   
  پس دو نكته روشن است. اول، زمان مذاكرات كوتاه خواهد بود. و دوم، خط قرمز ما در زمينه حفظ سيكل سوخت، دست نخورده باقي مانده است.   
  ببينيد، عبارت من با شما فرق مي‏كند. وقتي كه ما مي‏گوييم چرخه سوخت «خط قرمز» ما است ممكن است اينطور به نظر بيايد كه ما استدلال و منطقي براي دفاع از لزوم برخورداري از فناوري غني سازي‏نداريم و فقط يك موضع سياسي  و لجوجانه درباره آن اتخاذ كرده‏ايم. در حالي كه اصلا اينطور نيست. حرف اروپايي‏ها درباره توقف غني سازي اصلا منطق ندارد. دليلي ندارد كشوري كه تواني دارد آن را جمع كند وبعد درباره كاري  كه خودش قادر به انجام آن بوده، محتاج ديگران شود. اصلا اروپايي‏ها نبايد به خودشان اجازه دهند چنين فكري بكنند كه حالا ما بخواهيم در مقابل فكر آنها براي‏خودمان خط قرمز ترسيم كنيم. اين عين مذاكرات ما است.   
 ما بحث بسيار سختي  با اروپايي‏ها در اين باره داشته‏ايم كه آيا حفظ سيكل سوخت براي ما اقتصادي است يا نه. اروپايي‏ها اصرار داشتند كه اقتصادي نيست. حالا بعد درباره جزئيات استدلال طرف ايراني اگر لازم دانستيد توضيح خواهم داد اما به هر حال نتيجه بحث اين شده است كه اگر غني سازي براي ما صرفه اقتصادي ندارد براي آلمان و فرانسه و انگليس هم ندارد. به اروپايي‏ها گفته‏ايم كه اگر شما مي‏خواهيد ، چرخه سوختمان را متوقف كنيم، و در ازاي آن از شما امتياز دريافت كنيم متقابلا حرف ما اين است كه شما كارخانه‏هاي توليد سوختتان را متوقف كنيد و از ايران امتياز دريافت كنيد! به اروپايي‏ها گفته‏ايم ما چند تا كشتي نفت به شما مي‏دهيم شما توليد سوختتان را تعطيل كنيد! حرف اروپايي‏ها به ما همينقدر مضحك است.   
   
  پس به نظر شما غني سازي براي ما چيزي فراتر از خط قرمز است.   
  بله، اصلا حرف آنها درباره «توقف» مسخره است. مثل اين است كه ما برويم به اروپايي‏ها بگوييم ما مايليم شما بخشي از شهرتان را در فلان جا تبديل به پارك كنيد. چرا؟ چون ساختمان‏هاي آن بخش از شهر شما ما را نگران مي‏كند. ما نمي‏دانيم در آن ساختمان‏ها چه مي‏گذرد. هرچه هم شما بگوييد بيا بازرسي كن، كفايت نمي‏كند و نگراني ما برطرف نمي‏شود چون شما ممكن است برويد آن كارها را مخفيانه انجام دهيد. خلاصه ما اين ساختمان‏هاي شهر شما را دوست نداريم. شما اينها را خراب كنيد، ما در عوض به‏اندازه مصرف 5 سال براي شما پفك نمكي مي‏فرستيم! حرفي كه اروپايي‏ها به ما مي‏زنند هيچ تفاوتي  با اين ندارد. اين را عيناً به آنها گفته‏ايم.   
   
  اگر اروپا بخواهد روي سيكل سوخت با ما توافق كند، حتماً با آمريكا وارد يك رويارويي و چالش استراتژيك خواهد شد. آيا اروپا آمادگي چنين تقابلي را دارد؟  
  مهم‏ترين صحبت اروپايي‏ها با ما اين است كه هنوز آمادگي نداريم، به ما وقت بدهيد. در مذاكرات اين بحث كاملا روشن شده است كه آنها به ما گفته‏اند حالا فرض كنيم شما در اين باره با ما توافق كنيد كه سوخت توليد كنيد. ديگران را چه مي‏كنيد؟ ما هم گفته‏ايم اين مشكل شماست و به ما ربطي ندارد. دنيا دو بخش است. يك بخش آمريكاست و بخش ديگر بقيه كشورها. شما آمريكا را راضي كنيد، بقيه با ما. به هر حال اروپايي‏ها مي‏گويند فعلا آماده رويارويي با آمريكا نيستند. ما در مقابل مي‏گوييم كه اين به ما مربوط نمي‏شود و دليلي ندارد كه ما بخواهيم هزينه عدم آمادگي شما را بپردازيم. اين به عهده خود آنهاست. مي‏خواهند بروند آمريكا را راضي كنند يا هر كار ديگري انجام دهند، خودشان مي‏دانند. اروپايي‏ها پذيرفته‏اند طرف مذاكره ما باشند و اين يعني بايد اراده و توانايي لازم را براي رسيدن به يك راه حل با ما داشته باشند. توافقنامه پاريس اين را مي‏گويد.   
   
  پس اروپا با اين بهانه كه براي راضي كردن آمريكا نياز به زمان دارد، درصدد طولاني كردن زمان مذاكرات است. آيا شما نبايد جلوي اين راه را سد كنيد؟  
  ما اين كار را به دو دليل انجام خواهيم داد. اولا به اين دليل كه اگر ببينيم نمي‏خواهند يا نمي‏توانند با ما به توافق برسند، دليلي ندارد كه به مذاكرات ادامه دهيم. ثانياً ما بالاخره يك برنامه توليد سوخت داريم. درست است كه اين برنامه، بلند مدت است و احتمالا چند ماه وقفه نمي‏تواند تأثير چنداني در آن داشته باشد، اما اگر زماني برسد كه ببينيم اين پروسه و ادامه تعليق دارد به آن برنامه بلند مدت ما ضربه مي‏زند، در خروج از آن‏ترديد نمي‏كنيم. بنابراين ممكن است اروپا مشكل سياسي داشته باشد ولي ما هم مشكل برنامه‏مان را داريم. فرصت كافي هم فكر مي‏كنيم داده‏ايم. يك نگراني ديگر در اين ميان آن حركتي است كه اروپايي‏ها با آمريكا انجام داده‏اند. اروپايي‏ها به ما مي‏گويند شما اين حركت را كاملا بر مبناي حسن نيت ببينيد. كاري كه ما كرده‏ايم اين است كه فعلا آمريكا را از يك موضع كاملا خصمانه به يك موضع متعادل‏تر بكشانيم. ما در مقابل مي‏گوييم اين حركت كه الان آمريكا انجام داده بيشتر مايه نگراني است تا اميدواري. اگر خانم رايس مي‏گفت ما از اين به بعد (به طور مطلق) از ديپلماسي حمايت مي‏كنيم، اين موضع قابل تامل بود. اما رايس مي‏گويد ما حاضريم همراهي‏هايي بكنيم تا درازاي آن ايران دست از غني سازي بردارد. حرف ما به اروپا اين است كه، اين موضع وزير خارجه آمريكا توهين آميز است و ما آنها را به خاطر آن مسئول مي‏دانيم. به همين دليل به اروپايي‏ها گفته‏ايم حال كه اينطور است شما از اين به بعد بيش از گذشته حق نداريد در هيچ جايي بحث «توقف» را مطرح كنيد.   
   
  روزنامه فايننشال تايمز مدتي پيش در تحليلي در اين باره نوشته است: چرخش به اصطلاح استراتژيك آمريكا و تمايلي كه به همراهي با شيوه‏هاي ديپلماتيك اروپا در مقابل ايران از خود نشان مي‏دهد، دو دليل دارد. دليل اول اين است كه آمريكا در ازاي اين همراهي مي‏خواهد تضميني از اروپا دريافت كند كه اگر ايران حاضر به تعطيلي چرخه سوخت خود نشد، اين بار اروپا كنار آمريكا بايستد و پرونده به شوراي امنيت ارجاع شود. يعني مي‏خواهد بگويد آمريكا امروز يك همراهي با سياست اروپا نشان مي‏دهد و در ازاي آن انتظار دارد اگر اين سياست به نتيجه مطلوب نرسيد، آن وقت اروپا با سياست آمريكا همراهي نشان بدهد.   
 دليل دوم هم از ديد روزنامه فايننشال تايمز اين است كه آمريكا نمي‏خواهد اگر فردا اين روند به بن بست رسيد، اروپا آمريكا را مقصر قلمداد كند. آيا اروپايي‏ها منكر اين هستند؟  
  اين همان چيزي است كه ما را نگران مي‏كند. الان اروپايي‏ها خودشان مي‏گويند اين موضع خانم رايس كه در قالب «اين در مقابل آن» (QUID PRO QUO = مشوق در مقابل توقف) مطرح مي‏شود، مسخره است. اما بقيه آنچه را كه ميان خودشان و آمريكا گذشته، هنوز به صراحت به ما نمي‏گويند و تا اين روشن نشود، نگراني ما به جاي خود باقي خواهد بود.   
   
  حدس خود شما درباره توافقي كه اروپا و آمريكا با هم كرده‏اند، چيست؟  
  من گمان مي‏كنم اروپايي‏ها اولا تلاششان اين است كه قدم به قدم آمريكا را جلو بياورند تا حاضر شود امتيازات به دردبخور و مهمي به ايران بدهد. اگر آمريكا آن امتيازات مهم را عرضه كند، اروپايي‏ها مي‏توانند در ازاي  آن تضمين‏هاي محكم‏تري از ما بخواهند. ببينيد، اروپايي‏ها خودشان مي‏دانند كه در مذاكرات دستشان خالي است. آنها در پاريس تعهد داده‏اند كه تضمين‏هاي قطعي بدهند اما حالا معلوم شده چيز زيادي براي عرضه ندارند، آنها مي‏خواهند آمريكا را به جايي بكشانند كه در اين باره دستشان را پر كند، اين يك طرف قضيه است. طرف ديگر قضيه هم اين است كه اروپايي‏ها گمان مي‏كنند اگر آمريكا حاضر به واگذاري امتيازات با ارزش به ايران نشود، آنوقت دستشان بازتر خواهد بود كه با ما توافق بكنند و بتوانند به آمريكا و افكار عمومي‏پاسخگو باشند. يعني بگويند ما تلاشمان را كرديم كه آمريكا تضمين‏هاي سنگين‏تري به ايران بدهد، اما حالا كه نداده است چاره‏اي نداريم جز اينكه با ايران توافق كنيم. اروپا راه سختي در پيش دارد. از يك طرف سرنوشت كانالي كه با آمريكا باز كرده مبهم است و از طرف ديگر بحثش با ما به جايي رسيده كه بايد تمامش كند.   
   
  الان مدتي است كه بحث اعطاي مشوق وترغيب ايران به توقف غني سازي از جانب اروپايي‏ها فروكش كرده است. قبل از اينكه از اين مقطع بگذريم و درباره وضع فعلي مذاكرات صحبت كنيم، گمان مي‏كنم مفيد باشد اگر باز گرديم و تلاش كنيم كه دريابيم ريشه اين توهم اروپا كه فكر مي كرد مي‏تواند با اعطاي برخي امتيازات، ايران را به صرف نظر كردن از فناوري غني سازي راضي كند، چه بوده است. يك حدس قوي در اين باره وجود دارد و آن اين است كه اصل ماجرا باز مي‏گردد به اينكه ما به جاي اينكه بحث خودمان را با اروپا صرفا بر روي موضوع هسته‏اي متمركز كنيم، از نيمه دسامبر گذشته كه مذاكرات بر مبناي توافقنامه پاريس شروع شد، آن را به دو حوزه ديگر يعني حوزه سياسي  امنيتي و اقتصادي  فناوري، گسترش داديم. به نظر مي‏رسد اين اقدام موجب شد اروپا محملي به دست آورد براي‏اينكه از ايران بخواهد در كار گروه هسته‏اي كوتاه بيايد تا در دو كار گروه ديگر امتياز دريافت كند. اروپايي‏ها اين كار كردند. نام تضمين‏هاي قطعي خودشان را «مشوق» گذاشتند و مدت طولاني جو رسانه‏اي سنگيني به وجود آوردند كه گويا بحث بر سر اين است كه چه مقدار و چه نوع امتيازات به ايران واگذار شود تا ايران حاضر به كوتاه آمدن از حق خود در زمينه غني سازي شود.   
  اين بحث شما برمي‏گردد به اينكه اروپايي‏ها يا نفهميدند در پاريس چه امضا كردند يا فهميدند و تجاهل كردند.   
   
  شما فكر مي‏كنيد كداميك بود؟  
  مقداري از هر دو. قبلا گفتم آنچه ما در پاريس بر آن اصرار داشتيم و فكر مي‏كنم از نكات اصلي بود كه توافقنامه پاريس را براي ما قابل پذيرش كرد، اين بود كه هر دو طرف متعهد به ارائه تضمين به يكديگر شدند. تازه اروپايي‏ها بعداً متوجه شدند تضميني كه بايد بر مبناي توافقنامه پاريس به ما بدهند به لحاظ كيفي سنگين‏تر از تضميني است كه ما بايد به آنها بدهيم. اينكه موضوع تضمين‏هاي متقابل در توافقنامه آمد، براي ايجاد تعادل در مذاكرات بسيار مفيد بود. همين الان هم هنوز بحث ما بر اين مبناست كه به ازاي هر قدمي‏كه ما در مورد چرخه سوختمان برمي‏داريم، شما هم بايد گامي‏برداريد و اين گام‏ها بايد به روشني تعريف شود تا مجموعاً تعادلي در اقدامات طرفين به وجود آيد. كمي طول كشيد تا اروپايي‏ها بفهمند اين برداشتشان از مذاكرات كه بتوانند امتياز بدهند و در مقابل توقف غني سازي را از ايران بگيرند، برداشت احمقانه‏اي است. آنچه در كار گروه هسته‏اي اتفاق افتاد اين بود كه اروپايي‏ها از روز اول مي‏گفتند شما بياييد پيشنهاداتتان را در مورد تضمين‏هاي عيني ارائه دهيد. ما مي‏گفتيم قبل از اين كار تكليف دو بحث بايد روشن شود.   
 اول اينكه بايد تكليف تضمين‏هاي قطعي شما روشن بشود كه ما اصلا ببينيم شما در چه سطحي مي‏توانيد تضمين بدهيد تا ما محتواي تضمين‏هاي عيني خودمان را متناسب با آن تنظيم كنيم. آنها روز اول با لحني حق به جانب مي‏گفتند اصلا قرار نيست ما به شما تضمين بدهيم. اين شما هستيد كه بايد به ما تضمين بدهيد و... براي حل اين مشكل به ناچار به توافقنامه پاريس برگشتيم و در عبارات آن به لحاظ حقوقي و معنا و مفهوم، موشكافي كرديم تا اينكه بالاخره مجبور شدند بپذيرند طبق توافقنامه يك سري تضمين‏ها به ما بدهكارند و هراندازه تضمين بدهند، در مقابل مي‏توانند از ما تواقع تضمين داشته باشند. در اثر بحث‏ها بسيار روشن شد تضمين‏هايي كه آنها مي‏توانند و مي‏خواهند ارائه دهند خيلي با ارزش نيست و لذا توقع توقف در مقابل آنها مسخره است. اين يك بخش از بحث ما بود.   
 بخش دوم صحبت بر سر اين بود كه اروپايي‏ها مي‏گفتند بهترين تضمين عيني، توقف است. يعني به ما مي‏گفتند اگر چرخه سوختتان را متوقف كنيد آن وقت ما كاملا مطمئن خواهيم شد كه برنامه‏هاي شما هرگز به جانب مقاصد نظامي منحرف نمي‏شود. ما از همان اولين جلسه، اين حرف آنها را نقد كرديم. به لحاظ حقوقي كه اين حرف هيچ مبنايي ندارد. به علاوه توقف اساسا به لحاظ منطقي هم آنها را به هدفي كه ادعا مي‏كنند به دنبالش هستند نمي‏رساند.   
   
  يعني توقف، تضميني بر عدم انحراف نيست؟  
  نه، توقف چه تضميني مي‏تواند فراهم بياورد؟! اگر نگراني اروپا اين است كه ما اراده غيرصلح آميز بكنيم، توقف نمي‏تواند اين نگراني را منتفي كند چرا كه ما اين اراده را در هر حالي و از جمله در وضع توقف هم مي‏توانيم بكنيم. لذا خيلي زود ما از اين بحث رد شديم و آنها منطق ما را پذيرفتند. كار به جايي رسيد كه بعد از حدود يك ماه و نيم مذاكره، اروپايي‏ها مي‏گفتند: ما از شما «تقاضا» مي‏كنيم كه اين كار را بكنيد. اگر به توقف راضي شويد مسائلمان خيلي راحت مي‏تواند حل شود. چرا نمي‏پذيريد؟! يعني موضوع از يك موضع محكم و قاطع تبديل شد به يك خواهش و تقاضا، كه ما البته اين تقاضا را هم رد كرديم. ما به خصوص بعد از جلسه سران اروپا با بوش وقتي شنيديم كه بعضي سران آنها بحث توقف را مطرح مي‏كنند، در مذاكرات موضع بسيار تندي گرفتيم و به اروپايي‏ها گفتيم كه نهايتا فقط تا جلسه كميته راهبري به مذاكرات ادامه خواهيم داد و شما بايد تا آن موقع تكليف را روشن كنيد.   
 آنچه ما در مورد توقف از سران شما مي‏شنويم كاملا مغاير با محتواي مذاكرات است و اگر سران شما چنين موضعي‏دارند، ما هيچ نيازي به ادامه مذاكرات نمي‏بينيم و آن را قطع خواهيم كرد. در آخرين جلسه كار گروه هسته‏اي قبل از سوم فروردين كه 3 روز طول كشيد عمده بحثمان با اروپايي‏ها اين بود كه ما از اين به بعد ديگر به هيچ شكلي مطرح شدن بحث توقف را از جانب شما نمي‏پذيريم، چرا كه مثل اينكه اين توهم براي شما پيش آمده كه چنين چيزي واقعا امكان پذير است. گفتيم اگر شما بر اين موضعتان اصرار بورزيد، مذاكرات نابود خواهد شد و ما بي درنگ شكست آن را اعلام خواهيم كرد. طرف‏هاي مذاكره كننده ما بعد از مشورت بسيار با پايتخت‏هايشان گفتند كه موضوع از حد آنها بالاتر رفته و صرفا تقاضا مي‏كردند كه جلسه كميته راهبري تشكيل شود و ما در آن حاضر شويم.  
   
  در جلسه كميته راهبري تحولي رخ داد؟  
  من چون هنوز با حزم و احتياط و با نگاهي‏ترديدآميز حركات اروپا را تحليل مي‏كنم، با احتياط مي‏گويم احتمالا تحولي آغاز شده است و ما مسيري را آغاز كرده‏ايم كه انتهاي آن دستيابي به راه حل خواهد بود. البته هنوز گردنه‏هاي بسياري بر سر راه ما هست كه پيش‏بيني را دشوار مي‏كند. اما يك چيز مسلم است و آن هم اين است كه از اين به بعد دستور مذاكرات ما «راه حل» است و آن راه حل هم كمترين نزديكي با توقف يا انصراف از غني سازي ندارد. بلكه بر عكس، مبناي راه حل اين است كه ما توليد سوخت خواهيم داشت. جلسات بعدي ما نشان خواهد داد آنچه در «اصل» توافق شده در «عمل» چقدر و چگونه جلو خواهد رفت. اروپايي‏ها الان پذيرفته‏اند كه روي راه حل صبحت كنيم و اگر اراده سياسي اين كار را داشته باشند، مي‏دانند كه حل مسئله امكانپذير است. ما از اين به بعد اراده اروپا را دائما تست خواهيم كرد. اروپايي‏ها نبايد به دنبال اين باشند كه تعدادي امتياز به ما بدهند و مقداري امتياز به امريكا. بلكه بايد صادقانه روي اين راه حل متمركز شوند و تلاش كنند كه به نتيجه برسد.  
   
  بسيار خوب، اما آن راه حل چيست؟ ابتدا روزنامه فايننشال تايمز، بعد راديو فردا و سپس خبرگزاري فرانسه حدود روز چهارم فروردين خبري منتشر كردند كه راه حل پيشنهادي ايران بر اين مبناست كه تعداد سانتريفيوژهاي خود در نطنز را بين 500 تا 2000 عدد نگهدارد و سطح كار خود را از حد پايلوت بالا نبرد. مسئولان پرونده هسته‏اي تا امروز يكي دو بار اين خبرها را تكذيب كرده‏اند، اما هيچ كدام حتي‏اشاره‏اي هم به اين نكرده‏اند كه راه حل ما چيست.  
  من نمي‏دانم اين رسانه‏ها اين خبر را از كجا آورده‏اند. طرح ما اصلا هيچ ارتباطي به آنچه در اين خبرها آمده ندارد. اساس طرح ما اين است كه كشور يك برنامه بلندمدت توليد سوخت دارد. حداقل آنچه كه مجلس تصويب كرده اين است كه اين، يك برنامه حدودا 20 ساله است. ما به اروپايي‏ها گفته‏ايم از آنجا كه اين برنامه بلندمدت است، حاضر خواهيم بود در تنظيم آن انعطاف‏هايي به خرج دهيم كه بدون مخدوش شدن اصل برنامه امكان جلب اعتماد طرف مقابل هم فراهم شود. اين تضمين عيني ما است در مقابل آنچه آنها بايد به ما بدهند. البته اجازه دهيد من اين را اينجا عرض كنم كه ما هرچه جلوتر مي‏رويم بيشتر در وضعي قرار مي‏گيريم كه براي ادامه كارمان نيازي به توافق با اروپا نداريم. اروپايي‏ها هم آرام آرام دارند اين را مي‏فهمند. بالاخره ما در خلأ كه مذاكره نمي‏كنيم. قدرتمند شدن روزافزون ايران در منطقه، جايگاه استراتژيك ايران، نقشي كه ايران در تحولات منطقه دارد و پيشرفتي كه در كار ما با آژانس حاصل آمده، همه مواردي است كه در مذاكرات ما نقش واقعي ايفا مي‏كند. امريكا كه زماني در منطقه عربده مي‏كشيد و مبارز مي‏طلبيد، الان تبديل به يك غول شاخ شكسته شده است. براي امريكا الان كاملا روشن است اگرچه آن را به زبان نمي‏آورند  كه ايران وضعيت بسيار باثباتي دارد و نفوذ آن در منطقه نه يك نفوذ مجازي و اعتباري بلكه نفوذي واقعي و عمليا تي است. الان وضع عراق به گونه‏اي است كه هر اشاره ايران مي‏تواند در آن تاثير بگذارد. در واقع امروز ثبات و بي ثباتي منطقه تاحدود زيادي در دستان ايران است. ايران در افغانستان هم نفوذ بسيار زيادي دارد.   
 يا همين نمونه آخري يعني لبنان را ببينيد. قدرت نمايي حزب الله و نشان دادن توان بسيج فوق العاده‏اش، اوضاع را كاملا به نفع حزب الله و به نفع ايران دگرگون كرده است. اين وضعيت نشان مي‏دهد كه امريكا اهرم‏هاي فشارش را در مقابل ايران از دست داده و هرچه هم جلوتر برويم بيشتر روشن خواهد شد كه توانايي امريكا براي‏انجام دادن اقدامات راديكال عليه ايران محدودتر و متقابلا نياز امريكا به اينكه ايران به مقابله با آن برنخيزد، بيشتر مي شود. اروپايي‏ها اين وضع را مي‏بينند و همين به آنها كمك كرده تا بتوانند از موضع توقف صرف نظر كنند. من فكر مي‏كنم با اين شرايط سياسي، مذاكرات ما روي راه حل پيشنهادي جدي خواهد شد.  
   
  آيا اروپايي‏ها توافق اصولي خودشان را با طرح ما اعلام كرده‏اند؟  
  نه، هنوز اين را اعلام نكرده‏اند. اما پذيرفته‏اند كه اين راه حل دستور كار جلسات بعدي ما خواهد بود.  
   
  اگر اروپايي‏ها رئوس اين ايده را بپذيرند اولين اقدام ايران براي خروج از تعليق چه وقت و چگونه انجام خواهد شد؟  
  همه قدم‏ها در طرح ما ديده شده است. اما اجازه دهيد من در اينجا زماني اعلام نكنم. اگرچه اين مقدار مي‏توانم بگويم كه اين زمان كوتاه خواهد بود. خيلي كوتاه. نوع برخورد اروپايي‏ها در كار گروه هسته‏اي كه در آن درباره جزئيات فني طرح ما بحث شد، به ما نشان مي‏داد كه آيا اروپايي‏ها با بحث‏هاي فني در پي پيچيده‏تر كردن بحث هستند يا صرفا مي‏خواهند تصوير روشني از طرح ما به دست آورند. به عقيده من براي بحث‏هاي فني، ما فرصت زماني معقول به اروپا داده‏ايم. اما اين زمان طولاني نيست، چرا كه اساسا ما زمان زيادي در اختيار نداريم و ظرف مدت كوتاهي بايد اين كار به نتيجه برسد. اين را به عنوان تهديد نمي‏گويم. واقعيت قضيه اين است كه ما فقط زمان كوتاهي مي‏توانيم برنامه توليد سوخت براي نيروگاه‏هايمان را معلق نگهداريم. اگر وضع طوري شود كه ببينيم اين برنامه مخدوش مي‏شود، به راه خودمان خواهيم رفت بدون آن كه كمترين توجهي به اروپا بكنيم. ما الان داريم هر نوع راهي را كه ممكن است در صورت عدم دستيابي به توافق، غرب بتواند از طريق آن مانع جلو رفتن برنامه ما بشود، مي‏بنديم.   
 مثلا اروپايي در مقطعي يكي دو بار، اشاره‏هايي به ما كردند كه از آن بوي تهديد مي‏آمد، با اين مضمون كه اگر روي موضوع سوخت با ما به توافق نرسيد، برنامه نيروگاه‏هاي شما هم دچار مشكل خواهد شد، حتي مي‏خواستند به ما بفهمانند حرفشان شامل بوشهر هم مي‏شود. الان در سازمان انرژي اتمي كارهاي بسيار جدي درباره راكتورهاي تحقيقاتي و سپس راكتورهاي قدرت در حال انجام است. معني اين كار، اين است كه اگر روزي آنها بخواهند در برنامه نيروگاه‏هاي ما اخلال كنند، خود ما توان جلوبردن آن را خواهيم داشت. فقط ممكن است كمي تاخير ايجاد شود همان طور كه در راه‏اندازي چرخه سوخت ايجاد شد، اما بالاخره موفق خواهيم شد همان طور كه در زمينه چرخه سوخت موفق شديم.   
 با كيفيت و تواني كه الان در زمينه دانش هسته‏اي در كشور به وجود آمده، فاصله زماني ما با دستيابي به قابليت احداث نيروگاه بسيار كوتاه است. اگرچه اين را هم بگويم كه حتي اگر ما با اروپا به نتيجه برسيم و خارجي‏ها بپذيرند براي ما نيروگاه بسازند، باز هم خود ما به دنبال كسب فناوري ساخت نيروگاه خواهيم بود. آن چيزي كه به طور قطعي براي من روشن است اين است كه در حدود 10 سال ديگر گرايش به انرژي هسته‏اي در دنيا شتاب بسيار بالايي خواهد گرفت و در آن صورت به طور طبيعي نياز به سوخت هم افزايش فوق العاده‏اي پيدا خواهد كرد. آن روز ايران قطعا يك بازيگر عمده بين المللي در اين زمينه خواهد بود و از آنجا كه در منطقه جلوتر از همه حركت مي‏كند، نقش منطقه‏اي ممتازي نيز خواهد يافت. اين امري فوق العاده استراتژيك براي ما است. وقتي ما به جايگاهي برسيم كه ايران كه به لحاظ منابع انرژي مانند نفت و گاز همواره يك بازيگر اصلي و موثر بوده، در صحنه انرژي‏هاي نوين مانند انرژي هسته‏اي هم پيشرو باشد، مسلما جايگاه ما در سطح منطقه‏اي و جهاني بسيار رفيع خواهد بود. اين اصلا قابل ارزشگذاري نيست و لذا با هيچ امتيازي هم قابل معامله نيست. فرصت و امكان اقتصادي كه دستيابي به چنان جايگاهي براي ما فراهم مي‏آورد آن قدر باارزش است كه صرف نظر از اينكه در صحنه مذاكرات، به چه نتيجه‏اي برسيم، برنامه ما در زمينه فناوري هسته‏اي حتما ادامه خواهد يافت و ما به هيچ وجه از آن صرف نظر نخواهيم كرد.  
  شما قبلا گفتيد كه اگر روز سوم فروردين ما راه حلي روي ميز بگذاريم، براي اروپا روشن خواهيم كرد كه اين راه حل آخر است. آيا الان به‏اندازه كافي براي اروپا روشن است كه در مراحل پاياني گفت وگو با ايران قرار دارد؟  
  اين موضوع براي اروپا در سطحي كه ما مذاكره مي‏كنيم، كاملا روشن است. در سطح روساي كشورها هم آقاي روحاني در سفر چندي پيش خود به اروپا به صراحت به آقاي شيراك و آقاي شرودر گفتند كه ما راه حلي در اختيار داريم كه اگر آن را روي ميز بگذاريم، ديگر حرف آخر است. البته طبيعي است كه ما بر سر جزئيات اين طرح با اروپايي‏ها بحث‏هايي داشته باشيم، اما مبنا عوض نخواهد شد.  
   
  آيا در طرح ما تضمين‏هاي هر دو طرف ديده شده است؟  
  بله، طرح ما طرح جامعي است. عرض كردم كه مسائل ما با آژانس در حال نهايي شدن است و لذا ما براي كار هسته‏اي نياز چنداني به توافق با اروپا نداريم. از يك زماني به بعد صرف نظر از اينكه با اروپا توافق كرده باشيم يا خير، مي‏توانيم كارمان را براساس ضوابط بين المللي شروع كنيم. اما از آنجا كه هدف از مذاكرات الان، ارتقاي روابط ايران و اروپاست، طرح ما حاوي يك سري از داده‏ها و يك سري ستانده‏ها است.  
   
  كدام تعبير را مناسب مي‏دانيد: طرح ما يك طرح ارتقاي روابط است يا طرحي براي خارج ساختن چرخه سوخت از تعليق؟  
  هر دو طرف گفته‏اند كه هدف از رسيدن به راه حل، ارتقاي روابط دو جانبه است از طريق مبادله تضمين‏هاي متقابل.  
   
  كه ضمنا به خروج ما از تعليق هم خواهد انجاميد.  
  به طور طبيعي راه حل به اين مي‏انجامد كه ايران بتواند سوخت توليد كند.  
   
  كار ما با آژانس الان در چه مرحله‏اي است؟ اخيراً خبري منتشر شد كه پاكستان پذيرفته است سانتريفيوژهاي خودش را در اختيار آژانس بگذارد و در اينصورت مسئله آلودگي كه يكي از دو مسئله عمده باقي مانده -  به همراه - 2p بود، به طور نهايي حل خواهد شد.   
  پاكستان تا به حال چند بار قول داده است با آژانس همكاري كند تا مسئله آلودگي به يك راه حل قطعي برسد. البته بحث آلودگي تا حدود زيادي از طريق همين داده‏هاي موجود و نمونه برداري‏هاي محيطي‏حل شده است. اما اگر پاكستان اجازه نمونه برداري از سانتريفيوژهاي خود را به آژانس بدهد، كمك بسياري به اين خواهد كرد كه آژانس بتواند به لحاظ فني يك رأي نهايي در اين باره صادر كند. متأسفانه اين موضوع تا به حال چند بار به تأخير افتاده و ضررش را هم ما ديده‏ايم. اما در مورد آلودگي حتماً ظرف چند ماه آينده موضوع به طورقطعي روشن خواهد شد.  
   
  درباره  P2چطور؟  
  درباره  P2آژانس بحثي در مورد يك دوران خلا دارد كه حل آن تا حدودي پيچيده شده است. الان خود آژانس هم نمي‏تواند راه حلي پيشنهاد بدهد در اين باره كه مسئله P2 چطور مي‏تواند به طور نهايي حل بشود. يعني الان اصلا معلوم نيست ما براي حل اين مورد دقيقاً چه كار يا كارهايي بايد بكنيم. علت اين موضوع بازمي‏گردد به اينكه مسئله الان ديگر خيلي فني نيست. مسائل فني درباره P2 حل شده است. الان حرف آژانس اين است كه شما در يك دوره‏اي خلا مذاكراتي داشته ايد و بعد از آن روي  P1كار كرده ايد و موضوع P2 يكباره مطرح شده است. آژانس الان مدعي است كه نمي‏تواند براي‏اين مطرح شدن ناگهاني  P2 توضيح قانع كننده‏اي پيدا كند. ضمن اينكه آژانس حرف ديگري هم دارد و آن اين است كه مي‏گويد من مطمئن نيستم همه اقدامات شما درباره P2 همان باشد كه اعلام كرده ايد. آژانس كمي بااحتياط عمل مي‏كند چون بالاخره مي‏داند كه اگر بخواهد در اين زمينه‏ها يك رأي قاطع مبني بر برائت ايران صادر كند، با فشاري از ناحيه مخالفان ايران روبه رو خواهد شد. لذا مي‏خواهد مدارك و مستنداتش آنقدر محكم باشد كه بتواند در مقابل فشارها مقاومت كند و پاي حرفش بايستد. اما ما با آن روز كه به پاسخ نهايي اين ابهامات برسيم فاصله زيادي نداريم، اگرچه حل موضوع P2 نسبت به موضوع آلودگي كار بيشتري مي‏برد.  
   
  مورد ديگري كه وجود ندارد؟  
  يك بحث جزئي درباره پلوتونيوم هم هست. از نظر فني مطالبي كه تهيه شده با نمونه برداري‏ها هنوز مطابقت كامل ندارد.  
   
  يك مشكل ديگر گويا اين است كه آژانس بايد اعلام كند هيچ مواد، تأسيسات و فعاليت اظهار نشده‏اي از طرف ايران باقي نمانده است. مكانيسم رسيدن به اين مرحله با آژانس چيست؟  
  اين موضوع بازمي‏گردد به قطعنامه سپتامبر 2003. در آن قطعنامه شوراي حكام قصوراتي را براي ايران برشمرد و از ايران خواست در مورد آنها «اقدامات اصلاحي» انجام دهد. رسيدن به اين مرحله‏اي كه شما از آن سؤال كرديد موكول است به انجام شدن اقدامات اصلاحي در مورد اين قصورات. البته به جز اين، يك روال كلي ديگر مربوط به راستي آزمايي در آژانس وجود دارد كه نتيجه اجراي مستمر پروتكل در زماني كم و بيش طولاني است. هر كشوري كه پروتكل را براي مدت نسبتاً طولاني اجرا كند و بازرسي‏ها طبق پروتكل به طور مستمر در آن انجام شود، آژانس درباره آن كشور به اين نتيجه مي‏رسد كه هيچ فعاليت اظهار نشده‏اي از جانب آن وجود ندارد. در واقع رأيي كه آژانس به آن مي‏رسد، «غيبت انحراف»  )absence of diversion(است در آن كشور. رسيدن به اين رأي درباره هر كشوري  حدود 4- 5 سال كار مي‏برد و گمان مي‏كنم تا به حال حدود 6- 7 كشور از مجموعه كشورهاي عضو  NPTتوانسته‏اند به آن برسند. مسيري كه ما طي مي‏كنيم به گونه‏اي است كه به آن رأي هم خواهيم رسيد و دريافت اين رأي به معناي برائت كامل است. البته ما نيازي به آن نداريم اما عرض كردم مسيري كه در حال پيمودن آن هستيم به آنجا هم مي‏انجامد.  
   
  حال كه در فقرات پاياني اين گفت وگو قرارداريم، يكي دو موضوع خاص هست كه نمي‏توان بدون پرداختن به آنها اين گفت وگو را به پايان برد. موضوع اول از اين دست بازمي‏گردد به مسئله «گروه رويكردهاي چندجانبه چرخه سوخت هسته‏اي» يا همان  .MNAما گمان مي‏كنيم درباره اين مسئله از دو سو افراط و تفريط رخ داده است. از يك طرف كساني در داخل كشور تلاش كردند عضويت ايران در اين گروه را موضوعي كاملا بي اهميت و فاقد ارزش قلمداد كنند و از سوي ديگر مسئولان ديپلماسي هسته‏اي عضويت ايران در MNA را تا حد يك دستاورد بسيار بزرگ و چيزي در حد قدرت نمايي‏ايران در مقابل آمريكا بالا بردند. شايد هر دو اين مواضع هركدام به دليل خاص خود، به پوشيده ماندن حقيقت اين موضوع و نتايج كار آن كمك كرده است. شما نماينده ايران در MNA بوده ايد و در جلسه آخر آن حضور داشته ايد. خودتان حد واندازه MNA را چقدر مي بينيد؟  
  من شخصاً با افراط و تفريط مخالفم و به خاطر هم ندارم كه اعضاي تيم مذاكره كننده عضويت ايران در MNA را يك دستاورد بزرگ دانسته باشند، چون اصلا ديد ما درباره  MNAاين نيست. من عضويت در اين گروه را نه يك دستاورد بزرگ مي‏دانم و نه يك چيز بي اهميت. مسئله‏اي كه ما با گروه كاري MNA داشتيم، يك مسئله واقعي و عملياتي بود. آغاز شكل گيري  MNAبه اين صورت بود كه بعد از پيشنهاد بوش درباره تدوين ضوابط جديد بر مبناي توقف غني سازي، مديركل آژانس براي اينكه خودش به نحوي ابتكار عمل را در دست بگيرد، ابتدا يك موضع علني بر مبناي تعليق 5 ساله غني‏سازي در خبرها مطرح كرد ولي در كنار آن، موضع رسمي‏اش تشكيل گروهي بود كه بنشيند و اين مسئله را بررسي كند. به اين‏ترتيب MNA تشكيل شد. MNA گروهي رسمي است و نتايج كار آن به صورت يك سند رسمي تنظيم و در اجلاس بازنگري  NPTمطرح مي‏شود. نگراني كه از جانب ما وجود داشت اين بود كه عدم حضور ايران در اين گروه موجب تصويب يك رأي محدودكننده و مضر به حال ايران در آن شود. اين نگراني هم يك نگراني واقعي بود چرا كه در شرايط عدم حضور ما در گروه MNA طبعاً بقيه آنجا مي‏نشستند و مشكلات و مسائل خودشان را طرح و حل مي‏كردند و آنچه بيرون مي‏آمد مي‏توانست مستقيماً دامن ما را بگيرد، بدون اينكه در روند تدوين آن هيچ دخالتي داشته باشيم. حضور ما در  MNAاز اين جهت مهم بود والا اين حرف‏هايي كه گاهي گفته مي‏شود كه مثلا عضويت ما در اين گروه به معناي پذيرش ايران در كلوپ هسته‏اي است و حرف‏هايي از اين قبيل، بيشتر حرف‏هاي تبليغاتي است تا اينكه واقعيتي در خود داشته باشد. عمده نظر ما اين بود كه وارد MNA شويم و اولا نگذاريم در آن تصميمي عليه ما گرفته شود و ثانياً تلاش كنيم آنچه در آنجا تصويب مي‏شود حتي الامكان منافع ما را هم در برداشته باشد. به علاوه ما دو جلسه  MNAرا هم از دست داده بوديم و اين كار را براي ما سخت‏تر مي‏كرد. عملا، زماني وارد  MNAشديم كه گروه در حال تدوين متون و اسناد خود بود. با اين حال فكر مي‏كنم آن مقدار نگراني كه ما از بابت كار MNA داشتيم به طور كامل رفع شد.  
   
  پيشنهاد نهايي MNA به مديركل در موردترتيبات جديدغني سازي چيست؟  
  آنچه نهايتاً MNA تصويب كرده سندي بود كه محتواي  ونه اسم  پيشنهاد آقاي بوش در آن آمده و گفته شده است كه اغلب كشورها با آن مخالفت خواهند كرد. بنابراين پيشنهاد بوش عملا توسط MNA نفي شده است. پيشنهاد آقاي البرادعي درباره تعليق 5 ساله هم منتها اين بار با يك مقدار پيچيدگي مورد نفي قرار گرفته است. خود او در ابتدا اين را نمي‏دانست يا درنيافته بود. بعداً برايش توضيح داده شد تا متوجه شد كه MNA پيشنهاد او را عملا منتفي دانسته است. صورت دقيق پيشنهاد مديركل اين بود كه او مي‏گفت همه فعاليت‏هاي مربوط به غني سازي به مدت 5 سال معلق شود، تا در اين مدت تشكيلات بين المللي براي توليد سوخت تأسيس بشود كه در آنصورت ديگر هيچ كشوري نبايد به دنبال توليد سوخت برود. در صورتي كه آنچه در پيشنهادات گروه  MNAآمده درست عكس اين است. در گزارش اين گروه آمده است كه كشورها به هيچ وجه حاضر نيستند به تأمين سوخت موردنيازشان توسط ديگران اعتماد كنند؛ مگر اينكه تأسيسات  MNAايجاد و راه‏اندازي شود. آنوقت هر كشوري اگر مايل بود از اين تأسيسات سوخت بخرد، مي‏تواند به طور داوطلبانه چرخه توليد سوخت خود را كنار بگذارد.  
   
  پس پيشنهاد نهايي MNA اين است كه بهتر است سوخت موردنياز مصرف كنندگان به صورت چندجانبه توليد شود. حالا اين چند جانبگي مي‏تواند منطقه‏اي، قاره‏اي يا... باشد.  
  دقيقاً. در نهايت 5 پيشنهاد از جانب MNA ارائه شده كه مبناي همه آنها اين است كه تأسيسات موجود توليد سوخت چند جانبه شوند و تأسيسات چند جانبه جديد هم به وجود بيايد.  
   
  اين چندجانبه شدن توليد سوخت آيا به اين شكل است كه مثلا در يك منطقه چند كشور باشند كه هركدام بخشي از سيكل سوخت را داشته باشند؟ يعني مثلا يكي تبديلات شيميايي داشته باشد، ديگري‏غني  سازي و به همين‏ترتيب هيچ كشوري چرخه كامل سوخت نداشته باشد؟  
  اين هم مي‏تواند باشد. ولي ببينيد تأسيسات موجود را كه نمي‏توانند كاري بكنند. اگر يك تأسيسات توليد سوخت مانند يورنكو خودش پراكنده باشد كه هيچ، ولي درمورد كشوري مثل ايران كه تأسيسات كامل توليد سوخت متمركز دارد، نمي‏توانند بگويند برو تأسيسات را پراكنده كن. حداقل پيشنهاد  MNAاين است كه تأسيسات موجود بيايند و طي توافقنامه‏هايي يك سري تضمين‏هايي مبني بر ارائه مطمئن سوخت به مصرف كنندگان بدهند و آژانس هم اين تضمين‏ها را مجدداً تضمين كند. البته چون هرگز نمي‏توان تضمين‏هاي صد درصد مطمئن كننده‏اي فراهم آورد يا حتي تصور كرد، من گمان نمي‏كنم مصرف كنندگان سوخت از اين ايده استقبال كنند. پيشنهادات اصلي  MNAدو پيشنهاد آخر آن است كه مي‏گويد توليد سوخت، منطقه‏اي و قاره‏اي شود.  
   
  مقصود اين است كه در هر قاره يا منطقه يك كشور كه داراي تأسيسات كامل است، تأمين كننده سوخت موردنياز همه متقاضيان باشد و بقيه به دنبال توليد سوخت نروند؟  
  بحث فعلا كلي است. مي‏گويند تأسيسات توليد سوخت به طور منطقه‏اي و قاره‏اي ايجاد شود.  
  ايران را به عنوان يك كشور دارنده تأسيسات پذيرفته‏اند؟  
  قبل از اينكه ما وارد گروه بشويم عمدتاً جهت گيري اين بوده كه ايران را كنار بگذارند. اما نهايتاً اين را پذيرفته‏اند كه اگر بنا به توليد سوخت منطقه‏اي باشد، در منطقه‏اي كه ايران حضور دارد، مي‏تواند كانديداي اين كار باشد. البته آنجا نمي‏خواستند روي كشور خاصي تصميم گيري كنند. بحث‏ها بيشتر كلي بود. در واقع ايده اصلي اين بود در هر قاره يا منطقه تأسيسات چندجانبه‏اي براي توليد سوخت وجود داشته باشد كه كشوري كه اين تأسيسات در آن قرار دارد، نتواند هر وقت اراده كرد از ارائه سوخت سر باز زند و ترتيباتي در كنار آن باشد كه كشور گيرنده مطمئن باشد در دريافت سوخت دچار دردسر نخواهد شد. به همين دليل در اجلاس بازنگري مي 2005، اگر پيشنهادات  MNAمبنا قرار گيرد، مشكل خاصي نخواهيم داشت.  
   
  فرضاً هم اگر در اجلاس بازنگري، اصلاحيه بسيار محدودكننده‏اي در مورد سوخت به  NPTاعمال شود، ما اين اختيار را خواهيم داشت كه نسخه اصلاح شده NPT را بپذيريم يا نه.  
  ما تلاش مي‏كنيم چنين اتفاقي نيفتد، ولي اگر افتاد روشن است كه زير بار نمي‏رويم. نه فقط ما بلكه بسياري از كشورها چنين محدوديت‏هايي را نخواهند پذيرفت و اگر بخواهند NPT را به اين شكل دربياورند، مخالفت‏ها بسيار بالا خواهد گرفت و اصل معاهده به خطر خواهد افتاد. الان موضوع ايران باعث شده بسياري از كشورها به اهميت فناوري هسته‏اي پي ببرند و حداقل خواهان آن باشند كه حق دستيابي به اين فناوري در تمامي‏سطوح صلح آميز آن برايشان محفوظ باشد. اين كشورها با اصلاح  NPTبه نحوي كه دستيابي به چرخه سوخت را محدود كند، جداً مخالفت خواهند كرد. زماني بود كه فناوري هسته‏اي چندان مورد توجه كشورها نبود اما الان آنها آرام آرام در حال پي بردن به اهميت اقتصادي و استراتژيك آن هستند. البته اين را هم بگويم كه ما در اجلاس بازنگري كار سختي در پيش خواهيم داشت. آمريكايي‏ها مترصدند كه در اجلاس بازنگري تا آنجا كه مي‏توانند در جهت پيشنهاد بوش حركتي انجام دهند. اما ما با وجود گزارش  MNAو تلاشي كه خواهيم كرد، خوش بين هستيم كه آنجا اتفاقي كه بخواهد منافع ملي ما را به خطر بيندازد، رخ نخواهد داد.  
   
  موضوعي كه در پايان اين گفت وگو خوب است كمي هم درباره آن صحبت كنيم، مسئله اقتصاد انرژي هسته‏اي يا به طور ويژه اقتصاد توليد سوخت هسته‏اي است. اين موضوع تا امروز يكي از مسايلي بوده كه اروپايي‏ها خصوصاً در يك مقطعي مانور زيادي روي آن داده‏اند. حتي بعد از يكي از جلسات كار گروه هسته‏اي گفته شد كه ايران عدم وجود منطق اقتصادي كار خود را پذيرفته است، خبري كه بعد از آن بارها تكذيب شد و استدلال‏هاي بسياري مطرح شد كه دروغ بودن آن ثابت شود. اصل موضوع آنگونه كه رئيس مركز مطالعات استراتژيك در فرانسه زماني گفته اين است كه اروپايي‏ها مي‏گويند ايران به طور كلي چهار راه يا چهارالگو در مقابل خود دارد:  
 1- الگوي ليبي كه طبق آن بايد فناوري خود را بار كشتي كند و به آمريكا بفرستد، 2- الگوي كره شمالي كه بر مبناي آن بايد از معاهده NPT خارج شود، 3- الگوي پاكستان كه مطابق آن بايد به دنبال كار مخفيانه تسليحاتي برود و دنيا را در مقابل يك عمل انجام شده قرار دهد و 4- الگوي ژاپن كه ايران در صورت پيروي از آن ناگزير بايد يك منطق صحيح تجاري و اقتصادي براي فعاليت‏هايش دست و پا كند. اروپايي‏ها مي‏گويند فعاليت ايران، اگر مي‏خواهد به راه ژاپن برود بايد روي نيروگاه متمركز شود و هرگونه فعاليت داراي كاربرد دوگانه را متوقف كند. آقاي‏روميانتسف هم كه به ايران آمد ادعا كرد محاسباتي به طرف ايراني ارائه كرده كه ثابت مي‏كند تلاش براي راه‏اندازي چرخه سوخت اتمي براي كشوري كه تعداد نيروگاه‏هايش كمتر از 8- 10 نيروگاه است، توجيه اقتصادي ندارد. بين شما و اروپايي‏ها در اين مورد چه گذشته است. آنها چه مي‏گفتند و در مقابل استدلال شما چه بود؟  
  آنچه اروپايي‏ها -  و اين درست است، در يك مرحله‏اي هم روس‏ها درباره اينكه راه‏اندازي چرخه و توليد سوخت براي ايران اقتصادي نيست مطرح كرده‏اند، لاطائلاتي بيش نيست. آنچه آنها مي‏گويند فقط يك سري هجويات است، اگر چه همواره تلاش كرده‏اند ظاهري علمي و استدلالي به آن بدهند. اين بحث در MNA هم بود. آنجا هم تا روز آخر مي‏خواستند تصويب كنند كه اگر كشوري دارنده كمتر از 50 نيروگاه باشد، راه‏اندازي چرخه سوخت برايش صرفه اقتصادي ندارد. ما با اروپايي‏ها در دو جلسه، بحث مفصلي در اين باره داشتيم. در پايان كاملا معلوم شد اگر آن ضوابطي كه آنها براي اقتصادي‏بودن بهره مندي  يك كشور از چرخه سوخت مطرح مي‏كنند بخواهد اعمال شود نه يورنكو توجيه اقتصادي دارد نه اوروديف.  
   
  حرف اروپايي‏ها دقيقاً چيست؟  
  آنها به ما مي‏گويند شما بايد همين الان - كه تازه ما از مرحله تحقيقاتي بيرون آمده‏ايم و مي‏خواهيم وارد فاز توليد صنعتي شويم بتوانيد نشان دهيد كه اگر وارد تجارت سوخت شويد، اين كار براي شما سود دارد نه ضرر. در مقابل، گفتيم مگر چنين چيزي امكان دارد؟ گفتيم شما برويد محاسبات اقتصادي مربوط به يورنكو را روز اول كه تازه داشت راه مي‏افتاد - نه امروز بياوريد ببينيم آن روز بدون اينكه همه سرمايه آن توسط دولت تأمين شود و سوبسيد تمام عيار درازمدت دريافت كند، آيا امكان تبديل آن به يك فعاليت سودآور وجود داشت؟ مطلقاً چنين چيزي ممكن نيست. اصلا اين حرف خنده دار است. آنقدر سوبسيد گرفتند تا بالاخره كارشان اقتصادي شد. موضوع از دو حال خارج نيست. بعضي كشورها مانند آمريكا، روسيه، فرانسه و انگلستان در ابتداي كار اهداف امنيتي داشته‏اند و قبل از هر كاري به دنبال سلاح رفته‏اند و بعد دركنار آن اكثراً با سوبسيد تأسيسات توليد سوخت راه‏انداخته و به تدريج آن را سودآور كرده‏اند. در مورد آلمان و هلند و ژاپن، مسلم است كه راه‏اندازي سيكل سوخت روز اول براي‏آنها اقتصادي نبوده است. دولت آمده، سرمايه گذاري كرده و در درازمدت هزينه‏هاي آن را تقبل كرده براي اينكه بتواند سوخت موردنياز خودش را تأمين كند و صادرات هم داشته باشد. بنابراين، اين كه يك فناوري فوق العاده سطح بالا از همان روز اول بدون حمايت دولت، اقتصادي و سودده باشد، بسيار حرف نامعقولي است و نه فقط در صنعت هسته‏اي بلكه در هيچ فناوري ديگري امكان منطقي ندارد. يورنكو همين الان هم سوبسيد دريافت مي‏كند. اگر نكند حتماً ضرر خواهد داد. منتها اين سوبسيدها پنهان است و اعلام نمي‏شود، چون مي‏خواهند بگويند فقط كار ما اقتصادي است و كار بقيه توجيه اقتصادي ندارد.   
 طرف ديگر قضيه اين است كه اروپايي ها مي‏گويند الان به‏اندازه كافي سوخت توليد شده و در انبارها وجود دارد. شما همين سوخت‏ها را بخريد و مصرف كنيد و ديگر لازم نيست به دنبال توليد مستقل سوخت برويد. جواب ما هم خيلي روشن اين است كه اگر اينطور است چرا خود اروپايي‏ها توليد سوخت را متوقف نمي‏كنند؟! خب فعلا بروند همان مقدار را كه در انبار هست مصرف كنند و از همان هم بفروشند. چرا به توليد سوخت ادامه مي‏دهند؟ اصلا چرا كارخانه‏هايشان را فعال نگهداشته‏اند؟ اينها كه مي‏گويند ما تا 15 سال ديگر سوخت آماده داريم. خب بروند كارخانه‏هايشان را تعطيل كنند و 15 سال ديگر اگر لازم شد دوباره فعال كنند؟ چرا اين همه هزينه مي‏كنند؟ كشوري مثل فرانسه كه تضمين قطعي صد درصد براي دريافت سوخت از يورنكو دارد، چرا دوباره به فكر احداث تأسيسات جديد توليد سوخت افتاده است؟ آمريكا دارد در نيومكزيكو همين كار را مي‏كند. چرا براي آنها كه تازه تضمين صد درصد دريافت سوخت ارزان دارند راه‏اندازي چرخه سوخت جديد علاوه بر تأسيسات قبلي‏شان صرفه اقتصادي دارد، ولي براي ما ندارد؟! روس‏ها و ژاپني‏ها هم همينطور. چرا به دنبال توليد سوخت هستند در حالي كه به راحتي مي‏توانند از بازار سوخت بخرند. كانادا الان امكان توليد سوخت از روش هاي ديگر را دارد، اما تازه مي‏گويد من مي‏خواهم مسير سانتريفيوژ را هم طي كنم. كاملا روشن است كه مسئله چيست. كشورهاي G8 تا به حال در زمينه نفت و گاز همواره به ديگران وابسته بوده‏اند. حالا مي‏خواهند منبع توليد انرژي هسته‏اي و خصوصاً توليد سوخت را منحصر به خودشان بكنند تا اين بار ديگران محتاج آنها باشند. آنقدر بحث اروپايي‏ها احمقانه و بي پايه بود كه در همان 2 - 3 ساعت اول از آن كوتاه آمدند. حالا اينكه آمده‏اند بيرون حرف‏هاي ديگري مي‏زنند، بحث ديگري است.  
   
  بسيار ممنونم از حوصله فراوانتان.  
  من هم سپاسگزارم.